

# یادمان

۱۵۴

ماهنامه فرهنگی تاریخی  
دوره جدید | مرداد ماه ۱۳۹۷ | بها ۸۰۰۰ تومان

با گفتار و آثاری از:  
دکتر حسین سیف لو  
دکتر محمود نظر پور  
دکتر عباس خامه یار  
دکتر علی اصغر جعفر زاده  
جمال الدین شکوری گنجوی  
جانباز دکتر مجید حسینی  
سردار حسین علایی  
جانباز قاسم صمدیان

یادمان شهدای ۲۷ دی دانشگاه تبریز

## سروقامتان







ماهنامه شاهد یاران  
صاحب امتیاز:  
بنیاد شهید و امور ایثارگران  
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی  
جانشین سردبیر: رضا حاجی آبادی  
مدیر اجرایی: سیده فاطمه رضایی  
دبیر تحریریه: حسن خامه یار  
امور فنی: علیرضا قاسمی

ناظر فنی چاپ: یوسف قدیانی  
چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر



نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،  
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)  
شماره ۳، انتشارات شاهد

امور مشترکین: محمدرضا اصغری

صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۲۵۱۰۸ - دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: yaran@NavideShahed.com

www.NavideShahed.com

www.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست

۲ دیباچه

۴ بیانات مقام معظم رهبری

۷ دانشجویانی که دانشگاه تبریز را به مشهد الشهدای دانشگاههای کشور تبدیل کردند چگونه عروج ۲۲ کبوتر خونین بال دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر حسین سیف لو رئیس وقت دانشگاه

۱۲ دانشگاه تبریز در تحولات انقلاب و دفاع مقدس پیشگام بوده است بازخوانی نقش دانشگاه تبریز در تحولات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در گفت و گو با دکتر محمود نظر پور رئیس اسبق جهاد دانشگاهی تبریز

۱۷ شهدای آذربایجان و دانشگاه تبریز در انقلاب پیشناز بودند شمارش و بزرگی های مردم متدین آذربایجان و دانشجویان دانشگاه تبریز در گفت و گو با سردار حسین علایی

۲۳ دانشجویان شهید دانشگاه تبریز از فرماندهان شاخص دفاع مقدس بودند بازبینی حماسه آفرینی های گوناگون دانشجویان دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر عباس خامه یار معاون بین الملل سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

۲۷ دانشجویان کارگاه فنی دانشگاه تبریز آگاهانه به استقبال شهادت رفتند ویژگی های شهیدان ۲۷ دی ماه کارگاه فنی دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر علی اصغر جعفر زاده استاد دانشکده کشاورزی

۳۱ شهیدان ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز با غسل شهادت عروج کردند نگاهی به مراحل پشتیبانی دانشگاه تبریز از جبهه های دفاع مقدس در گفت و گو با جانباز جمال الدین شکوری گنجوی از بازماندگان بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز

۳۶ شهدای دانشگاه تبریز حماسه ماندگار به یادگار گذاشتند روایت تکان دهنده از یک حماسه ماندگار در دانشگاه تبریز در گفت و گو با جانباز دکتر مجید حسینی استاد دانشگاه شهید بهشتی

۴۲ دانشجویان مشتاقانه پا در راه قافله عشق نهادند ناگفته های بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز در گفت و گو با جانباز مهندس محمد منافی فر توت از بازماندگان حادثه

۴۷ شهیدان کارگاه فنی از بچه های مؤمن، معتقد، پاک و مخلص دانشگاه بودند گذری بر مراحل راه اندازی کارگاه مهمات سازی در گفت و گو با جانباز مهندس علیرضا دل فکار باغبان از بازماندگان فاجعه ۲۷ دی ماه کارگاه فنی دانشگاه تبریز

۵۰ دانشگاه تبریز یکی از سه رکن اساسی انقلاب اسلامی در استان آذربایجان شرقی است بازخوانی نقش دانشگاه تبریز در انقلاب و در دفاع مقدس در گفت و گو با جانباز قاسم صمدیان مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران آذربایجان شرقی

۵۴ همسر امکان شهادت را یافته بود نگاهی به دورنمای زندگی خانواده یک دانشجوی شهید در گفت و گو با بانو رقیه آردین اهر همسر شهید بیاضعلی اسدی فرد

۵۷ نام فرزندان یعقوب را از قرآن کریم انتخاب کردیم گفت و گو با آقا ولی اسماعیل زاده و سکینه دهقانی پدر و مادر شهید یعقوب اسماعیل زاده جیق

۶۰ همسر برای رضای خدا و تداوم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تلاش کرد دورنمای شخصیت یک جهادگر از زبان فریبا حیدری همسر شهید حسین حسین زاده

۶۳ دانشجویان شهید دانشگاه تبریز اهداف مقدسی را دنبال می کردند شناخت و بزرگی های شهید محمد حسین حسین زاده در گفت و گو با جانباز دفاع مقدس جلیل گلبازی عضو جهاد دانشگاهی تبریز

۶۶ شهید حسین زاده جانباز زحمت کشیده ای بود مروری بر افتخارات یک شهید، در گفت و گو با علی حسین دوستدار عضو اسبق جهاد دانشگاهی تبریز

۶۸ شهدای سرفراز ۲۷ دی ماه از ولادت تا شهادت

۸۲ روایت بمباران دانشگاه تبریز از زبان بازماندگان فاجعه

۸۷ در وصف سرو قامتان دانشگاه تبریز

۸۸ شهدای ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز به روایت اسناد

# سرو قامتان دانشگاه تبریز

فرا رسید... بچه‌ها هنگام صرف شام آخرین شوخی‌های خودشان را برای رفع خستگی کار روزانه به پایان رساندند... بعد از اقامه نماز و قرائت دعای توسل دستگاه‌های تراشکاری را روشن کردند... همزمان با غرش دستگاه‌های تراشکاری، آمریکا نیز غرید و دگر بار دست شیطان بزرگ از آستین صدام بیرون آمد و جنایتی دیگر آفریده شد... شاید تعدادی از بچه‌ها هنوز جای بعد از شام را نخورده بودند... این فداکاران غیور برای جلوگیری از اتلاف وقت جای را سر دستگاه می‌خوردند. ناگهان صدای مهیب شنیده شد و نوری به رنگ بنفش فضای کارگاه را روشن کرد... شعله‌های آتش و بوی سوختگی فضا را پر کرد. در آن لحظه وقتی راکت به سقف کارگاه اصابت کرد، زمزمه یا حسین (ع) و یا فاطمه زهرا (س) بچه‌ها بر صداها گوش خراش ماشین‌های تراشکاری چیره شد. زمزمه عزیزی بود که هنوز پرنکشیده و در حال عروج بودند. گویی فرشتگان استقبال کننده صف بسته و سرود یا حسین سر می‌دادند. چرا که این عزیزان مانند شهدای کربلا شهید شدند.

سرو قامتان پاکباز مهندس حاج ایرج خلوتی، محسن محمدی غریبانی، رحمان قفل‌گری، مرتضی زمان پور، علی فصیح کجبادی، حمید رضا ملکوتی خواه، علیرضا رضوان جو، عباس ارشدی پور، صدیار صفری، بیاضعلی اسدی فرد، سید محسن جواهری، سعید امیرخانی، مهدی امیر کاظمی، علیرضا کریمی وفایی، حسین شیرین سرنیدی، مرتضی جابری، فؤاد الدین محمودی، یعقوب اسماعیل زاده، شیرزاد شریفی، هاشم اخترشمار، عادل جعفری نویمی پور و حسین رضاپور در لحظه اصابت راکت پر کشیدند. همچنین آقایان جمال الدین شکوری گنجوی، یحیی خلیلی، مجید خیراللهی، مجید اسم حسینی، علیرضا دل‌فکار باغبان در این فاجعه افتخار جانبازی یافتند. تا سندی زنده این جنایت فجیع، و پیام رسان وزبان گویای پرستوهای عاشق و اندیشه نابشان باشند. با این وصف ۲۲ تن از دانشجویان فعال در کارگاه فنی به مقام شامخ شهادت نائل شده و هفت تن نیز جانباز گردیدند. آنان راه جاودانگی‌شان را یافته بودند... یادشان گرامی و راهشان جاودانه باد...

سردبیر

فرهنگ جهاد و شهادت، یکی از اصیل‌ترین ارزش‌های والای انسانی در قلمرو فرهنگ اسلامی است. این ارزش از آغاز درخشش خورشید اسلام عامل گسترش و تداوم مکتب اسلام در برابر دشمنان خارجی بوده است. اعتقاد به آموزه‌های الهی که در شأن و مقام والای شهدا بیان شده و با توجه به احادیث حضرت رسول اکرم (ص) و روایات اهل بیت (ع) که روح مجاهد شهید از میدان نبرد به جوار قرب پروردگار عروج می‌کند، و برترین عنایات و الطاف الهی شامل حال شهید می‌شود، همواره اسلام را از گزند دشمنان بیمه کرده است. این فرهنگ اصیل در دوران دفاع مقدس، در وجود دانشجویانی نمودار گشت که در کنار همه علایق دنیوی، همچون خانواده و تحصیل، دل در گرو دین، ناموس و اعتقادشان نهادند و با نثار خون پاک خویش درخت تنومند اسلام و انقلاب را آبیاری کردند و نام سرو قامتان مشهد شهدای دانشگاه تبریز را بر خود نهادند.

در زمستان سال ۱۳۶۵ از جمعی از دانشجویان دانشگاه تبریز که خود را پس از امتحانات میان ترم آماده اعزام به جبهه کرده بودند، خواسته شد به جای اعزام به جبهه به عنوان نیروهای متخصص بسیجی در ساخت قطعات خمپاره در کارگاه دانشکده فنی در ساعات غیر درسی فعالیت نمایند. دانشجویان رشته‌های مختلف، با شور و شوق خاصی به این فراخوانی لبیک گفتند و با استفاده از امکانات محدود و دستگاه‌های تراشکاری موجود در دانشکده فنی کار ساخت قطعات نظامی مورد نیاز رزمندگان مستقر در جبهه را در اوایل دی ماه سال ۱۳۶۵ آغاز کردند. دانشجویان جوان با درک و شعور انقلابی و احساس مسئولیت بزرگ، پرچم تولید را به دست گرفتند و پس از ساعات درسی، صبورانه کارگاه فنی ساخت قطعات نظامی را راه اندازی کردند. این پرستوهای عاشق با آگاهی از کمبود مهمات جنگی در جبهه‌ها تا نیمه شب پشت دستگاه‌های تراشکاری می‌ایستادند و با تجهیزات مختصر و امکانات محدود، اما با چاشنی عشق و ایمان مهماتی را می‌ساختند، تا به مقاومت و پایداری رزمندگان اسلام استحکام بخشند و قطعاتشان سپری شود در مقابل تیرهایی که اسلام و انقلاب را نشانه رفته است. در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵، حدود سه هفته از فعالیت کارگاه فنی سپری شد و لحظه عروج سرو قامتان عاشق و شروع غم مادران فداکار



**در آستانه سی و یکمین سالگشت بمباران کارگاه دانشکده فنی دانشگاه تبریز در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ به وسیله هواپیماهای جنگی رژیم سابق حزب بعث عراق که به شهادت ۲۲ دانشجوی مقاوم و ایثارگر در حال پشتیبانی از رزمندگان مستقر در جبهه‌ها، منجر گشت، مجله شاهد یاران بر آن شد تا با اختصاص ویژه نامه‌ای، سهمی در زنده نگه داشتن یاد و خاطره این عزیزان داشته باشد. اکنون ۳۱ سال از این فاجعه اندوهبار گذشته و دانشگاه تبریز به عنوان «مشهد شهدای دانشگاه‌های کشور» نامیده شده است. آن چه در این ویژه نامه حایز اهمیت به نظر می‌رسد این است که دانشجویان دانشگاه تبریز همواره همچون سایر اقشار مختلف مردم استان آذربایجان شرقی در مواقع سخت و بحرانی، از پیشتازان حمایت از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی بوده‌اند:**

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) و خروج ایران از محور قدرت‌های غربی، محافل استکبار جهانی به خصوص آمریکای جهان‌خوار کوشیدند با توطئه‌های گوناگون به انقلاب نوپای مردم ایران ضربه بزنند. یکی از نمونه‌های این ضربه تحمیل جنگ هشت ساله بر کشورمان بود. دشمن که در توطئه‌های دامن زدن به آشوب در کردستان و کودتای نافرجام پایگاه هوایی شهید نوژه همدان شکست خورده بود، فکر می‌کرد با اعلام جنگی نابرابر به وسیله عوامل خود فروخته‌اش در منطقه بتواند انقلاب نوپای ایران را به زانو در بیاورد. ولی مقاومت و رشادت نیروهای سپاه پاسداران، بسیج و ارتش به خصوص نیروی هوایی در سال اول دفاع مقدس و با تکیه بر قدرت لایزال الهی، صبر، استقامت و پایداری توانستند روند جنگ را به نفع ملت ایران دگرگون کنند. فراموش نشود که پس از آزاد سازی خرمشهر ادبیات رفتاری کشورهای حامی رژیم بعثی عراق از جمله آمریکا و محور غرب علیه کشورمان تغییر کرد و آنان با اعزام هیئت‌هایی از سوی سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب و مجموعه کشورهای عضو جنبش عدم تعهد به تهران و پیشنهاد شروط غیر قابل اجرایی از جمله حذف ولایت فقیه و سپاه پاسداران از فرهنگ انقلاب اسلامی، از رهبری ایران خواستار موافقت با برقراری آتش بس شدند. شکی نیست که پیشرفت‌های چشمگیر دانشمندان و جامعه دانشگاهیان ایران در حوزه‌های گوناگون علمی و فناوری، از جمله هوا فضا و ساخت قدرت موشکی دور برد، ساخت هواپیمای بدون سر نشین دنیا را به شگفتی وا داشته‌اند. به راستی که دانشمندان امروزی وارثان شهدای دانشگاه تبریز هستند که با امکانات اندک آن روز در حال ساخت قطعات مهمات در دانشگاه برای رزمندگان اسلام بودند. دشمن می‌دانست که نباید اجازه چنین پیشرفتی را به ملت ایران بدهد و به همین دلیل این مکان مقدس را بمباران و دانشجویان را به خاک و خون کشید.

خوانندگان عزیز می‌دانند که عزت و اقتدار کشورمان در عرصه‌های مختلف راهبردی در نتیجه جانفشانی شهدا و فداکاری ایثارگران و فرزندان آنان می‌باشد. امروز وظیفه ماست که با کسب دانش و تقویت سنگر دانشگاه از این دستاوردها صیانت کنیم. اگر امروزه به این دستاوردها می‌بالیم به برکت خون شهدا و فداکاری خانواده‌های آنان بوده که نظام اسلامی را پس از گذشت چهار دهه استحکام بخشیده است. چون آنان تربیت یافته مکتب قرآن و پرورش یافته مساجد بودند و راه خویش را آگاهانه انتخاب کردند و بدون شک رمز رستگاری آن‌ها پیروی از اسلام و فرامین امام خمینی بوده است.

دانشگاه تبریز در مرحله انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس شخصیت‌های برجسته زیادی را در عرصه‌های مختلف دفاعی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در راه سر بلندی و شکوفایی کشورمان تربیت کرده است. در قیام خونین ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز، شهیدان محمد تجلی و محمد باقر نجبر دو دانشجوی دانشگاه تبریز بودند که خون پاک‌شان را در راه باروری انقلاب نثار کردند. یکی دیگر

از مفاخر بارز و دانش آموخته این دانشگاه سردار شهید مهدی باکری است که نقش انکار ناپذیری در آزاد سازی سرزمین‌های اشغالی جنوب کشورمان داشت. چنانچه جرقه آغاز انقلاب فرهنگی به وسیله دانشجویان متعهد این دانشگاه زده شده بود. مهمتر از همه پشتیبانی علمی، تدارکاتی و نیروی انسانی از جبهه‌های نبرد حق علیه باطل در هشت سال دفاع مقدس و شهادت حدود ۱۴۵ دانشجوی عزیز و گرانقدر یکی دیگر از افتخارات دانشگاه تبریز بوده است. اما آن چه که دانشگاه تبریز را به «مشهد شهدای» دانشگاه‌های کشور تبدیل کرد، شهادت ۲۲ تن از دانشجویان عزیز دانشکده فنی در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ بر اثر حمله جنایتکارانه هواپیماهای جنگنده رژیم بعثی عراق بود.

از میان سایر دانشگاه‌های علمی کشور، دانشگاه تبریز تنها دانشگاهی است که در دوران دفاع مقدس هدف حمله هوایی دشمن قرار گرفت و بمباران کارگاه دانشکده فنی نیز نمونه‌ای از جنایاتی است که صدام جنایتکار در طول جنگ تحمیلی علیه مردم کشورمان انجام داد و در تاریخ جنگ‌های بزرگ جهان سراغ نداریم که دانشگاهی مورد بمباران هوایی مستقیم قرار گرفته باشد. امروزه پیام شهادت ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ دعوت از دانشجویان کشور و سایر آحاد ملت جهت استقامت در مسیری است که بستر آن را همه شهدای انقلاب و دفاع مقدس برای مقابله با استکبار جهانی فراهم نمودند. دانشجویانی که چون یاران وفادار امام حسین (ع) در راه تحقق آرمان و اندیشه‌های اسلام اصیل و برقراری عدالت اجتماعی مظلومانه جان خویش را فدای این سرزمین کردند. نباید فراموش کرد که دانشجویان آن دوره از همه چیز خوش گذشتند، و بهترین فرصت‌های زندگی و کسب دانش را رها کردند و به جبهه رفتند و جاودانه شدند، تا دانشجویان نسل حاضر در فضای آرامش و امنیت درس بخوانند. ما وظیفه داریم راه مقدس آنان را پاس بداریم. چرا که عزت و اقتدار امروزه ملت ایران در حوزه‌های مختلف مدیون خون همه شهدای آن مرحله سرنوشت ساز است. به درستی که شهدای هشت سال دفاع مقدس نماد ایثار، شهادت، شجاعت، آزادی، استقلال، صداقت، معنویت، افتخار و پایمردی ملت ایران بوده‌اند، و باید نام‌شان همیشه و در همه حال در فضای جامعه زنده بماند و موجب پویایی جامعه باشد. بر این اساس ما همانه شاهد یاران با زنده نگه داشتن یاد و نام شهدای انقلاب جهانی اسلام در کشورهای منطقه و نیز شهدای جنگ تحمیلی به خصوص شهدای دانشگاه تبریز در مسیر شناساندن راه و آرمان‌های آنان برای نسل جوان کنونی گام نهاده است. چرا که تداوم این مسیر بر اندام دشمنان اسلام و انقلاب لرزه افکننده است. دشمنانی که از گسترش مفاهیم انقلاب به سایر کشورهای جهان واهمه داشتند و نسبت به صدور ارزش‌های آن احساس نگرانی کردند و برای مقابله با آن جنگی را توسط عامل خود فروخته‌شان، یعنی رژیم حزب بعث عراق بر کشورمان تحمیل کردند. اما وقتی مقاومت و پایداری ملت ایران به پیروزی چشمگیری منجر گشت به محاصره همه جانبه نفتی، اقتصادی، نظامی و سیاسی کشورمان دست زدند تا شاید از این طریق بتوانند دژ استوار ملت ایران را از بین ببرند. در نتیجه چنین محاصره‌ای بود که رزمندگان اسلام با کمبود مهمات جنگی رو برو شدند و دانشجویان عزیز دانشگاه تبریز برای حل این مشکل در سنگرهای علم و عمل وارد کارزار شدند.

امروزه اگر ملت ایران به دستاوردهای چشمگیری در در زمینه‌های دفاعی رسیده و در عرصه‌های مختلف ملی، منطقه‌ای و بین المللی حرفی برای گفتن دارد، به برکت خون پاک این شهدا بوده و ما ضمن قدرشناسی از فداکاری‌های بی‌شمار آنان، باید ادامه دهنده اهداف مقدس‌شان باشیم. بی‌تردید شهدای دانشگاه تبریز برای دانشگاهیان سرتاسر کشور الگو و نمونه هستند. در حقیقت جوانان امروزه کشور باید همانند این شهدا در تحقق آرمان‌های انقلاب و رهبری و برای توسعه همه جانبه کشور در عرصه‌های مختلف تلاش کنند. شهدا جان خویش را در راه تحکیم اصول الهی و مبانی اسلامی در طبق اخلاص گذاشتند که شاید انسان‌های معمولی کمتر به این توفیق برسند.

دبیر تحریریه





## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از مردم آذربایجان شرقی

درآمد

استان‌های آذربایجان در دو قرن گذشته نقش بیشتازی در سازندگی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران داشته‌اند. نقش تبریز به عنوان شهر حماسه ساز در تحولات یکصد و پنجاه ساله گذشته به خصوص از زمان مشروطه خواهی تا قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ همواره مورد توجه رهبران دینی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است. حضرت امام خمینی در روز هشتم اسفند همان سال با ارسال پیامی به مناسبت فاجعه کشتار مردم به پا خاسته تبریز فرمودند: «شما آذربایجانیان غیور بودید که در صلبر مشروطیت برای کوییدن استبداد و خاتمه دادن به خودکامگی و خودسری سلاطین جور پیاخاستید و فداکاری کردید». در حقیقت سرزمین آذربایجان که زادگاه بزرگان علم و ادب و سیاست و مبارزه بوده و هست، مورد توجه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز بوده است. ایشان در تاریخ ۲۸ بهمن سال ۱۳۸۱ و در آستانه سالروز قیام خونین مردم تبریز با ایراد سخنان مشروحی نقش بیشتاز مردم آن سامان را ستودنی توصیف کردند:

کنند! امسال درست در همان وقتی که سردمداران استکبار جهانی و کاخ نشینان کاخ سیاه انتظار داشتند که مردم خاطره انقلاب را به یاد نیاورند و مورد اعتنا قرار ندهند، مردم در همه شهرهای کشور با قوت و قدرت و نشاط و اهتمام به میدان آمدند و نشان دادند که بیدار و آگاهند، به راه خود مؤمن و به استقلال و عزت و افتخار خود علاقه مند هستند.

همه دعوی انقلاب با مراکز قدرت جهانی سر همین يك كلمه است. آنها می گویند که بگذارید ما بر کشور شما مسلط بشویم و منافع خودمان را تأمین کنیم، شما هر چه شدید، شدید... اگر در علم عقب افتادید، بیفتید... اگر به خاک سیاه نشستید، بنشینید... اگر تحقیر شدید، بشوید... و اگر ناموس و شرف و حیثیت ملی و گذشته و تاریخ شما پایمال شد، بشود... اینها مهم نیست، مهم این است که مراکز قدرت، آمریکا و صهیونیست ها به منافع شان برسند! حرف آن ها این است. در مقابل، حرف ملت ایران این است که ما اجازه نمی دهیم که شما دزدان سر گردنه و وحشی های در لباس متمدن در کشور ما به آرزوهای خودتان برسید. ملت ایران با حضور خود در صحنه در این بیست و چهار سال، آشکارا و با همه وجود به مراکز قدرت جهانی و طمع ورزان دنیا گفته و ثابت کرده است که حتی يك قدم عقب نخواهد نشست. بدیهی است که دشمن مایل نیست اهداف و مقاصد خیانت آمیز و جنایت بار خود را برای ملت ها تشریح کند. لذا از دور شعارهای انسان دوستی، حقوق بشر، دمکراسی و غیره را بر سر دست می کنند. اما این دروغگویی و فریب نمی تواند زیاد باقی بماند. قدرت طلبان و مستکبران عالم در عمل خودشان را افشا می کنند. همین حالا در قضیه عراق ببینید. آمریکایی ها صریحاً می گویند ما می خواهیم به عراق بیاییم و يك حاکم آمریکایی را حداقل به مدت دو سال بر سر کار بگذاریم. این افشای مافی الضمیر آمریکایی هاست. آن ها در ته دل شان همین را می خواهند و به کمتر

انقلاب هم که فتنه ها شروع شد و در هر نقطه از کشور فتنه ایجاد کردند، امید زیادی به تبریز و آذربایجان داشتند که در آن جا فتنه گری آن ها به نتیجه برسد. اما جواب این فتنه ها را خود مردم تبریز و آذربایجان داد. نشانه عظمت انقلاب و دینداری در آذربایجان، هم شهدای عالی مقام این استان، شخصیت های برجسته علمی و سیاسی آن جا، روحانیون والا مقام و دو شهید محراب است. در شهرهای دیگر هم شهدای محراب داشته ایم، اما در تبریز دو شهید محراب داریم، مرحوم شهید قاضی و مرحوم شهید مدنی اعلی الله مقامهما. این، موتور اصلی حرکت اساسی يك ملت است.

يك ملت برای اینکه از فقر، ذلت، زیر سلطه ماندن، بی سوادی و از همه آثار نکبت بار تسلط طاواعت نجات پیدا کند، به همین چیزها احتیاج دارد. چنین ملتی باید آگاه و بیدار باشد، قدرت تحلیل داشته باشد، به موقع همه چیز را بفهمد و به موقع اقدام کند، دین که مایه قوت يك انسان در همه میدانهای زندگی است، در آن ملت عمیق باشد، غیرت که مایه حفظ هویت دینی و ملی يك ملت است، در او زنده باشد و تبل و تن پرور نباشد. این صفات در شما مردم هست. در گذشته بود، امروز هست و به فضل الهی در آینده هم خواهد بود. با همین خصوصیات بود که ملت ایران پیروز شد و امروز دشمنان این ملت می خواهند با همین خصوصیات مبارزه کنند. مبارزه امروز استکبار با همین چیزهایی است که موتور حرکت يك ملت است. مبارزه با آگاهی مردم است، مبارزه با غیرت دینی و ملی مردم، وحدت مردم، ایثارگری و مقاومت مردم است. امروز مبارزه دشمن، مبارزه تبلیغاتی است و بوق های تبلیغاتی دشمن همه فضاهای ممکن را علیه ملت ایران پر می کند. اما ملت ایران دست از ارزش های اصیل خود برنداشته و بر نمی دارد.

امسال ۲۲ بهمن را دیدید؟ بگذارید خبرگزاری ها کتمان و انکار کنند. از خود ملت ایران که نمی توانند کتمان

بسم الله الرحمن الرحيم: به همه برادران و خواهران عزیز خوش آمد عرض می کنم و تشکر می کنم از اینکه در این ایام نورانی، رنج سفر در این راه طولانی را بر خود هموار و حسنیه و فضای کار ما را معطر و منور کردید. این حرکت مردم عزیز و هوشیار تبریز، یعنی زنده نگه داشتن نام و یاد ۲۹ بهمن، حقاً و انصافاً يك حرکت آگاهانه و ناشی از بیداری است. سیاست های اقتدار طلب جهانی، همه سعی خود را متمرکز کرده که یادگارهای انقلاب و نشانه های غیرت دینی و غیرت ملی مردم را زیر آواری از جنجال های تبلیغاتی خود پنهان کند و از یادها ببرد. اما دل های بیدار و جان های آگاه و هوشیار درست نقطه مقابل آن سیاست شیطانی عمل می کنند. یعنی چیزهایی را که پرچم عزت و افتخار این ملت است، بر سر دست نگه می دارند. ۲۹ بهمن از این قبیل است و شما با این حرکت خود این نام و یاد را زنده نگه می دارید. این حقیقتاً بیداری است. بنده خطاب به شما عزیزانی که در اینجا هستید و خطاب به مردم تبریز و آذربایجان عرض می کنم: «آذربایجان! او یاخسان، انقلابا دایاخسان».

این بیداری خیلی ارزش دارد و همین بیداری بود که حادثه ۲۹ بهمن را در سال ۱۳۵۶ به وجود آورد. مردم شجاع تبریز و مبارزان حقیقی و راستین، چهلم شهدای قم را چنان بر سر دست گرفتند که در حقیقت انقلاب را به حرکت درآورد. این عمل، هوشیاری می خواست. رژیم طاغوت خیال می کرد که با سرکوب قیام مردم قم در ۱۹ دی آن سال، مسئله تمام شد. اما تبریزی ها نگذاشتند. چهلم شهدای قم و آن حرکت عظیم را در ۲۹ بهمن در سطح کشور به وجود آوردند و آن طوفان را به راه انداختند. این هوشیاری است. هم هوشیاری هست، هم غیرت دینی و ملی و هم ایثارگری و فداکاری. مجموعه این صفات و خصایل، مردم تبریز و آذربایجان را ممتاز کرده است. قبل از انقلاب در حوادث مشروطه و در حوادث قبل از مشروطه هم همین طور بود. در حادثه تحریم تنباکو و مبارزه با کمپانی انگلیسی و سلطه اقتصادی انگلیس بر ایران، یکی از محورهای مبارزه، تبریز و مرحوم حاج میرزا جواد مجتهد، عالم بزرگ تبریز بود. مگر این سوابق فراموش شدنی است؟ بعد از

قبل از انقلاب در حوادث مشروطه و در حوادث قبل از مشروطه هم همین طور بود. در حادثه تحریم تنباکو و مبارزه با کمپانی انگلیسی و سلطه اقتصادی انگلیس بر ایران، یکی از محورهای مبارزه، تبریز و مرحوم حاج میرزا جواد مجتهد، عالم بزرگ تبریز بود. مگر این سوابق فراموش شدنی است؟





۲۹ بهمن، ۱۹ دی و ۱۷ شهریور را فراموش می‌کنند؟ به شما جوان‌ها عرض می‌کنم: عزیزان من! این کشور مال شماست. نوبت شماست. باید خودتان را از لحاظ علمی و اخلاقی و از لحاظ روحیه همیشه در حال آماده نگه دارید. بدانید که برای سربلندی یک کشور، باید نسل‌ها پی در پی مجاهدت و تلاش کنند. یک نسل تلاش کرد این انقلاب را به وجود آورد. جمعیت عظیم دیگری تلاش کردند این کشور را از فشارهایی که بر اثر این انقلاب بر این ملت وارد می‌شد، در جنگ، در محاصره اقتصادی و در بقیه چیزها حفظ کردند. امروز هم دوران دیگری است و من به نسل جوان امروز کشورمان اعتماد دارم. من با همه وجود معتقدم که نسل جوان امروز خواهد توانست نقش تاریخی خود را در همه امتحان‌های دشوار ایفا کند.

ملت، اسلام و انقلاب و نظام خود را دوست دارد. هرگاه مشکلاتی، چه مشکلات اقتصادی چه مشکلات اجتماعی در سطح جامعه وجود داشته باشد، دشمن سعی می‌کند اینها را به پای انقلاب بگذارد. ملت ایران هوشیارانه می‌داند که سهل‌انگاری‌ها و کوتاهی‌هایی که ممکن است بعضی از مسئولان در هر بخشی داشته باشند، به انقلاب ربطی ندارد. انقلاب پرچم عزت این ملت است و ملت این پرچم را در دست استوار خود محکم نگه خواهد داشت و به فضل پروردگار تسلیم امام زمان ارواحنا فداه و عجل‌الله فرجه خواهد کرد. امیدوارم خداوند شما را حفظ کند، عید سعید غدیر و عید ولادت امام هادی (ع) را بر همه شما مبارک کند، شهدای عزیز شما و همه شهدای عزیز ما را با پیغمبر محشور کند و روح مطهر امام راحل را با اولیای مقرب خود محشور بفرماید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.... ■

و جان‌های عزیزی را در این راه قربانی داد تا توانست سرپای خود بایستد. امروز این ملت مستقل است و می‌خواهد مستقل بماند. همه جنجال‌های استکبار برای این است که این استقلال را که با این قیمت گران به دست ملت ما آمده است از او بگیرند، اما مگر می‌شود؟ مگر ملت اجازه می‌دهد؟

این ملت مستظهر به دین و متکی به ایمان راسخ و فرهنگ عمیق و عرق تاریخی خود است. این ملت زنده است. جوان‌های این ملت در بین جوان‌های دنیا نمونه‌اند. در حالی که در دنیا جوان‌ها غرق فسادند و اولین مسئله برای آن‌ها مسئله شهوانی و لذت‌های جنسی و جسمی است، ملت ایران جوانان پارسا، مؤمن، شجاع، آماده به کار و امتحان داده در میدان‌های دشوار، تربیت می‌کند. این جوان‌ها با جوان‌های دیگر در سطح دنیا قابل قیاس نیستند. مگر این ملت گذشته و تاریخ و فداکاری‌های خود و روزهای بسیار برجسته و درخشان دوران انقلاب را فراموش می‌کند؟ مگر مردم ۲۲ بهمن،

از این راضی نیستند. اگر بخواهند یک حاکم دست نشانده عراقی را هم بر سر کار بگذارند، باز آن‌ها را اشباع نمی‌کند. آن‌ها می‌خواهند یک ملت، یک کشور و یک مجموعه منابع انسانی و مالی و مادی را یکجا و یکپارچه در حلقوم شرکت‌های افزون طلب صهیونیستی و مراکز قدرت جهانی بریزند و به کمتر از این راضی نیستند. خواست آن‌ها این است.

البته امروز این خواست عملی نیست. بلکه، روزی در صد سال پیش، صد و پنجاه سال یا هفتاد سال پیش، استعمارگران آن روز دنیا در آفریقا و آسیا از جهالت و بی‌خبری و عقب ماندگی ملت‌ها استفاده می‌کردند و از این کارها می‌کردند و می‌توانستند بکنند. همچنان که در هند، الجزایر و آمریکای لاتین کردند. آن وقت‌ها می‌شد، اما امروز اشتباه می‌کنند. سردمداران آمریکا اشتباه می‌کنند و امروز روز این حرف‌ها نیست. همه مسلم‌اند که آمریکا و لسو از لحاظ فتح ظاهری هم بر عراق تسلط پیدا کند، در نهایت از ملت عراق چنان تودهنی خواهد خورد که از اریکه قدرت به زیر خواهد افتاد. این طور نیست که امروز هر کاری که می‌خواهند، با ملت‌ها انجام بدهند. می‌گویند می‌خواهیم نقشه خاورمیانه را عوض کنیم. یا می‌خواهیم بر کل خاورمیانه مسلط بشویم. به چه حقی؟ مگر ملت‌ها مرده‌اند؟ ملت ایران در مقابل چنین فزون طلبی و چنین تکبر و غروری ایستاد. ملت ایران از حق خود دفاع کرد و امروز هم از حق خود دفاع می‌کند. اینها سالیان متمادی با دست مزدوران مستکبر خود که خاندان پهلوی و سلاطین طاغوتی باشند، این ملت را از همه چیز عقب نگه داشتند. آن‌ها این ملت را از علم و معیشت و از دنیا و آخرت دور نگه داشتند. این ملت در نهایت به خود آمد، با نام خدا و با نام قرآن و اسلام بیدار شد، مجاهدت کرد

**آمریکایی‌ها می‌گویند می‌خواهیم نقشه خاورمیانه را عوض کنیم. یا می‌خواهیم بر کل خاورمیانه مسلط بشویم. به چه حقی؟ مگر ملت‌ها مرده‌اند؟ ملت ایران در مقابل چنین فزون طلبی و چنین تکبر و غروری ایستاد. ملت ایران از حق خود دفاع کرد و امروز هم از حق خود دفاع می‌کند**



چگونگی عروج ۲۲ کبوتر خونین بال دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر حسین سیف لورئیس وقت دانشگاه

## دانشجویانی که دانشگاه تبریز را به مشهد الشهدای دانشگاه‌های کشور تبدیل کردند

درآمد

دانشگاه تبریز تنها دانشگاه کشور جمهوری اسلامی ایران است که در دوران جنگ تحمیلی هشت ساله، چند بار توسط رژیم منفور حزب بعث عراق هدف حملات هوایی قرار گرفت و به مشهد الشهدای دانشگاه‌های کشور شناخته شد. در یکی از این بمباران‌ها که در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ صورت گرفت موجب عروج ۲۲ کبوتر خونین بال و نیز زخمی شدن تعدادی از دانشجویان شاغل در کارگاه فنی وابسته به دانشکده فنی گردید. دکتر حسین سیف لورئیس وقت دانشگاه تبریز در گفت و گوی اختصاصی با شاهد یاران گفته است که تنها گناه دانشجویان شهید، پشتیبانی از توان دفاعی رزمندگان اسلام مستقر در جبهه‌های جنگ در برابر نیروهای متجاوز رژیم جنایتکار صدام عقلی بوده است. ایشان در این گفت و شنود درباره اهداف راه اندازی کارگاه فنی و نیز جزئیات بمباران این مرکز علمی را تشریح کرده که با هم می‌خوانیم:

## در آغاز گفت‌گو به طور خلاصه کمی از هویت شخصی و علمی‌تان بفرمایید...

بسم الله الرحمن الرحيم: من حسین سیف لو متولد سال ۱۳۲۳ در شهرستان خوی هستم. در سال ۱۳۴۵ به عنوان دانشجوی دوره لیسانس در رشته ریاضی وارد دانشگاه تبریز شدم. بعد از گذشت چهار سال که مدرک لیسانس دریافت کردم، بلافاصله توسط اساتید هندی و پاکستانی در دوره‌ای فوق لیسانس همین دانشگاه شرکت کردم و در سال ۱۳۵۱ مدرک فوق لیسانس علوم ریاضی گرفتم، سپس در همان سال به عضویت هیئت علمی پذیرفته شدم. دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۵، مرا برای ادامه تحصیل به انگلستان اعزام کرد، و در سال ۱۳۵۹ پس از دریافت مدرک دکترای ریاضی به ایران بازگشتم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با نهادهای نوپای جهاد سازندگی، ستاد انقلاب فرهنگی و سایر ارگان‌های انقلابی همکاری کردم. در سال ۱۳۶۰ به معاونت دانشگاه و دو سال بعد به ریاست دانشگاه برگزیده شدم و تا سال ۱۳۶۸ خدمت در این سمت را ادامه دادم.

در دوره ریاست جنابعالی، سه نقطه دانشگاه تبریز از جمله ساختمان کارگاه فنی وابسته به دانشکده فنی توسط هواپیماهای رژیم بعثی عراق بمباران شد. معمولاً در هیچ کشور دنیا مراکز علمی هدف حمله دشمن قرار نمی‌گرفته‌اند. بفرمایید که هدف از بمباران دانشگاه تبریز چه بوده است؟

در دوران هشت ساله جنگ و دفاع مقدس، همه مردم ایران از جمله ما دانشگاهیان در پشتیبانی از جنگ فعال بودیم. دانشکده فنی این دانشگاه هم به نحوی در پشتیبانی از جنگ همکاری می‌کرد. دانشکده مکانیک هم با سپاه پاسداران در زمینه تهیه اسلحه و مهمات جنگی همکاری داشت. در گزارشی که در سال ۱۳۹۲ در یادواره شهدای ۲۷ دی ماه ارائه دادم، اعلام کردم که دانشگاه تبریز در واقع از طریق همکاری جهاد دانشگاهی با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، کارگاه فنی را برای تولید مهمات و ابزار جنگی مورد نیاز رزمندگان

همه اساتید و دانشجویان دانشکده‌ها به خصوص دانشکده فنی به نحوی در پشتیبانی از جنگ بسیج شده بودند. اساتید و دانشجویان یا به جبهه می‌رفتند یا در همان کارگاه بمباران شده در زمینه تهیه ابزار جنگی تا جایی که در توان داشتند، فعالیت می‌کردند

راه اندازی کرد. البته تعداد زیادی از دانشجویان و کارمندان دانشگاه برای این کار بسیج شده بودند. و همواره من و تعدادی از اعضای هیئت‌های علمی دانشگاه ضمن بازدید از کارگاه فنی، سعی می‌کردیم نیازهای دانشجویان شاغل در آن را در زمینه تدارک و تهیه ابزارهای مورد لزوم تأمین کنیم. همچنین در ملاقات‌های متعددی که با فرماندهان سپاه پاسداران داشتم، درباره نیازهای تسلیحاتی آنان و امکان ساخت برخی قطعات مهمات جنگی در دانشکده فنی بحث و تبادل نظر به عمل می‌آوردیم. افزون بر آن تعدادی از اعضای هیئت علمی دانشگاه در ساخت پل‌های مدارگریز برای رزمندگان همکاری داشتند. علاوه بر اعزام مستقیم واحدهای امداد پزشکی به جبهه‌های جنگ، اتوبوس‌های دانشگاه در بست در اختیار گروه‌های امداد رسان قرار داشت. جهاد دانشگاهی‌مان هم با همکاری ستاد پشتیبانی از جنگ، دانشجویان داوطلب را آموزش نظامی و به جبهه اعزام می‌کرد.

## دانشکده پزشکی هم در پشتیبانی از جنگ مشارکت داشت؟

صد در صد مشارکت داشت. دانشکده پزشکی افزون بر اعزام پزشک و بهیار و دانشجویان سال آخر تحصیلی به پشت جبهه‌های جنگ، مجروحان را تحت درمان قرار می‌داد. کادر بیمارستان امام خمینی (ره) که وابسته به دانشگاه بود، به طور شبانه روز به مجروحان جنگی کمک می‌کرد. تا جایی که به علت بمباران مستمر شهر تبریز تخت‌های بیمارستان را به زیر زمین بیمارستان انتقال دادیم. انبارها را هم تخلیه کرده و در آن‌ها برای

درمان مجروحین جنگی تخت قرار داده بودیم. همه اساتید و دانشجویان دانشکده‌ها به خصوص دانشکده فنی به نحوی در پشتیبانی از جنگ بسیج شده بودند. اساتید و دانشجویان یا به جبهه می‌رفتند یا در همان کارگاه بمباران شده در زمینه تهیه ابزار جنگی تا جایی که در توان داشتند، فعالیت می‌کردند.

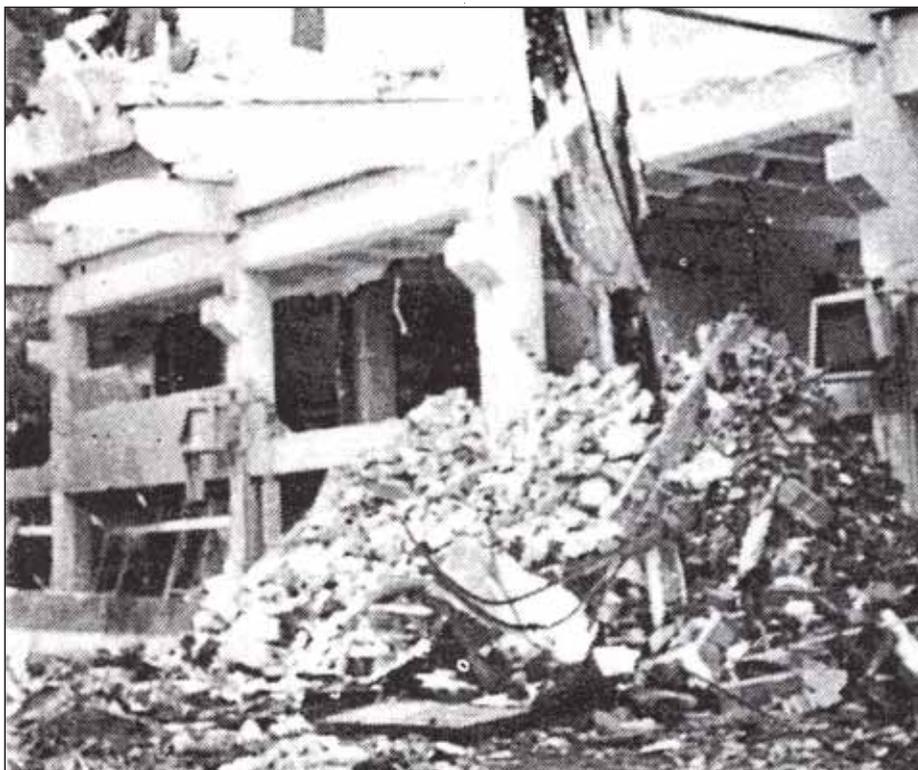
## به نظرتان دشمن کارگاه را شناسایی کرده بود؟

اطلاع دقیق ندارم که عوامل ستون پنجم دشمن در باره فعالیت کارگاه گزارش به عراق فرستاده بودند یا نه. در لحظه بمباران کارگاه فنی، هم‌زمان چهار نقطه دانشگاه هدف بمباران قرار گرفتند. یک بمب به دیوار حایل میان بیمارستان و دانشگاه اصابت کرد. بمب دوم در فضای باز مقابل ساختمان آسیستان‌ها فرود آمد. بمب سوم در زمین ورزش دانشگاه فرود آمد. خوشبختانه این سه بمب تلفاتی در پی نداشت. ولی بمب چهارم زمانی که بچه‌ها مشغول کار بودند، دقیقاً روی کارگاه فنی فرود آمد و این فاجعه را به بار آورد.

## تحلیل جنابعالی از هدف قرار دادن کارگاه فنی چیست؟ به نظرتان عوامل نفوذی و ستون پنجم فعالیت کارگاه را لو داده بودند؟

به نظر، احتمال زیاد چنین بوده است. چون جای این سؤال باقی است که دشمن چگونه می‌توانست بدون داشتن گرا وسط کارگاه فنی را با دقت هرچه تمام هدف گیری کند. من در مسائل جنگی شناخت کافی ندارم ولی حدس می‌زنم که دشمن قطعاً به وسیله گرای عوامل ستون پنجم کارگاه را مورد هدف قرار داده است.

## پیش‌بینی‌تان عوامل سازمان منافقین بودند



کارگاه دانشکده فنی بمباران شده

و مجروحان را به بیمارستان را که در فاصله ۳۰ متری دانشگاه قرار دارد تا پاسی از نیمه شب ادامه می‌داند.

❁ دانشگاه تبریز برای درمان و بهبود حال جانبازان و بازماندگان فاجعه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ چه اقداماتی به عمل آورد؟

می‌دانید که شهدا و جانبازان حادثه از دانشجویان و کارکنان خودمان بودند. بیمارستان امام هم به دانشگاه تعلق داشت و هنوز از دانشگاه جدا نشده بود. هر امکانات و هر اقداماتی که در توانمان بود برای بهبود حال جانبازان انجام دادیم.

❁ جنابعالی به عنوان یک شخصیت علمی پیش‌بینی می‌کردید که جنایت صدام به این درجه برسد و یک دانشگاه را بمباران کند؟

در طول جنگ هرگز بمباران مناطق مسکونی شهرها را پیش‌بینی نمی‌کردیم. فکر می‌کردیم که جنگ فقط در چارچوب جبهه‌ها محدود بماند. در آن موقع که شبه جزیره فاو در دست نیروهای ایرانی بود به همراه هیئت علمی دانشگاه با قایق از اروند رود گذشتیم و از فاو و جزایر مجنون و سایر مناطق جنگی جنوب بازدید به عمل آوردیم. هدف‌مان این بود که کادری فنی و مهندسی دانشگاه تبریز چه کارهایی را می‌توانند در آنجا انجام دهند. برای دشمن یعنی فرق نمی‌کرد چه مناطقی را بمباران می‌کنند. تصور کنید اگر یکی از آن بمب‌ها که در آن شب روی دیوار بیمارستان امام فرود آمد، به ساختمان بیمارستان اصابت می‌کرد چه فاجعه‌ای به بار می‌آمد؟ در تبریز و سایر شهرهای کشور در مناطق مسکونی بارها بر سر مردم بیدفاع بمب ریختند. من هیچ وقت احتمال نمی‌دهم که بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز تصادفی بوده باشد. آن را یک اقدام جنایتکارانه حساب شده می‌دانم.

❁ اشاره کردید که دانشگاه تبریز در انقلاب اسلامی و در جبهه‌های دفاع مقدس پیش‌تاز بوده است. آیا آماری از تعداد دانشجویان شهید در دوران انقلاب و در دوران دفاع مقدس در ذهن دارید؟

به مناسبت چهلمین سال تأسیس دانشگاه تبریز جزوه‌ای از سوی دانشگاه منتشر شد و در آن نام بیش از ۱۹۰ دانشجو و کارمند شهید دانشگاه قید شده است. ولی با جمع‌آوری و تکمیل اطلاعات مربوط به شهدای دانشگاه، این رقم در «سایت یاد یاران شهیدان دانشگاه تبریز» ۲۰۴ شهید ذکر شده است. اغلب شهدا دانشجو و تعداد اندک‌شان از کارمندان اداری بودند.

❁ نام شهدای دوران انقلاب هم در آن قید شده است؟

بله قبل از پیروزی انقلاب شهید محمد تجلا را داریم که اولین شهید دانشگاه تبریز می‌باشد.

❁ بعد از بمباران چهار نقطه دانشگاه جنابعالی

برای دشمن یعنی فرق نمی‌کرد چه مناطقی را بمباران می‌کنند. تصور کنید اگر یکی از آن بمب‌ها که در آن شب روی دیوار بیمارستان امام فرود آمد، به ساختمان بیمارستان اصابت می‌کرد چه فاجعه‌ای به بار می‌آمد؟ هیچ وقت بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز را تصادفی نمی‌دانم. آن را یک اقدام جنایتکارانه حساب شده می‌دانم

پس از مدتی در جبهه دچار سلاح شیمیایی دشمن شد. از ایشان چه شناختی دارید؟

مرحوم حسین زاده یکی از افراد فعال در جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز بود. شبی که دانشگاه و کارگاه فنی بمباران شد، من در کوی استادان در نزدیکی کارگاه بودم. حسین زاده یکی از افرادی بود که کارگاه را اداره می‌کرد. وقتی به کارگاه بمباران شده رسیدم ایشان را دیدم که از سمت بیمارستان امام خمینی (ره) می‌آمد. گویا حسین زاده برای تهیه شام بچه‌ها به بیمارستان رفته بود. همچنین آیت‌الله ملکوتی هم برای بازدید از محل حادثه و رسیدگی به امور انتقال پیکرهای شهدا و مجروحان به دانشگاه آمده بود. در آن شب خونین بنده و آیت‌الله ملکوتی و حسین زاده به اتفاق همدیگر به بیمارستان امام خمینی (ره) رفتیم. چون حسین زاده همه شهدا و مجروحان حادثه بمباران کارگاه فنی را خوب می‌شناخت، کار تشخیص و آمارگیری از تعداد شهدا و مجروحان را آغاز کرد. البته فراموش نشود که امداد رسانیان همچنان کار آوار برداری و انتقال پیکرهای شهدا



که به هواپیماهای عراقی گرا داده‌اند، یا دست جریانات دیگری در کار بوده است؟

گروه‌های منافق و ضد انقلاب داخلی در آن برهه از تاریخ جنگ در داخل کشور فعال نبودند. در آن زمان هیچ گروه مشخصی بر علیه انقلاب و جنگ فعال نبود. بالاخره در جنگ‌ها عوامل ستون پنجم همیشه حضور دارند.

❁ دلایل انتخاب دانشگاه تبریز برای اجرای طرح ساخت مهمات جنگی چه بوده است؟ قطعاً به عنوان رئیس وقت دانشگاه از این مسئله آگاهی دارید و این طرح با موافقت شما به اجرا گذاشته شده است؟

شکی نیست که دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه تبریز از ابتدای امر انقلابی بودند. امثال شهید برادران باکری و شهید سلیمی‌ها در این دانشگاه زیاد بودند. افراد یاد شده فارغ‌التحصیل دانشگاه تبریز بودند. دوستان این افراد در جهاد دانشگاهی و هم در انجمن اسلامی دانشگاه فعال بودند. با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سایر نهادهایی که درگیر جنگ بودند، ارتباط مستقیم داشتند. در اصل این برنامه را جهاد دانشگاهی گذاشت و من با آن نهاد همکاری کردم و ساختمان کارگاه را در اختیارش قرار دادم. دانشگاه امکانات و نیازهای بچه‌ها را هم فراهم می‌کرد. ولی اطلاع مستقیم نداشتم که در کارگاه چه کار می‌کنند. چون فعالیت‌شان زیر نظر سپاه پاسداران بود. اصولاً همه برنامه‌های دانشگاه اعم از آموزش نظامی و پشتیبانی و اعزام دانشجو به جبهه با همکاری سپاه پاسداران انجام می‌گرفت. اعضای هیئت علمی و کارمندان دانشگاه زیر نظر سپاه به اردوهای آموزش نظامی می‌رفتند.

❁ از کدام یک از دانشجویان شهید کارگاه فنی شناخت کافی دارید؟

همه آن ۲۲ شهید عزیز را می‌شناختم. مخصوصاً آن دسته از شهیدانی که گرداننده اساسی کارگاه فنی بودند. دو سه نفرشان را که نقش هدایت بچه‌های کارگاه را داشتند، از نزدیک می‌شناختم. سایر دانشجویان شهید که از شهرهای مختلف همچون تهران، اصفهان و ارومیه در این دانشگاه پذیرفته شده بودند، در رشته‌های تحصیلی گوناگون درس می‌خواندند. همه آنها داوطلبانه در کارگاه فعالیت می‌کردند. اگر چه اغلب آن‌ها از دانشجویان دانشکده فنی، ابزار سازی و طراحی بودند، ولی از دانشجویان رشته‌های مختلف همچون ریاضی، کشاورزی، آبیاری، فیزیک دبیری و فیزیک کاربردی هم که هیچ تخصصی در این زمینه نداشتند به آن‌ها پیوستند و پس از چند روز آموزش کافی زیر نظر افراد خبره و کارشناس کار تولید و بسته بندی محصولات تولید شده را آغاز کرده بودند.

❁ گویا شهید حسین حسین زاده مسئول کارگاه فنی در حادثه ۲۷ دی ماه جان سالم به در برد، ولی



دانشگاه آزاد و دانشگاه‌های انتفاعی بلایی شده برای دانشگاه‌های دولتی و هم برای کشور. این بلا هنوز هم ادامه دارد. انبوه دانشجویان بدون این که امکانات کافی داشته باشیم وارد دانشگاه آزاد و انتفاعی شدند، و از این نظر به دانشگاه‌های دولتی آسیب وارد آمد.

### در حال حاضر وضعیت علمی دانشگاه تبریز چگونه است؟

این دانشگاه از نظر قدمت بعد از دانشگاه تهران دومین دانشگاه کشور می‌باشد. امروزه دانشجویان زبده و نابغه برای تحصیل به سراغ دانشگاه‌های فنی و صنعتی می‌روند. مانند دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه صنعتی اصفهان و دانشگاه امیر کبیر. امکان جذب دانش‌آموزان با هوش هم در دانشگاه‌های پزشکی فراهم شده است. دانشگاه‌های عمومی و جامع مثل دانشگاه‌های تهران و تبریز در رده دوم قرار دارند. ولی به طور کلی وضعیت دانشگاه‌های ما خوب نیست، و هر روز که بگذرد، بدتر می‌شود. با وجودی که حدود ده سال است که بازنشسته شده‌ام و مسئولیت اداری و علمی ندارم، ولی بارها مشکلات و مسائل را به آگاهی مسئولان رسانده‌ام، یا در مطبوعات منتشر کرده‌ام و گفته‌ام که دانشگاه‌های کشور به سوی پیشرفت و ترقی گام بر نمی‌دارند. ■

شدند، و مدیریت دانشگاه هیچ نقشی در تشویق آن‌ها نداشته است. البته مدیریت دانشگاه برای عزیمت آن‌ها به جبهه کمک می‌کرده است. گمان کنم دانشگاه تبریز بیش از سایر دانشگاه‌های کشور شهید داده است. آمار دقیق ندارم، ولی این طور به نظر می‌رسد.

وضعیت کنونی و افت علمی دانشگاه‌های دولتی کشور هیچ ارتباطی به جنگ ندارد. در حقیقت تأسیس

**دانشجویان دانشگاه در دوران دفاع مقدس مانند مردم عادی با اراده و خواست خودشان به صورت داوطلبانه به جبهه‌ها اعزام شدند، و مدیریت دانشگاه هیچ نقشی در تشویق آن‌ها نداشته است. البته مدیریت دانشگاه برای عزیمت آن‌ها به جبهه کمک می‌کرده است**

## به عنوان رئیس دانشگاه چه اقدامی برای ادامه روند تحصیلی و برگزاری امتحانات انجام دادید؟

اتفاقا شبی که چهار نقطه دانشگاه از جمله کارگاه فنی بمباران شد، فصل امتحانات بود. اولین دور امتحانات در روز ۲۷ دی ماه برگزار شده بود که در شامگاه آن دانشگاه بمباران شد. فردای آن روز نتوانستیم امتحانات را برگزار کنیم. چون وضعیت دانشگاه به هم ریخته بود. دو روز بعد که سعی کردیم اوضاع را برای برگزاری امتحانات آرام کنیم، دوباره بمباران دانشگاه از سر گرفته شد، و بمبی در محوطه باز رو به روی دانشکده کشاورزی فرود آمد. مردد بودیم چه کنیم. برای ازیسرگیری امتحانات چند بار اطلاعیه پخش کردیم که دانشجویان در فلان تاریخ برای دادن امتحان حاضر شوند. ولی باز این کار به علت شرایط جنگی به تعویق افتاد. سرانجام برنامه امتحانات را تا اطلاع ثانوی از دستور کار دانشگاه حذف کردیم. چون در آن شرایط هیچ چیز قابل پیش‌بینی نبود، و جان دانشجویان برای ما عزیز بود.

### در بمباران اطراف دانشکده کشاورزی به کسی آسیب رسید؟

خیر، خدا را شکر که آن‌جا به کسی آسیب وارد نیامد. فقط به ساختمان‌های اطراف آسیب رسید.

### همان ساختمانی که نزدیک درب ورودی دانشگاه است؟

ساختمان دانشکده کشاورزی دقیقاً نزدیک درب ورودی دانشگاه است. اکنون در محل اصابت بمب هواپیماهای عراقی در محوطه رو به روی دانشکده کشاورزی، تندیس یادبودی قرار دارد. در آن بمباران دو بمب دیگر هم در بلوار ۲۲ بهمن در نزدیکی دانشگاه فرود آمدند.

### با این وصف دشمن بعثی دانشگاه تبریز را میدان تاخت و تاز خود قرار داده بود...

به یاد دارم که دانشگاه تبریز در دوران جنگ تحمیلی دست کم سه بار مورد حمله هوایی دشمن بعثی قرار گرفته است. بمباران کارگاه فنی یکی از آن حملات بود. یک بار هم خوابگاه اساتید دانشگاه که در شهرک امام خمینی (ره) قرار دارد، هدف حمله هوایی دشمن قرار گرفت. خوشبختانه بمب در زمین خاکی نزدیک خوابگاه فرود آمد و به کسی آسیب نرسید.

### حضور چشمگیر دانشجویان دانشگاه تبریز در انقلاب و در دفاع مقدس و تقدیم این همه شهید در راه حفظ اسلام و انقلاب، بفرمایید که دانشگاه امروزه از نظر علمی چه جایگاهی در سطح کشور دارد؟

البته کارهایی را که دانشگاه تبریز در آن برهه انجام داد، سایر دانشگاه‌های کشور انجام دادند. دانشجویان دانشگاه در دوران دفاع مقدس مانند مردم عادی با اراده و خواست خودشان به صورت داوطلبانه به جبهه‌ها اعزام

همکاری که مرا با ماشین آورده بود به من دلداری می داد. وقتی از انتقال همه مطمئن شدم به طرف بیمارستان به راه افتادم. بیرون کارگاه و در کنار دیوار فاصل دانشگاه با بیمارستان، با حضرت آیت الله ملکوتی مواجه شدم که با راننده اش و یک شخص دیگر کنار ماشین ایستاده بودند. ایشان تا مرا دیدند با افسوس و اندوه فرمودند: می بینی چه کار می کنند؟ این جمله نشان می دهد که آقای ملکوتی بسیار ناراحت شده بودند.

در آن موقع یکی از اعضای جهاد دانشگاهی (شهید حسین حسین زاده) که آن روز نوبت سرپرستی بچه ها را به عهده داشت از راه رسید و گفت که برای آوردن شام بچه ها رفته بودم که این حادثه اتفاق افتاد. به طور مسلم ایشان همه دانشجویان کارگاه فنی را که در آن شامگاه مشغول کار بودند، می شناخت. همین نیم ساعت پیش در جمع آن ها بود. سرانجام با ماشین حاج آقای ملکوتی همگی به بیمارستان رفتیم. به اورژانس که رسیدیم، آن برادر جهادی پتو و ملافه از روی اجساد شهدا بر می داشت و به دقت نگاه شان می کرد، و با گریه می گفت:

ای وای این پیکر..... است. وای این هم..... شهید شده است. تعدادی از مجروحان را به اطاق عمل انتقال داده بودند. تعداد زیادی در لحظه اول بمباران به لقاء الله پیوسته بودند. روح همه شان شاد باد.

با حاج آقا ملکوتی خدا حافظی کردم و از بیمارستان بیرون آمدم. گویا ایشان به منزل برگشتند و من بار دیگر به کارگاه سرزدم. نیروهای انتظامی اوضاع را در کنترل داشتند و کار تخلیه پیکرهای شهدا و مجروحان پایان یافته بود. حدود ساعت ۲۴ نیمه شب به خانه برگشتم. روز بعد معلوم شد که هواپیماهای عراقی چهار نقطه دانشگاه تبریز را به طور همزمان هدف بمباران قرار داده اند. بمب دوم جلوی ساختمان کوی استادان قدیم و در فاصله سه متری آن در زمین چمن فرود آمده بود. خوشبختانه خسارات جانی نداشت ولی بسیاری از در و پنجره آپارتمان ها از جا کنده شده و شیشه ها شکسته است. به وسایل خانگی منازل هم خسارتی وارد آمده بود. بمب سوم روی دیوار کنار درب اصلی بیمارستان فرود آمد و دیوار را خراب کرده و به شیشه ها و پنجره های بیمارستان خسارتی وارد ساخته بود. درخت کنار پیاده رو را روی اتومبیل وانست که از آن جا عبور می کرده انداخته و به آن خسارت وارد کرده بود. بمب چهارم درون زمین چمن فوتبال فرو رفته بود و هیچ گونه خسارت جانی و مالی نداشته است.

چند روز گذشت و در نتیجه آمارهای به دست آمده معلوم شد که در جنایت حمله وحشیانه رژیم حزب بعث عراق به دانشگاه تبریز تعداد ۲۲ دانشجو شهید و دو تن مجروح کلی و چند تن دیگر مجروح سطحی برجای مانده که یک کارشناس دانشگاه هم جزء مجروحان بود. در این جنایت نیمی از شیشه های سرتاسر دانشگاه شکسته شد و به کارگاه دانشکده فنی خسارت کلی وارد آمد. به ساختمان های اطراف آن هم خسارات جزئی وارد آمده بود. ■



## مشروح گزارش بمباران دانشگاه تبریز و سابقه آن توسط دکتر حسین سیف لورئیس وقت دانشگاه تبریز به شرکت کنندگان مراسم بیست و ششمین سالگشت شهدای ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ که در سال ۱۳۹۲ برگزار گردید. در این مراسم مسئولان کشوری و لشکری و خانواده های شهدا و جانبازان حادثه حضور داشتند.

در زمستان سال ۱۳۶۵ با مباشرت جهاد دانشگاهی جلساتی با شرکت مسئولین دانشگاه، مسئولین جهاد خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد دانشگاهی در حضور مسئول دفتر نمایندگی محترم مقام معظم رهبری در دانشگاه تبریز تشکیل شد. در این جلسات درباره نحوه همکاری عملی دانشگاه با سپاه در ارتباط با ساخت بعضی از قطعات بحث و گفت و گو به عمل آمد، و در نتیجه تصمیم گرفته شده کارگاه آموزشی ساخت و تولید قطعات در کارگاه دانشکده فنی فعال گردد. همچنین مقرر شد دانشگاه تبریز این کارگاه را با تجهیزات و امکانات کامل مجهز کند، و دانشجویان داوطلب نیز زیر نظر مسئولین کارگاه (هیأت علمی و کارشناس) موارد پیشنهادی از سوی جهاد خودکفایی را اجراء نمایند. دیری نپایید که مدیریت کارگاه با استفاده از دانشجویان این کار را شروع کرد. تهیه مواد لازم به عهده جهاد خودکفایی و سایر خدمات فنی و تدارکاتی و تأمین غذا به عهده دانشگاه بود.

کارگاه خیلی زود کارش را با این برنامه شروع کرد، و در مدت کوتاهی نتایج درخشانی حاصل شد. بنده در جریان جزئیات امر نبودم، ولی فعالیت مستمر و عاشقانه این عزیزان را تحت نظر داشتم. خیلی زود این برنامه توسط عضو هیأت علمی و کارشناس دانشگاه در کارگاه های دیگر شهر حتی در کارگاه های خصوصی گسترش یافت که حجم کار و کم و کیف آن را جهاد خودکفایی و خود این برادران بهتر می دانند. در حالی که شهر تبریز زیر بمباران دشمن قرار داشت، فعالیت کارگاه دانشکده فنی به خوبی پیش می رفت، تا این که اولین مرحله امتحانات پایان نیمسال اول دانشگاه در روز ۱۳۶۵/۱۰/۲۷ در فضای آرام و بدون حادثه برگزار گردید. ولی شامگاه همان روز صدای مهیبی ساختمان کوی استادان دانشگاه را لرزاند. احساس کردم که بمب در نزدیکی و به احتمال قوی در دانشگاه فرود آمده است. بلافاصله از ساختمان کوی استادان که در آن جا سکونت داشتم بیرون آمدم و به سوی دانشگاه دویدم. از پشت سر یکی از همکاران و همسایگان با ماشین به من رسید و مرا سوار کرد، و همسو با شهروندان به محل حادثه رسیدیم. منظوم کارگاه دانشکده فنی که دانشجویان هر روز در آن جا کار می کردند. یکی از معدود افرادی بودم که زود هنگام خود را به محل حادثه رساندم. در کارگاه باز بود و قبل از من چند نفر رسیده بودند. با دیدن سقف سوراخ شده و اوضاع بهم ریخته فهمیدم که چه فاجعه ای رخ داده است. وارد کارگاه شدم و از نزدیک اجساد بی جان، یا نیمه جان شهدا را که در گوشه و کنار افتاده بود، مشاهده کردم. دفاتر و کتاب های درسی پراکنده شده بود. مردم در عین حال که به سر و صورت خود می زدند و فریاد می کشیدند اجساد شهدا و مجروحان را از زیر آوارها و دستگاه های تراشکاری بیرون می کشیدند. آنگاه تعدادی آمبولانس بیمارستان و اکیپ های امداد سر رسیدند و بلافاصله همه را به بیمارستان منتقل کردند. مردم زیادی جمع شده بودند. تعداد زیادی از دانشگاهیان هم آن جا بودند. در حالی که در جست و جوی اجساد شهدا یا مجروحین زیر ماشین آلات بودم،

در زمستان سال ۱۳۶۵ با مباشرت جهاد دانشگاهی جلساتی با شرکت مسئولین دانشگاه، مسئولین جهاد خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد دانشگاهی در حضور مسئول دفتر نمایندگی محترم مقام معظم رهبری در دانشگاه تبریز تشکیل شد. در این جلسات درباره نحوه همکاری عملی دانشگاه با سپاه در ارتباط با ساخت بعضی از قطعات بحث و گفت و گو به عمل آمد، و در نتیجه تصمیم گرفته شده کارگاه آموزشی ساخت و تولید قطعات در کارگاه دانشکده فنی فعال گردد. همچنین مقرر شد دانشگاه تبریز این کارگاه را با تجهیزات و امکانات کامل مجهز کند، و دانشجویان داوطلب نیز زیر نظر مسئولین کارگاه (هیأت علمی و کارشناس) موارد پیشنهادی از سوی جهاد خودکفایی را اجراء نمایند. دیری نپایید که مدیریت کارگاه با استفاده از دانشجویان این کار را شروع کرد. تهیه مواد لازم به عهده جهاد خودکفایی و سایر خدمات فنی و تدارکاتی و تأمین غذا به عهده دانشگاه بود.

کارگاه خیلی زود کارش را با این برنامه شروع کرد، و در مدت کوتاهی نتایج درخشانی حاصل شد. بنده

**وارد کارگاه شدم و از نزدیک اجساد بی جان، یا نیمه جان شهدا را که در گوشه و کنار افتاده بود، مشاهده کردم. دفاتر و کتاب های درسی پراکنده شده بود. مردم در عین حال که به سر و صورت خود می زدند و فریاد می کشیدند اجساد شهدا و مجروحان را از زیر آوارها و دستگاه های تراشکاری بیرون می کشیدند**



بازخوانی نقش دانشگاه تبریز در تحولات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در گفت و گو با دکتر محمود نظر پور رئیس اسبق جهاد دانشگاهی

## دانشگاه تبریز در تحولات انقلاب و دفاع مقدس پیشگام بوده

درآمد

این گفت و گو روایتی کوتاه از حماسه دانشجویانی است که مظلومانه جان تنشان معراج آسمانها گردید، اما صدای مظلومیتشان از دانشگاه تبریز فراتر نرفت. جا داشت که جهان مدعی عدالت و آزادی در این فاجعه خون بگریه، اما مگر دنیای استکبار که در جنگ تحمیلی شریک جرم صدام عقلی بود، ذره‌ای ترحم دارد. حماسه دانشجویانی است که در سنگر دانش تلاش پیگیر برای دفاع از استقلال و آزادی کشورشان داشتند و تنها به جرم مسلمان بودن، ایرانی بودن و دانشجوی بودن به درجه رفیع شهادت نایل آمدند و با نتار خون خویش فضای علمی دانشگاه تبریز را تقدس بخشیدند. دکتر محمود نظر پور که نقش اساسی در همه فعالیت‌های دانشگاه اعم از زمینه سازی انقلاب فرهنگی تا راه اندازی کارگاه فنی ساخت قطعات نظامی در این گفت و گو اختصاصی نقش دانشگاه تبریز را در مراحل گوناگون و سرنوشت ساز کشور از جمله فاجعه بمباران کارگاه دانشکده فنی دانشگاه را در ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ تشریح کرده است. ایشان در سال ۱۳۵۵ وارد دانشگاه تبریز شد و ضمن دریافت مدارک فوق لیسانس و دکترای در رشته فیزیک پزشکی، حدود ۴۰ سال در این دانشگاه خدمت کرد.

سقف سوراخ شده ساختمان کارگاه دانشکده فنی در پی حمله هوایی رژیم بعث عراق



نیاز داریم. گلوله و خمپاره نداریم تا شلیک کنیم. پس از سخنان ایشان جلساتی در دانشگاه تبریز با شرکت دکتر حسین سیف لو رئیس وقت دانشگاه و مسئولان جهاد دانشگاهی و آقایان گرجی و مهندس درویش زاده مسئول صنایع خودکفایی سپاه تشکیل شد و در نتیجه آن جلسات طرح راه اندازی کارگاه فنی به تصویب رسید. همچنین در آن جلسات وظایف ستاد جنگ جهاد دانشگاهی مطرح و به تصویب رسید. ضمن این که راه اندازی کارگاه فنی را به جهاد دانشگاهی و مسئولیت اداره آن را به عهده بنده واگذار کردند. در پی مصوبه راه اندازی کارگاه فنی از اعزام دانشجویان داوطلب به جبهه جلوگیری به عمل آمد و از تخصص های فنی آنان به جای رفتن به جبهه در کارگاه فنی ساخت قطعات مهمات بهره برداری شد. چون مسئولین جبهه و جنگ گفته بودند که ما به تجهیزات نظامی نیاز داریم، این بچه ها مجبور شدند در دانشگاه تبریز بمانند و «نافی» خمپاره تولید کنند.

**تعدادی از عزیزانی که با آنها گفت و گو داشتیم نقل کرده اند که برخی از مسئولان دانشکده ها با اجرای طرح کارگاه فنی در محیط دانشگاه مخالفت کرده بودند. این گفته تا چه اندازه واقعیت دارد؟**

برای پاسخ به این پرسش، ابتدا لازم می دانم یادی از نقش ارزنده دکتر حسین سیف لو رئیس وقت دانشگاه تبریز کرده باشم. ایشان واقعا انسان شریف، معتقد و با شخصیتی است و همواره در نظرات و مواضع اصولی خویش پایبند بود. در زمینه اجرای برنامه های دفاعی هرگز با ایشان مشکلی نداشتیم. آقای دکتر سبحانیان معاون ایشان هم استاد بنده بود و با جهاد دانشگاهی همکاری می کرد. آقایان نامبرده در ارتباط با طرح راه اندازی کارگاه فنی هرگز سنگ اندازی نکردند. ولی ما در جهاد دانشگاهی برای راه اندازی کارگاه با مشکلاتی مواجه بودیم. چون دانشگاه بر اثر بمباران تعطیل شده بود. کارگاه دانشکده فنی را در اختیار داشتیم، ولی مشکل اساسی این بود که چگونه از آن پشتیبانی کنیم.

و یک پیشخوان هم برای حزب خلق مسلمان. لذا با شروع انقلاب فرهنگی بساط همه گروه های یاد شده در سرتاسر دانشگاه های کشور برچسبیده شد. و نقطه عطف این تحول از دانشگاه تبریز آغاز شد.

**در تبریز چه افرادی در شکل گیری انقلاب فرهنگی نقش داشتند؟**

اساتید و دانشجویان زیادی از دانشگاه تبریز در برانگیختن انقلاب فرهنگی نقش اساسی داشتند. مانند دکتر پزشکیان، حاج آقای کفایتی، آقای ارجمند زاده، دکتر جعفر زاده و دیگران. من بر این باورم که دانشگاه تبریز در دامن زدن به انقلاب فرهنگی و نجات دانشگاه های کشور از دست گروه های ضد انقلاب نقش بیستازی ایفا کرد. از سوی دیگر در کجای کشور سراغ دارید که دانشگاه در مرحله جنگ و دفاع مقدس قطعات مهمات برای رزمندگان بسازد و ۲۲ شهید داشته باشد؟ حتی در دانشگاه اهواز که نزدیک خطوط مقدم جبهه جنوب بود چنین چیزی نداریم. متأسفانه حتی روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ در تقویم روزهای تاریخی مهم کشور ثبت نشده است. این نشان می دهد که حق معنوی دانشگاه تبریز در دوران جنگ تحمیلی هم ادا نشده است. شهدای ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز واقعا مظلوم واقع شده اند. بنده حدود ۴۰ سال در دانشگاه تبریز حضور داشتم، و مطمئن هستم که کارهای بزرگی در این دانشگاه صورت گرفته که از نظر بنده قابل شمارش نیستند. افزون بر راه اندازی کارگاه فنی ساخت قطعات نظامی، کارهای بزرگتری هم در دانشگاه تبریز صورت گرفته که در ادامه بحث به آنها اشاره خواهم کرد.

زمانی که مسئولیت ستاد پشتیبانی جهاد دانشگاهی را به عهده داشتم، یکی از وظایف این ستاد معرفی دانشجویان داوطلب اعزام به جبهه به سپاه عاشورای استان آذربایجان شرقی بود. در آن زمان به آقای دکتر گرجی که فرماندهی سپاه عاشور را به عهده داشت گفتم که یک اکیپ از دانشجویان داوطلب داریم که می خواهند به جبهه اعزام شوند. ایشان گفت: آقای نظر پور ما قبل از نیروی انسانی به تجهیزات نظامی

**زمانی که ریاست جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز را به عهده داشتید، طرح راه اندازی کارگاه دانشکده فنی برای ساخت قطعات نظامی به اجرا گذاشته شد. بفرمایید که اندیشه این طرح چگونه شکل گرفت؟**

قبل از آغاز گفت و گو لازم می دانم به ارواح مطهر شهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به ویژه شهدای دانشگاه تبریز درود بفرستم. همان گونه که می دانید با آغاز جنگ تحمیلی، کشورمان به تجهیزات نظامی نیاز مبرم داشت. نیروی انسانی زیادی که در جبهه ها حضور داشتند، به اندازه کافی جنگ افزار نظامی در اختیار نداشتند. دانشگاه تبریز هم که واقعا دانشگاه مظلوم کشور می باشد و بیشترین فعالیت را در رابطه با انقلاب اسلامی از قبل از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ داشته در رابطه با ساخت تجهیزات نظامی پیشقدم شده است. دانشگاه تبریز قبل از پیروزی انقلاب دو شهید و تعدادی زخمی از جمله بنده تقدیم انقلاب کرده است. شهید غلامی از دانشکده علوم پزشکی و شهید میرزاده از دانشگاه ادبیات بوده اند. در حالی که دانشگاه تهران در دوران انقلاب فقط سه شهید تقدیم کرده است. متأسفانه در این زمینه نامی از دانشگاه تبریز مطرح نیست.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، تنها مرکز علمی کشور که انقلاب فرهنگی را آغاز کرد، دانشگاه تبریز بود. انقلاب فرهنگی از آنجا آغاز شد که روزی مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی برای سخنرانی به دانشگاه تبریز دعوت شده بود که عوامل گروه های ضد انقلاب سخنرانی ایشان را به هم ریختند و انقلاب فرهنگی از آن روز شکل گرفت و به سایر دانشگاه های کشور گسترش یافت. اطلاع دارید که دانشگاه ها تا قبل از شروع انقلاب فرهنگی محل درس نبود. به محل تاخت و تاز گروه های ضد انقلاب تبدیل شده بود. در تبریز گروه ها حتی دیوارهای دانشکده ها را بین خودشان تقسیم بندی کرده بودند و هر گروهی برای خود پیشخوانی کار گذاشته بود و تبلیغات سیاسی بر علیه نظام انجام می داد. یک پیشخوان برای گروه پیکار، یک پیشخوان برای گروه توفان، یک پیشخوان برای منافقین، یک پیشخوان برای جنبش مسلمانان مبارز

**در کجای کشور سراغ دارید که دانشگاه در مرحله جنگ قطعات مهمات برای رزمندگان بسازد و ۲۲ شهید داشته باشد؟ متأسفانه حتی روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ در تقویم روزهای تاریخی مهم کشور ثبت نشده است. این نشان می دهد که حق معنوی دانشگاه تبریز ادا نشده است**

✓ اگر دقت کرده باشید شهیدان کارگاه فنی از دانشجویان رشته‌های مختلف ریاضی و فیزیک دانشگاه بودند و بعضی از آن‌ها با نحوه کار با ماشین تراشکاری آشنا نبودند و برای آن‌ها دوره آموزشی فشرده دایر کردیم. آن‌ها داوطلب شده بودند در کارگاه ساخت مهمات کار کنند

صنعتی را که بچه‌های دانشجو تهیه و تدارک می‌دیدند، سپاه پاسداران بیدرنگ آن طرح‌ها را اجرایی می‌کرد. کار به جایی رسید که ساخت خمپاره در تبریز تکمیل می‌شد و برای رزمندگان به جبهه‌ها فرستاده می‌شد. «نافی» خمپاره در کارگاه دانشکده فنی تولید و قطعات دیگر آن در کارگاه‌های دیگری ساخته می‌شد و به صورت استاندارد و بسته بندی شده به دست رزمندگان می‌رسید. لذا در نتیجه تلاش‌های دانشگاه در آن اواخر همه مراحل تولید خمپاره خودکار شده بود.

بعد از تصویب طرح راه اندازی کارگاه فنی، آیا جهاد دانشگاهی نگرانی داشت که بچه‌های دانشجو نتوانند از عهده این کار بر آیند؟

خیر، هیچ نگرانی وجود نداشت. چون دانشجویانی که برای اعزام به جبهه ثبت نام کرده بودند، از آی کیوی بالایی برخوردار بودند. تخصص‌های علمی بالایی داشتند. دانشجویان آن دوره مانند دانشجویان این دوره نبودند که هر کدام از یک دانشگاه غیر انتفاعی و غیر دولتی مدرک تحصیلی دریافت کرده باشند. با وجودی که رشته تحصیلی تعداد زیادی از دانشجویان، مکانیک و ابزار سازی نبود. ولی در زمینه راه اندازی کارگاه دانشکده فنی به توانمندی همه آنان ایمان کامل داشتیم. می‌دانستیم که می‌توانند از عهده این کار بر آیند. با این وصف هیچ دغدغه و نگرانی نداشتیم.

کلا ملاک گزینش دانشجو برای همکاری در ساخت نافی خمپاره چه بود؟

همانگونه که پیشتر به این نکته اشاره کردم، این دانشجویان شهید برای جبهه ثبت نام کرده بودند. ولی جهاد دانشگاهی برای کارهای تدارکاتی و سرپرستی کارگاه از میان اعضای خود افرادی را در نظر گرفته بود که هر شب دو نفر از آنان به کارهای تدارکاتی کارگاه فنی رسیدگی می‌کردند و هیچ گزینشی در کار نبود. بچه‌های معتقد و متعهد همدیگر را می‌شناختند. در آن زمان هر دانشجویی که تصمیم گرفته بود به جبهه برود و خود را برای دنیای بهتری آماده کرده بود، از او دعوت به همکاری به عمل آمد. اصولاً لزومی برای تشکیل پرونده و گزینش این عزیزان وجود نداشت.

در کارگاه ساخت مهمات کار کنند. خدا حفظ کند آقای جمال شکوری و خدا رحمت کند شهید یعقوب اسماعیل زاده را که مسئولیت آموزش بچه‌ها را به عهده داشتند. به مرور زمان دانشگاه برای برگزاری امتحانات بازگشایی شد. بعد بچه‌ها تا عصر سر کلاس‌ها حاضر می‌شدند و از ساعت ۱۶ تا نیمه شب مشغول کار بودند.

انگار یکی از دلایل انتخاب دانشگاه تبریز برای ساخت قطعات خمپاره وجود ماشین آلات پیشرفته تراشکاری و نیز وجود دانشجویان ماهر و متعهد بوده است...

در حقیقت تبریز یکی از شهرهای صنعتی کشور است و پتانسیل‌های زیادی در این شهر وجود دارد. در آن برهه تعداد زیادی از کارخانه‌های دولتی و بخش خصوصی در رابطه با تأمین نیازهای جبهه و جنگ بسیج شده بودند و فعالیت می‌کردند. یکی از اماکنی که در آن امکانات خوبی وجود داشت، دانشگاه تبریز بود. از یک طرف جو دانشگاه برای این کار مناسب بود، هم نیروهای ورزیده و متعهدی در آن وجود داشت. اگر احیاناً یکسری مخالفت‌هایی در روزهای اول اجرای طرح راه اندازی کارگاه ساخت قطعات صورت گرفت، به تدریج و به مرور زمان پایان یافت. در ابتدا افرادی مخالفت کردند، ولی با اجرای این طرح در برابر عمل واقع شده قرار گرفتند.

بخش صنایع خودکفایی سپاه پاسداران نتوانسته بود این طرح را در کارخانه‌های بخش خصوصی تبریز به اجرا بگذارد؟

مسئولان صنایع خودکفایی تا جایی که امکان داشت تعدادی از کارخانه‌های شهر را برای ساخت مهمات جنگی بسیج کرده بودند. ولی باز کم داشتند. به طور نمونه بنده شخصا از یکی از کارگاه‌های بخش خصوصی بازدید به عمل آوردم. آنجا کارگر مسنی را دیدم که ماده تی. ان. تی. را با ماده دیگری به وسیله بیل مخلوط می‌کرد. موی سر این پیر مرد به علت این روش کار تغییر کرده بود. پرسیدم چرا رنگ موی ایشان تغییر کرده است؟ سرپرست کارگاه در جواب گفت: معمولاً تشعشعات مواد شیمیایی کسانی را که این‌جا کار می‌کنند عقیم می‌کند و در نتیجه رنگ موی آنان تغییر می‌کند. وقتی وضعیت این کارگاه را دیدم، برگشتم دانشگاه و با دانشجویان صحبت کردم که برویم به کارگاه مزبور کمک کنیم.

یکی از کارهای تحقیقاتی که در دانشگاه انجام داده بودیم این بود که چگونه آسیاب مخلوط کن بسازیم تا کارگران مواد شیمیایی را به صورت دستی به وسیله بیل مخلوط نکنند. از طرف دیگر وقتی می‌خواستند مواد منفجره را در داخل خمپاره تعبیه کنند، با دست این کار را می‌کردند. در این زمینه هم دانشجویان طرح‌هایی را انجام دادند تا کارگران مواد منفجره را به وسیله دست مخلوط نکنند، هم کپسول خمپاره را به وسیله ماشین «اتوماسیون» تعبیه نمایند. به شما بگویم طرح‌های

منظورتان از تعطیلی دانشگاه بر اثر بمباران‌های مستمر شهر تبریز قبل از روز ۲۷ دی ماه است؟

آری، در نتیجه این بمباران‌های مستمر بخش‌هایی از دانشگاه تعطیل شده بود. اصلاً شهر تبریز بکلی تعطیل شده بود. به یاد دارم بمباران‌ها به قدری شدید بود که اغلب مردم شهر را تخلیه کرده بودند. در آن شرایط بچه‌های جهاد دانشگاهی شب‌ها در زیر زمین دانشکده داروسازی استراحت می‌کردند. شب وقتی دانشگاه تعطیل می‌شد، معمولاً غذا خوری دانشگاه هم تعطیل می‌شد. برای تهیه غذای بچه‌های شاغل در کارگاه فنی به دیدار دکتر مدائنی رئیس دانشگاه علوم پزشکی رفتم و از ایشان خواستم غذای دانشجویان کارگاه فنی را تأمین کند و انصافاً ایشان همکاری کرد.

گویا غذای بچه‌های کارگاه از بیمارستان امام خمینی (ره) تأمین می‌شده است؟

درست است، بیمارستان امام خمینی (ره) در آن برهه زیر نظر دکتر مدائنی قرار داشت. کسی هم نبود که ظروف غذای بچه‌ها را بشوید. مسئولین جهاد دانشگاهی از رئیس گرفته تا سایر کارکنان روز بعد ظروف غذای بچه‌ها را جمع‌آوری و شستشو و تمیز می‌کردند. نوبت گذاشته بودیم که دو نفر به طور روزانه ظروف بچه‌ها را تمیز کنند. اگر دقت کرده باشید شهیدان کارگاه فنی از دانشجویان رشته‌های مختلف ریاضی و فیزیک دانشگاه بودند و بعضی از آن‌ها با نحوه کار با ماشین تراشکاری آشنا نبودند و برای آن‌ها دوره آموزشی فشرده دایر کردیم. آن‌ها داوطلب شده بودند



آماده‌سازی پیکرهای شهدا در دانشگاه تبریز برای مراسم تشییع

دانشجو از انواع و اقسام طیف‌ها مشخص شده بود. با این وصف احتمال گزارش فعالیت کارگاه فنی به دشمن وجود دارد. ولی لازم می‌دانم این نکته را هم یادآوری کنم که این موضوع برای ما هم بعد از بمباران کارگاه فنی سؤال برانگیز شده بود که آیا این‌جا را هدفمند زدند، یا نه؟ چند روز بعد از این فاجعه به اتفاق آقای شکرگزار معاون فرهنگی وقت جهاد دانشگاهی به دیدار مهندس پورمند فرمانده وقت سپاه عاشورای آذربایجان رفتیم و به ایشان گفتیم که آمده‌ایم برای این سؤال‌مان پاسخ پیدا کنیم که آیا بمباران کارگاه فنی هدفمند بوده یا خیر؟ ایشان در جواب گفت که در شب بمباران از فرمانده پدافند هوایی پرسیده بود که آیا هواپیماهای متجاوز عراقی در شب حمله به دانشگاه توانسته بودند اهدافشان را به دقت مورد حمله قرار دهند یا نه؟ فرمانده پدافند به فرمانده سپاه عاشورا گفته بود که ارتفاع پروازی هواپیماهای عراقی به قدری زیاد بود که امکان بمباران هدفمند کارگاه فنی را خیلی ضعیف کرده بود.

**در آن شب سه راکت در سه نقطه فضای باز دانشگاه فرود آمد و نقطه چهارم ساختمان کارگاه فنی بود که مورد حمله دقیق دشمن قرار گرفت. شاید این نشانگر این باشد که بمباران کارگاه هدفمند نبوده است...**

هواپیماهای دشمن در آن شامگاه افزون بر بمباران چند نقطه دانشگاه، چند نقطه مرکز شهر را هم به شدت بمباران کرده بودند. در اطراف شهر تبریز کارخانه‌های متعددی سرگرم تولید انبوه قطعات مهمات بودند. بعید می‌دانم که جاسوس‌های دشمن از فعالیت آن کارخانه‌ها خبر نداشته بودند. هرچند که ساختمان کارگاه فنی زیاد بزرگ نبود. ولی نیروهای کیفی، متخصص و خیلی خوبی آن‌جا فعالیت داشتند. این افراد در دانشگاه تبریز نمونه بودند.

**قسمت این بود که این عزیزان عروج کنند و آسمانی شوند...**

بله همین طور است. قسمت بود که آن‌ها به آروزشان برسند و جاودانه شوند و ما در این دنیای فانی بمانیم و با روزمره زدگی دست و پنجه نرم کنیم.

**جناب‌عالی به عنوان یکی از مسئولان جهاد دانشگاهی که در راه اندازی کارگاه فنی نقش اساسی داشتید، بعد از بمباران کارگاه چه واکنشی نشان دادید؟**

بنده با شنیدن خبر بمباران کارگاه واقعا شوکه شدم. اصلا انتظار بمباران کارگاه را نداشتم. اگر احتمال بمباران کارگاه فنی را پیش‌بینی کرده بودیم، قطعاً تدابیری را به مورد اجرا می‌گذاشتیم.

**حتما از شهدای شامگاه ۲۷ دیماه سال ۱۳۶۵ دانشگاه تبریز شناخت قبلی داشتید. کمی از مبانی فکری و اعتقادی آنان بفرمایید...**

در حقیقت شهید ایرج خلوتی که با ایشان همکاری



**رادیو بغداد تهدید کرده بود که هواپیماهای عراقی دانشگاه تبریز را هم بمباران خواهند. آیا پیش‌بینی کرده بودید که دشمن امکان دارد کارگاه فنی را هم هدف حمله هوایی قرار دهد؟**

در آن برهه که بنده ریاست جهاد دانشگاهی را به عهده داشتم، شخصا چنین چیزی را نشنیده بودم. امکان دارد برخی از دوستان چنین خبری را شنیده باشند. این که جاسوس‌ها و ستون پنجم دشمن از همه فعالیت‌های شهر در ارتباط با جبهه و جنگ خبر داشتند و به دشمن گزارش می‌دادند، شکی در آن نیست. جاسوس‌های سازمان منافقین همه جا را زیر نظر داشتند. از سوی دیگر فعالیت کارگاه دانشکده فنی در میان این همه

**در آن شب نوبت شهیدان حسین زاده و ایرج خلوتی بود. غروب آن روز به خلوتی گفتم امشب نوبت من است. ولی او اصرار کرد که خیر نوبت اوست. به او گفتم کاری ندارد می‌رویم لیست را نگاه می‌کنیم. وقتی دو نفره لیست را نگاه کردیم، مطمئن شدم که نوبت شهید خلوتی است**

**در ارتباط با سرپرستان شب و مسئولان تدارکات کارگاه فنی که به آن اشاره فرمودید، گفته شده که تعدادی زیادی از جمله شهید حسین زاده، مهندس درویش زاده و مهندس حدایقی هم در راه اندازی کارگاه فنی نقش داشتند. در صورت امکان کمی هم درباره نقش این افراد توضیح دهید...**

آقای درویش زاده مسئول وقت صنایع خودکفایی سپاه پاسداران بود. آقای حدایقی هم بعد از آغاز فعالیت کارگاه فنی به این مجموعه پیوست. وقتی کلید استارت زده شد، دیگر هیچ کسی به سراغ ما نیامد و کارگاه فنی روند فعالیت خود را ادامه داد. این بچه‌های جهاد دانشگاهی بودند که کار را ادامه دادند. مسئولیت اصلی کارگاه دانشکده فنی را بنده به عهده داشتم که اسناد آن را در اختیاران گذاشتم. واقعیت این است که بنده نمی‌توانستم تمام وقت در کارگاه باشم. چون بمباران شهر تبریز به وسیله هواپیماهای رژیم بعثی به شدت ادامه داشت و خانواده‌ام همچون بسیاری از شهروندان شهر را ترک کرده بودند. در این شرایط آمدم تقسیم کار کردیم. هر شب دو نفر از بچه‌های جهاد مسئولیت شبانه کارگاه را به عهده می‌گرفتند. غذای آنان را از بیمارستان امام خمینی (ره) حاضر می‌کردند و ظروف غذایی را جمع‌آوری و شستشو می‌کردند. قطعات «نافی» تولید شده را بسته بندی و تحویل سپاه می‌دادند. شب بعد دو نفر دیگر این مسئولیت را به عهده می‌گرفتند. برای این کار لیست برنامه تنظیم کرده و آن را روی دیوار داخلی دفتر جهاد دانشگاهی نصب کرده بودیم.

**در شامگاه ۲۷ دی ماه، منظوم شب فاجعه چه کسانی این مسئولیت را به عهده داشتند؟**

در آن شب نوبت شهیدان محمد حسین حسین زاده و ایرج خلوتی معاون تشکیلات جهاد بود. غروب آن روز به شهید خلوتی گفتم که امشب نوبت من است. ولی او اصرار کرد که خیر نوبت اوست. به او گفتم کاری ندارد می‌رویم لیست را نگاه می‌کنیم. وقتی دو نفره لیست را نگاه کردیم، مطمئن شدم که نوبت شهید خلوتی است. داستان زنده ماندن حسین زاده هم به یک معجزه شباهت دارد. در آن شب از من خواست سرش را اصلاح کنم. معمولا بنده هر کاری که از دستم ساخته بود برای بچه‌ها انجام می‌دادم. در داخل خوابگاه دانشگاه هم انواع وسایل برقی داشتیم. وقتی سر حسین زاده را اصلاح کردم، ایشان به حمام خوابگاه رفت تا دوش بگیرد. در آن لحظه شهید خلوتی هم مرا تا خوابگاه همراهی کرد و به کارگاه فنی بازگشت و در آن لحظه بود که کارگاه هدف حمله هوایی دشمن قرار گرفت و ۲۲ تن از دانشجویان عزیز به طرز فاجعه آمیزی به شهادت رسیدند. با این وصف داستان شهادت ایرج خلوتی و زنده ماندن حسین زاده چنین بود که به عرض رساندم.

**در آن روزها که مناطق مسکونی شهر تبریز به شدت بمباران می‌شد، برادرانی نقل کرده‌اند که**



منظور شهید شفایی این بود که شهروندان آگاه شوند که دانشگاه تعطیل نیست و خودشان هم مغازه‌هاشان را باز کنند و به دنبال کسب و کار خویش بروند.

### انگار دانشگاه تبریز از دوران قبل از پیروزی انقلاب بر شهروندان تأثیر گذار بوده است...

همین طور بوده است. آگاهی دارید که اولین فتنه بزرگی که بعد از پیروزی انقلاب در استان آذربایجان شرقی شکل گرفت فتنه حزب خلق مسلمان بود. چون شریعتمداری آذری بود، مقلدین زیادی در استان داشت. طرفداران ایشان برخی از مراکز دولتی و مراکز کمیته‌های انقلاب را تصرف کرده بودند. غائله بزرگی بود. خب این دانشگاه تبریز بود که با این غائله برخورد کرد. اگر دانشگاه نبود شاید این غائله تا چند ماه ادامه پیدا می‌کرد.

### دانشگاه با چه روشی با این غائله برخورد کرد؟

یکی از روش‌ها این بود که وقتی شریعتمداری دستور توقف تظاهرات را صادر کرد، تظاهرات آرام و عظیمی از سوی دانشگاه به طرف مرکز شهر و بازار راه افتاد. به تظاهر کنندگان دستور داده شده بود سکوت کنند و شعار ندهند. وقتی تظاهر کنندگان به مرکز شهر رسید طرفداران شریعتمداری با قمه و چماق به تظاهر کنندگان حمله کردند و دانشجویان فقط صلوات می‌فرستادند. در این حمله خیلی از بچه‌ها از جمله بنده زخمی شدند. لذا دانشگاه تبریز نقش مهمی در پایان دادن به غائله حزب خلق مسلمان داشت. ■

### نوع فعالیت‌هایی داشت؟

از من بپرسید چه خدماتی را که انجام نداد! در ابتدای بحث گفتم که دانشگاه تبریز در این زمینه‌ها همیشه نقش پیش‌ساز داشت. در آن برهه چند روز قبل از اجرای هر عملیاتی در جبهه به دفتر جهاد تلگراف می‌زدند که تعدادی نیروی امداد پزشکی نیاز داریم و ما وظیفه داشتیم چنین نیروهایی را به جبهه اعزام کنیم. چون اعزام نیروهای پزشکی به جبهه یکی از وظایف جهاد دانشگاهی بود. معمولاً دانشجویان دانشکده پزشکی موظف بودند در هر ترم تحصیلی به مدت ۴۵ روز در جبهه باشند. قبل از آغاز عملیات نیروهای پزشکی در جبهه حضور یافته بودند. این هم بخشی از فعالیت‌های جهاد دانشگاهی در دوران دفاع مقدس بود. در ارتباط با اعزام دانشجویان رشته‌های فنی و مکانیک، چنین دانشجویانی هم با هماهنگی قرارگاه خاتم الانبیاء (ص) به جبهه اعزام می‌شدند.

در این گفت و گو لازم می‌دانم درباره شهید شفایی هم به نکته‌ای اشاره کنم. ایشان هم يك انسان اعجوبه و یکی از جوانان شاخص جهاد دانشگاهی بود. ایشان چند ماه بعد از فاجعه شامگاه ۲۷ دی‌ماه در جبهه شلمچه شهید شد. دانشگاه بعد از این فاجعه و به علت ادامه بمباران تبریز چند روز تعطیل شده بود و وقتی دانشگاه در هر شرایطی تعطیل می‌شد، به دنبال آن شهر تبریز هم تعطیل می‌شد. چند روز بعد از بمباران قرارگاه فنی که دانشگاه تعطیل شده بود، به اتفاق شهید شفایی در محوطه دانشکده ادبیات قدم می‌زدیم. از من پرسید چرا دانشگاه تعطیل است؟ گفتم مگر وضعیت شهر را درک نمی‌کنید که در طول شبانه روز زیر بمباران هواپیماهای دشمن قرار دارد؟ شاید در این شرایط امکان بازگشایی دانشگاه مناسب نباشد. شهید شفایی از من خواست فوری به دیدار استاندار برویم. به ایشان گفتم اجازه دهید با وقت قبلی به دیدار استاندار برویم. در آن برهه مهندس پرهیزگار استاندار آذربایجان شرقی بود. زنگ زد و هماهنگ کردم و عصر همان روز به اتفاق شهید شفایی به دیدار استاندار رفتم. ایشان يك جمله به استاندار گفت: «اگر دانشگاه تعطیل شود، شهر هم متأثر از دانشگاه تعطیل می‌شود و صدام به اهدافش می‌رسد. باید کاری کنیم تا دانشگاه بازگشایی شود». در آن جلسه راه حل‌هایی برای بازگشایی دانشگاه مورد بررسی قرار گرفت. شهید شفایی پیشنهاد کرد زیر تپه‌ای که دانشکده ستاره شناسی روی آن قرار دارد، فوری تونل کنده شود و کلاس‌ها در آن تونل برگزار گردد.

نریك داشتیم، از لحاظ دینی، اعتقادی و معنوی يك انسان کامل بود. ایشان نماز شب خوان بود و هنگام نماز و نیایش عباي مشکی روی دوش خود قرار می‌داد و رو به قبله می‌ایستاد. در دوران انقلاب فرهنگی نقش مهمی در شناسایی گروهک‌های ضد انقلاب فعال در دانشگاه داشت. یکایک دانشجویان اخلاک‌گر و ضد انقلاب دانشگاه توسط بچه‌های جهاد دانشگاهی و انجمن اسلامی شناسایی شده بودند. اگر دانشگاه بعد از انقلاب فرهنگی با آمدن مجدد عناصر ضد انقلاب بازگشایی می‌شد، چه سودی از تعطیلی يك ساله دانشگاه می‌توانستیم داشته باشیم؟ بعد از انقلاب فرهنگی یکسری عوامل شاخص و شناخته شده ضد انقلاب، به خصوص عوامل منافقین از ادامه تحصیل صرف‌نظر کردند، ولی در وضعیت تعدادی از دانشجویان که از گروهک‌ها بریده بودند، تجدید نظر به عمل آمد و به دانشگاه بازگشتند و درس‌شان را ادامه دادند.

### از شهید حسین زاده چه شناختی دارید؟

شهید حسین زاده هم یکی از عجایب روزگار در دانشگاه تبریز بود که من مردی را با این خصلت کمتر دیده بودم. با این‌که حسین زاده در بسیاری از مسایل صاحب نظر بود، در عین حال هر مأموریتی را که به ایشان واگذار می‌کردم، نه نمی‌گفت. ایشان داوطلبانه با کارگاه فنی همکاری می‌کرد. در مسئله پشتیبانی از جنگ چند دوره آموزشی برای دانشجویان و کارکنان دانشگاه تشکیل داده بودیم و این دوره‌ها به مدت ۱۰ روز در داخل دانشگاه و سه روز هم در اردوگاه شهید باهنر برگزار می‌گردید. مسئولیت برگزاری همه این دوره‌ها را حسین زاده به عهده داشت. گرداننده و برنامه ریزی پشت صحنه این فعالیت‌ها با من بود، ولی مسئولیت اجرایی آن کارها با شهید حسین زاده بود و ایشان خیلی مخلصانه زحمت می‌کشید. هر مأموریتی را بدون چون و چرا انجام می‌داد. چون اندیشمند، صاحب فکر و موقعیت شناس بود.

### جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز افزون بر راه اندازی کارگاه فنی، در دوران دفاع مقدس در زمینه‌های فرهنگی، پشتیبانی و امداد رسانی چه می‌کرد

شهید حسین زاده هم یکی از عجایب روزگار دانشگاه تبریز بود که من مردی با این خصلت کمتر دیده بودم. با این‌که در بسیاری از مسایل صاحب نظر بود، در عین حال هر مأموریتی را که به ایشان واگذار می‌کردم، نه نمی‌گفت. ایشان داوطلبانه با کارگاه فنی همکاری می‌کرد



شمارش و ویژگی‌های مردم متدین آذربایجان و دانشجویان دانشگاه تبریز در گفت و گو با سردار حسین علایی

## شهدای آذربایجان و دانشگاه تبریز در انقلاب پیشتاز بودند

درآمد

بازگو نمودن خاطرات روزهای ایثار و حماسه در دوران شکوهمند انقلاب اسلامی، از زبان نام آوران تأثیر گذار در عرصه‌های مبارزه با طاغوت و جهاد با دشمنان خارجی، حدیث عشق و ترنم روح است. به خصوص اگر روایتگر شخصیتی همچون سردار حسین علایی باشد که یکی از یادگارهای به یادماندنی و تاریخ ساز در مبارزات دلیرانه مردم مسلمان ایران در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و در کردستان عزیز و نیز در دوران هشت سال دفاع مقدس بوده است. شاید در میان نسل جوان عصر حاضر کمتر کسی باشد که حماسه‌های کم نظیر او به هنگام تصدی فرماندهی نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را نشنیده باشد. اظهارات دکتر حسین علایی در گفت و گو با شاهد یاران درباره چگونگی قیام هماهنگ مردم آذربایجان و دانشجویان دانشگاه تبریز در روز ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ و نیز حضور جوانان غیور آن خطه در روی دادهای پس از پیروزی انقلاب و در جبهه‌های دفاع مقدس، سند گویایی است از روز شمار روی دادهای حماسی همه ایرانیان که با روحیه اسلامی و ملی تحقق یافت.

## ❁ در چه سالی به دانشگاه تبریز ورود پیدا کردید و در آن برهه فضای دانشگاه و شرایط اجتماعی مردم تبریز را چگونه یافتید؟

در اوایل مهر ماه سال ۱۳۵۳ که با ایام ماه مبارک رمضان مصادف بود به عنوان دانشجوی دانشکده فنی در رشته مهندسی مکانیک وارد دانشگاه تبریز شدم. تا آن روز تبریز و هیچ کدام از شهرهای آذربایجان را ندیده بودم. چون در شهر مقدس قم زندگی می‌کردم و مدرک دیپلم را از دبیرستان حکیم نظامی این شهر گرفتم. وقتی دانشگاه قبول شدم به همراه پدرم با اتوبوس عازم تهران شدیم و از اینجا شبانه با اتوبوس دیگری از شرکت شمس العمارة در خیابان ناصر خسرو به سمت تبریز حرکت کردیم. در نگاهی با همسفران آذری مسیر تهران تبریز، حس کردم هموطنان آذربایجانی مردمی مذهبی، متدین و خون گرم هستند. پس از ورود به شهر تبریز به پیشنهاد پدرم مستقیماً راهی مدرسه طالبیه در بازار بزرگ تبریز شدیم. چون پدرم روحانی بود گفت در آنجا دوستانی دارد و می‌توانیم در مدت چند روزی در آن مدرسه اقامت کنیم و سپس برای ثبت نام در دانشگاه اقدام کنیم.

اولین بار که وارد بازار بزرگ و تاریخی شهر تبریز شدم به عظمت تبریز مرکز استان آذربایجان پی بردم. به این دلیل که مساجد تاریخی و مدارس دینی متعددی در بازار وجود دارد. مدرسه طالبیه یکی از حوزه‌های برجسته علمی تبریز و آذربایجان به شمار می‌رود که در نزدیکی مسجد جامع شهر قرار دارد. از قبل مدارس حوزه علمیه قم به خصوص مدرسه فیضیه را دیده بودم و فکر نمی‌کردم که در تبریز هم چنین مدارس علمی بزرگی مانند مدرسه طالبیه وجود داشته باشد. این مدرسه و مسجد جامع تبریز از نظر معماری به شیوه زیبا و کم نظیری ساخته شده‌اند.

بنابر این وقتی وارد تبریز شدم بیدرنگ از روز اول با بافت مذهبی و اجتماعی شهر آشنا شدم. روزی که وارد تبریز شدم، همه مردم را روزه دار یافتیم. در آن حال پس از ثبت نام در دانشگاه به مدت بیشتری

اولین بار که وارد بازار بزرگ و تاریخی تبریز شدم به عظمت این شهر که مرکز استان آذربایجان است پی بردم. چون مساجد تاریخی و مدارس دینی متعددی در بازار وجود دارد. مدرسه طالبیه یکی از حوزه‌های برجسته علمی به شمار می‌رود که در نزدیکی مسجد جامع تبریز قرار دارد

برای تدارک خوابگاه نیاز داشتم و به همین دلیل چند روزی را در اتاق یکی از طلاب به نام آقای حافظی که از دوستان پدرم بود گذراندم. همچنین در مدرسه طالبیه با آقای رسولی مسئول کتابخانه که از دوستان پدرم بود آشنا شدم. با این وصف در همان چند روزی که در مدرسه طالبیه مستقر بودم آشنایی من با تعدادی از روحانیون و شخصیت‌های برجسته تبریز آغاز شد. در خوابگاه هم با تعدادی از دانشجویان آذری که فرزندان دوستان پدرم بودند، آشنا شدم و این آشنایی باعث شناخت هرچه بیشتر آداب و رسوم مردم تبریز گردید.

## ❁ سخنان تان نشان می‌دهد که نقش هماهنگ کننده شما میان دانشگاه و روحانیون و علمای تبریز در دوران انقلاب بر اساس سابقه آشنایی تان با این بزرگان بوده است...

همینطور است... از همان موقع در بازار تبریز با علمای بزرگوار آذربایجان ارتباط برقرار کردم. آقای صابری که یک روحانی سرشناس بود در بازار بزرگ تبریز کتابفروشی معتبر داشت و هفته‌ای چند بار به کتابفروشی ایشان مراجعه می‌کردم. در خیابان تربیت هم یک کتابفروشی دینی دیگری وجود داشت که علمای تبریز کتاب‌های مورد علاقه و مورد لزوم خود را از آن جا تهیه می‌کردند. با این وصف آشنایی با روحانیون و علمای تبریز و گاهی رفت و آمد به منازل آنان به وسیله رفت و آمد به آن دو کتابفروشی تحقق یافت. در آن زمان برخی از علمای تبریز مانند مرحوم آیت الله شستری و آیت الله شریبانی جلسات تدریس و تفسیر قرآن داشتند. به مرور زمان با شهید محراب آیت الله قاضی طباطبایی که از علمای برجسته تبریز و طرفدار حضرت امام خمینی (ره) بود آشنا شدم و با ایشان ارتباط برقرار

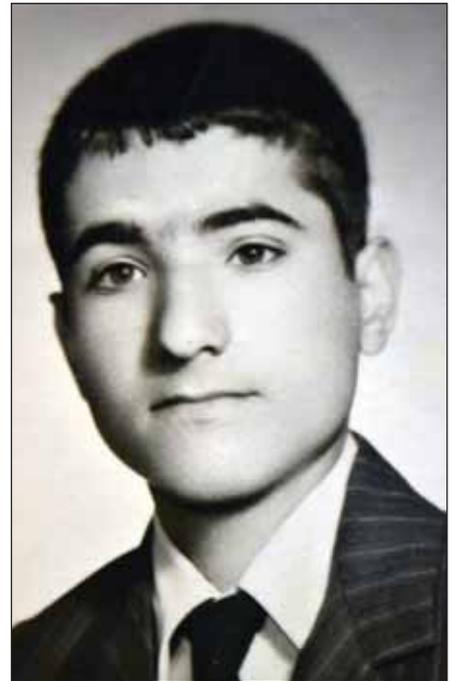
کردم. گاهی به بیت ایشان هم رفت و آمد داشتم.

## ❁ بعد از استقرارتان در مرکز استان آذربایجان و شروع تحصیل در دانشگاه تبریز دقیقاً مردم مسلمان و متعهد آذربایجان را از نزدیک چگونه یافتید؟

یکی از ویژگی‌های کم نظیر مردم تبریز که از نظر من خیلی جالب بود، وقتی از بلندگوهای مساجد اذان پخش می‌شد و برای شرکت در نماز جماعت به مسجد می‌رفتم، مساجد را مملو از نمازگزاران می‌دیدم. اگر چه در شهر قم بزرگ شده‌ام و در این شهر مساجد زیادی وجود دارد و علمای بزرگی هم امامت نمازهای جماعت را به عهده دارند، و حضور مردم در مساجد در اوقات نماز يك امر عادی است. ولی این مسئله در تبریز از نظر من خیلی چشمگیر و شگفت آور بود. در دوران گذشته خانواده‌های آذری را از نزدیک دیدم که تمامی آداب و اصول شرعی را رعایت می‌کردند. به طور مثال بی‌حجابی در تبریز خیلی کمتر از تهران و برخی از مناطق کشور بود. نکته جالب توجه دیگر این است که بازاریان و کسبه تبریز از روز هشتم ماه محرم الحرام مغازه‌های خود را تعطیل و در مجالس و دسته‌های عزاداری سرور شهیدان شرکت می‌کردند. به یاد دارم که روزهای تاسوعا و عاشورا در اوایل دوران رژیم پهلوی تعطیل رسمی بود. ولی در سال‌های آخر حکومت شاه تعطیلی روز تاسوعا را لغو کردند. با این وجود دسته‌های عزاداری مردم متعهد تبریز از روز هشتم ماه محرم به بازار می‌آمدند و فضای مذهبی و معنوی زیبایی در سوگواری خاندان اهل بیت (ع) می‌آفریدند.

افزون بر ایام دهه محرم، مردم آذربایجان در طول ماه‌های محرم و صفر پرچم عزاداری در





### عامل آشنایی و برقراری ارتباط میان دانشجویان مذهبی حضور آنان در آیین عبادی «نماز» بود. وقتی بچه‌ها در صف نماز می‌ایستادند، با همدیگر آشنا می‌شدند. به مرور زمان روابط دوستانه‌ای میان دانشجویان مذهبی به خصوص افرادی که در خوابگاه‌ها زندگی می‌کردند برقرار شد

تشکل علنی و غیر علنی مخالفت می‌کرد. ولی دانشجویان علاوه بر برنامه‌های درسی برای اجرای برخی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی دوره‌م جمع می‌شدند. بالطبع بچه‌هایی که گرایش‌های مذهبی داشتند جلسات بیشتری برگزار می‌کردند و بچه‌های چپ‌گرا هم دوره‌م جمع می‌شدند. برخی از دانشجویان بی‌تفاوت و بدون گرایش‌های سیاسی کاری به کار دیگران نداشتند. بعضی از این افراد که نمازخوان هم بودند به درس و زندگی عادی‌شان می‌پرداختند. ولی با آغاز انقلاب اسلامی به جمع دانشجویان مذهبی پیوستند. در روزهای اول ورود به دانشگاه تبریز با تعدادی از دانشجویان قمی از جمله شهید ابو الحسن آل اسحاق ارتباط برقرار کردم. ایشان اهل خویین زنجان و فرزند یک روحانی مبارز حوزه علمیه قم بود. شهید آل اسحاق چند سال قبل از من وارد دانشگاه شده بود. در دانشگاه معمول بود که دانشجویان قدیمی سعی می‌کردند با دانشجویان جدید و سال اول ارتباط برقرار کنند. این شهید بزرگوار قبل از آغاز عملیات خیبر در منطقه هور العظیم به شهادت رسید.

همچنین با تعداد دیگری از دانشجویان قمی مانند اکبر مهدوی پور که فرزند یک روحانی حوزه و در دانشکده کشاورزی تحصیل می‌کرد آشنا شدم. تنها عامل آشنایی و برقراری ارتباط میان افراد یاد شده مذهبی حضور در آیین عبادی «نماز» بود. یعنی وقتی بچه‌ها در صف نماز می‌ایستادند، با همدیگر آشنا می‌شدند. به مرور زمان روابط دوستانه‌ای میان دانشجویان مذهبی برقرار شد. به خصوص افرادی که در خوابگاه‌ها زندگی می‌کردند. مانند شهیدان حمید سلیمی که در عملیات فاو به شهادت رسید و محمد صف آرا که در دوران دفاع مقدس شهید شد، مرتضی بوجار که در عملیات خیبر به شهادت رسید. علی سلمانی که در عملیات فتح المبین به شهادت رسید و نیز آقایان دکتر مسعود پزشکیان (نایب رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی)، مصطفی ایزدی، حمید صفاری، تقی گیلک، محمد گرجی، قاسم مس کوب، عباس زر کوب، عباس شریعتی، حسین

رحیمی دانشجوی دانشکده فنی، محسن مهر علی زاده، سید علی مقدم، احمد خرم وزیر سابق، علی عبد العلی زاده وزیر سابق و سایر دوستان دانشجوی. افراد یاد شده از سایر شهرستان‌ها در دانشگاه تبریز تحصیل می‌کردند و با یکدیگر خیلی صمیمی شده بودند. علی مطهری نماینده مجلس یک سال بعد از من وارد دانشگاه تبریز شد و با ایشان مدتی در یک اتاق زندگی کردیم. با این وصف افراد یاد شده همگی از دانشجویان فعال و انقلابی دانشگاه تبریز بودند. در آن موقع رسم بر این بود که دانشجویان هر هفته یا دو هفته یکبار به اتفاق یکدیگر به کوهنوردی می‌رفتند. در دانشگاه یک تعاونی وجود داشت که از دانشجویان کوهنورد صرف‌نظر از گرایش‌های فکری‌شان ثبت نام به عمل می‌آورد. دانشجویان مذهبی هنگام ظهر آیین نماز جماعت در کوهستان برپا می‌کردند. شرایط خیلی جالبی بود و در نتیجه این همگرایی و همدلی ارتباط و همفکری میان دانشجویان مذهبی صمیمانه‌تر شد. گاهی بچه‌ها به مناطق کوهستانی دورتر و بیش از یک روز می‌رفتند. به طور مثال برای مدت دو یا سه روز عازم کوه‌های سهند و سبلان می‌شدند و شب‌ها را آنجا می‌گذراندند. ماندن دست‌جمعی بچه‌ها در کوه‌ها و برقراری ارتباط و همفکری با یکدیگر، دوستی و صمیمیت آن‌ها را استحکام می‌بخشید.

### بفرمایید روند مبارزه دانشجویی در دانشگاه تبریز و سایر مراکز علمی آذربایجان از چه زمانی شکل علنی به خود گرفت؟ از قبل یا بعد از شهادت حاج مصطفی خمینی؟

از مهر ماه سال ۱۳۵۳ که وارد دانشگاه تبریز شدم، در روز ۱۶ آذر همان سال کلاس‌های درس تعطیل شد و مراسمی به همین مناسبت برگزار گردید. دانشجویانی که قبل از من وارد دانشگاه شده بودند نقل می‌کردند که همه ساله چنین مراسمی در دانشگاه برگزار می‌شده است. به یاد دارم که در آن زمان یک زوج آمریکایی در دانشگاه تبریز زبان انگلیسی تدریس می‌کردند. سر کلاس درس به ما گفتند معمولاً کلاس‌های درس در روز ۱۶ آذر همه ساله تعطیل می‌شود. این سخن نشان می‌دهد که در آن برهه چنین فضای اعتراض آمیز در سطح دانشگاه وجود داشت و دانشجویان در این روز بر سر کلاس درس حاضر نمی‌شدند. لذا در آن سال‌ها مبارزه دانشجویی جدی وجود نداشت و بعد از اعلام خبر شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی، یک تحولی در روند مبارزات دانشجویی هویدا شد و حرکت‌های اعتراض آمیز توسعه پیدا کرد و سرانجام نهضت انقلاب اسلامی شکل گرفت.

در تبریز همچون سایر شهرهای ایران، شهید محراب آیت الله قاضی طباطبایی برای بزرگداشت شهادت سید مصطفی خمینی مجلس ختم برگزار کرد که مبارزات مردمی از آن مرحله شکل علنی به خود

مساجد، خانه‌های مسکونی و محلات مختلف شهر می‌افراشتند و مجالس سوگواری ابا عبد الله الحسین (ع) برپا می‌کردند. با این وصف فضای عمومی شهر تبریز همواره مذهبی و از دوستی و عشق به خاندان اهل بیت (ع) ناشی شده بود. ولی فضای دانشگاه تبریز تا حدودی متفاوت بود. در سال اول که وارد دانشگاه شدم، فضای فعالیت‌های سیاسی دانشجویی در اختیار گروه‌های چپ با اندیشه‌های مارکسیستی قرار داشت. اغلب هواداران گروه‌های چپ گرایش‌های اعتقادی نداشتند. آن‌ها بر این عقیده بودند که تنها تفکر مارکسیستی می‌تواند در مقابل امپریالیسم بایستد و مبارزه کند. در دوران پهلوی تعداد هواداران این طرز فکر در مراکز علمی و دانشگاهی زیاد بود. در سال‌های اول تحصیل در دانشگاه تبریز ملاحظه کردم تعداد دانشجویان مبارز غیر مارکسیست که به نوعی مخالف حکومت پهلوی بودند اندک بود و در برخی از فعالیت‌های اجتماعی دست‌جمعی دانشجویان چپ‌گرا مانند کوهنوردی شرکت می‌کردند. اما فضای سیاسی حاکم بر دانشگاه تبریز از سال ۱۳۵۴ به بعد به تدریج دگرگون شد و فضای جدیدی به نفع جریان‌های مذهبی شکل گرفت.

### چه جریان‌های عهده دار دگرگونی فضای دانشگاه شده بودند. دانشجویان مبارز و مذهبی مانند جنابعالی و شهیدان آل اسحاق و باکری که از قم و شهرهای مختلف به دانشگاه تبریز رفته بودند چه نقشی در این دگرگونی داشتند؟ آیا دانشجویان مذهبی با همکاری یکدیگر توانستند یک نوع تشکیلات انقلابی در درون دانشگاه به وجود بیاورند؟

در آن دوره هیچ تشکل دانشجویی علنی در دانشگاه تبریز وجود نداشت. چون رژیم شاه با هر نوع

گرفت. فراموش نکنم که يك کار بزرگی در روند مبارزه دانشجویی در سال ۱۳۵۴ صورت گرفت. ما دانشجویان دانشکده فنی به منظور بزرگداشت سالگرد قیام ۱۵ خرداد در آن سال تصمیم گرفتیم تظاهرات بزرگی در داخل دانشگاه برپا کنیم. به همین خاطر تعدادی از دوستان دانشجوی با هم توافق کردند که برای اولین بار چنین مراسمی را به منظور مطرح نمودن مرجعیت امام خمینی (ره) و گرامیداشت یاد شهدای ۱۵ خرداد در دانشگاه تبریز برگزار کنند. در نتیجه این توافق در سال ۱۳۵۴ تظاهرات محدودی برگزار شد، ولی تظاهرات در سال‌های بعد تا زمان شهادت حاج مصطفی خمینی در سال ۱۳۵۶ توسعه یافت. به شکلی که تظاهرات راهپیمایی همه خیابان‌های دانشگاه را فرا می‌گرفت. بعد از آن سال ۱۳۵۶ تا آغاز نهضت فراگیر اسلامی، حرکت‌های دانشجویی در دانشگاه تبریز شکل علنی و گسترده به خود گرفت و این حرکت‌ها در انگیزه دادن به دانشجویان مذهبی و رهنمون کردن روند مبارزه پیرامون دیدگاه‌های امام خمینی (ره) به عنوان یگانه مرجعیت تأثیر گذار دینی خیلی مؤثر بود. باز در همان سال ۱۳۵۴ یکی از کارهای خوبی که در دانشگاه تبریز شروع شد، این است که بچه‌های مذهبی موفق شدند در همه دانشکده‌های دانشگاه نمازخانه دایر کنند. مسئولان دانشکده‌ها در پی تقاضاها و فشارهای مستمر دانشجویان ناگزیر شدند، اماکنی را برای نماز خواندن دانشجویان اختصاص دهند. با اختصاص این نمازخانه‌ها برای بچه‌های مذهبی این امکان فراهم شد که در اوقات نمازهای روزانه همدیگر را ببینند و در مسائل مورد علاقه تبادل نظر به عمل بیاورند. در آن زمان حتی يك مسجد هم در سطح دانشگاه وجود نداشت و اگر کسی می‌خواست نماز بخواند باید فکری به حال خودش می‌کرد. این نشان می‌دهد که برخی از مسئولان دانشکده‌ها افراد مذهبی بودند و سرانجام در این امر خیر به تقاضاهای مکرر دانشجویان ترتیب اثر دادند.

**بفرمایید که طرح و برنامه ریزی برای برگزاری مراسم و مجلس ختم شهدای ۱۹ دی قم در بازار بزرگ تبریز که به قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز منجر شد چگونه صورت گرفت؟**

شکی نیست که برنامه‌های مبارزه علنی و عمومی در تبریز بر ضد رژیم پهلوی پس از شهادت حاج مصطفی خمینی شروع شد و همه جریان‌های مذهبی شهر تبریز اعم از دانشگاه و روحانیت و بازاریان در امر برنامه‌ریزی برای برگزاری مراسم چهارم شهدای قم حضور داشتند. شهید محراب حضرت آیت الله قاضی طباطبایی و سایر علمای تبریز به خوبی و با قدرت پای کار آمدند. البته قبل از آن هم شهید قاضی طباطبایی و همه علمای بزرگوار تبریز برای بزرگداشت شهادت فرزند حضرت امام

(ره) مراسم ترحیم باشکوهی در مسجد کنار بازار در خیابان دارایی برگزار کرده بودند که این اقدام در آن برهه گام بزرگ به شمار رفت. ایشان سرانجام با برگزاری این مجلس موافقت کردند. آنگاه تعدادی از دانشجویان نزد مرحوم آیت الله حسینی همدانی از علمای بزرگ و سرشناس تبریز رفتند و از ایشان برای سخنرانی در مجلس بزرگداشت حاج آقا مصطفی دعوت به عمل آوردند. نکته جالب توجه این است که مرحوم حسینی همدانی در آن مراسم به زبان فارسی صحبت کرد و چند بار نام حضرت امام خمینی (ره) را یاد کرد. مجلس پرجمعیت و باشکوهی بود. مأموران امنیتی ساواک در همان روز تعدادی از دانشجویان را قبل از آغاز مراسم و تعداد دیگری را بعد از پایان مراسم ختم دستگیر کردند. بنابر این کار مبارزه علنی از آن روز شروع شد. بار دیگر چند روز قبل از برگزاری مراسم چهارم شهدای

**قبل از برگزاری مراسم چهارم شهدای ۱۹ دی ماه قم خدمت آیت الله قاضی طباطبایی رفتیم و به ایشان گفتیم مجلس ختمی که برگزار خواهید کرد، دانشجویان شرکت می‌کنند و مجلس باشکوهی خواهد بود. ایشان بابت برگزاری چنین مراسمی که به قیام ۲۹ بهمن تبریز منجر گردید نظر مثبت دادند**

۱۹ دی ماه قم خدمت آیت الله قاضی طباطبایی رفتیم و به ایشان گفتیم مجلس ختمی که برگزار خواهید کرد، قطعاً دانشجویان در آن شرکت خواهند کرد و مجلس باشکوهی خواهد بود. ایشان با برگزاری چنین مراسمی که به قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز منجر گردید نظر مثبت دادند.

**نقل شده که نقش رابط و هماهنگ کننده بین دانشگاه و علمای بزرگوار تبریز را داشتید...**

نمی‌شود گفت رابط... من از قبل با شهید آیت الله قاضی طباطبایی ارتباط مستقیم داشتم و همیشه به محضر ایشان می‌رسیدم. روزی که برای گفت و گو درباره لزوم برگزاری مراسمی برای شهدای قم به بیت ایشان رفتم، تعدادی از علما و روحانیون در محضر ایشان نشسته بودند. آیت الله قاضی از میان جمع برخاست و به اتفاق یکدیگر به اتاق خلوتی رفتیم و درباره این موضوع صحبت کردیم. در آن جلسه به ایشان گفتیم که جنابعالی به اتفاق سایر علمای تبریز اعلامیه صادر کنید تا مراسمی برگزار شود.

البته آقایان دیگری مانند موسوی تبریزی فعال بودند و کار برگزاری مراسم بزرگداشتی برای شهدای قم را پیگیری می‌کردند. لذا شهید محراب با اتفاق نظر سایر علمای تبریز اعلامیه مشترک صادر نمودند و مسجد محل برگزاری مراسم بزرگداشت را اطلاع رسانی کردند. در آن شرایط درباره لزوم شروع حرکت‌های اعتراض آمیز در تبریز چند بار با آیت الله قاضی طباطبایی صحبت کردم. ایشان يك بار به من گفت: «علایی، مردم تبریز مثل دیگ سنگی می‌مانند و دیر جوش می‌آیند. اگر جوش بیابند، از جوش نمی‌افتند». این تعبیر دقیق شهید آیت الله قاضی طباطبایی بود. در آن مجلس بزرگ و باشکوهی که در مسجد قزلی (مسجد حاج میرزا یوسف)، در ورودی بازار تبریز برگزار شد، اقشار مختلف مردم از جمله دانشجویان به صورت گسترده شرکت کردند. به یاد دارم که من و ده‌ها تن از دانشجویان قبل از شروع مراسم به آنجا رفتیم که درب ورودی مسجد را بسته یافتیم. پلیس کلاتری شش بازار مسجد را محاصره کرده بود که در نتیجه آن رویداد عجیب قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز اتفاق افتاد و تقریباً بخش‌های وسیعی از شهر به کنترل مردم درآمد. پلیس و ارتش صحنه را رها کردند و از مرکز شهر خارج شدند. در طول دوران انقلاب هیچ روزی را مانند روز ۲۹ بهمن تبریز ندیده بودم. چون مردم آزاده تبریز به صورت غیر مترقبه کنترل همه خیابان‌های شهر را به دست گرفتند. مردم برای اولین بار علیه مظاهر فساد شاه و رژیم پهلوی مخالفت کردند و واکنش نشان دادند. در پی قیام مردم غیور تبریز در روز ۲۹ بهمن بود که حرکت‌های مردمی سرتاسر ایران را فرا گرفت.

**در آن برهه مواضع محافظه کارانه مرحوم آیت الله شریعتمداری که مقلدین زیادی در آذربایجان داشت شناخته شده بود. آیا در ملاقات‌ها و صحبت‌هایی که با علمای تبریز برای برگزاری چهارم شهدای قم داشتید، احساس کردید که ملاحظه کاری و تردید در دیدگاه‌های آنان وجود دارد؟**

اطلاع دارید که بعد از فاجعه خونین روز ۱۹ دی ماه قم برخی از مراجع و علمای حوزه علمیه قم از جمله آیت الله شریعتمداری در مسجد اعظم سخنرانی کردند. آقای شریعتمداری هنگام سخنرانی برای شهدای قم گریه کرد. بنابر این در دوران شکوفایی انقلاب اسلامی کسی احساس وجود اختلاف در دیدگاه‌های مراجع حوزه علمیه قم و سایر مناطق کشور نمی‌کرد. مردم همه مراجع را با تفاوت محدودی همسو با یکدیگر می‌دیدند. البته مردم انقلابی‌ترین مرجع دینی را امام خمینی (ره) می‌دانستند و دیدگاه‌ها و مواضع سایر مراجع در مخالفت با برنامه‌های ضد مردمی و ضد اسلامی شاه را یکسان می‌دیدند. به خصوص در مورد اقدام به تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی.

که ستاد مشترک ارتش به نهضت پیوست، چه حال و هوایی داشتند؟

در آن روزهای سرنوشت ساز من در تبریز نبودم. چند روزی برای مرخصی به قم بازگشته بودم. در روز ۲۲ بهمن به اتفاق مردم و روحانیت به سوی کلانتری يك واقع در چهار راه صفائیه حرکت کردیم و کنترل این مرکز را به دست گرفتیم. به یاد دارم که برادرم از نرده‌های درب آهنی کلانتری بالا رفت و راه را برای ورود مردم و کنترل آن فراهم کرد. مردم انقلابی بعد از این اقدام پشت سر آیت الله محمد یزدی به سوی شهربانی حرکت کردند و ایشان به همراه چند تن وارد شهربانی شد و پس از گذشت چند دقیقه بیرون آمد و اعلام کرد فرماندهان شهربانی با انقلاب اعلام همبستگی کرده‌اند و هیچ شهروندی لزومی ندارد وارد آن جا شود.

**تعداد زیادی از دانشجویان دانشگاه تبریز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت برپایی و مدیریت برخی از نهادهای انقلاب به خصوص سپاه پاسداران و جهاد سازندگی را به عهده گرفتند. بفرمایید که جنابعالی و سایر دانشجویان شهید مانند ابو الحسن آل اسحاق و مهدی باکری چه نقشی در تأسیس سپاه داشتید؟**

در روزهای نخست بعد از پیروزی انقلاب به اتفاق تعدادی از دانشجویان و اساتید دانشگاه تبریز از جمله دکتر پوروانی و مرحوم دکتر سعید رجایی خراسانی و تعداد دیگری از دوستان در داخل پادگان تبریز مستقر شدیم. گمان کنم تعدادی از شهدای گرانقدر از جمله حمید سلیمی و ابو الحسن آل اسحاق هم همراه ما بودند. به این دلیل که تعداد زیادی از افسران و فرماندهان ارتش پادگان را رها کرده بودند که به مرور زمان و به تدریج به پادگان بازگشتند. روزی در آن شرایط تعدادی از شهروندان به ما اطلاع دادند که هواداران گروه‌های چپ دانشگاه به سرکردگی بیژن نوبری دانشجوی رشته پزشکی در حال پنهان کردن اسلحه‌های نو بسته بندی شده و گریس کاری شده پادگان در بیابان‌های اطراف شهر بودند. در پی این اطلاع رسانی تیمی از دوستان دانشجویی به منطقه مورد نظر رفتند و سلاح‌های زیر خاکی را جمع آوری و به پادگان بازگرداندند. هواداران گروه‌ها روز بعد به پادگان آمدند و اعتراض کردند که چرا اسلحه‌های ما را از زیر خاک بیرون آورده‌اید. به آن‌ها گفتم حال که انقلاب به پیروزی رسیده برای چه منظوری اسلحه‌های ارتش را غارت و پنهان کرده‌اید؟ آنها در توجیه این اقدام گفتند که سلاح‌ها را به این دلیل پنهان کردیم که اگر رژیم پهلوی دوباره به قدرت بازگشت برای مقابله با او مسلح باشیم. روشن بود که گروه‌های چپی قصد داشتند تشکیلات مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی سازماندهی کنند.



ناخود آگاه در سطح خیابان‌های شهر توزیع شدند و علیه رژیم پهلوی شعار سر دادند. به یاد دارم که در آن روز به همراه جمعیت تا میدان راه آهن راهپیمایی کردم و از آنجا شب هنگام به خوابگاه شاهین واقع در مقابل دانشگاه برگشتم. در آن روز فضای خیلی عجیبی در شهر حکمفرما شده بود. در این قیام با شکوه کنترل همه خیابان‌های تبریز در دست مردم قرار داشت. بعد از نماز صبح مأموران ساواک به خوابگاه آمدند و مرا دستگیر کردند. در همان لحظات به خوابگاه‌های دیگری رفتند و تعدادی از دانشجویان را دستگیر کردند.

**وقتی روند مبارزه مردم آذربایجان از روز ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد، مردم تبریز در شامگاه ۲۲ بهمن**

**آیت الله قاضی طباطبایی در میان علمای تبریز انقلابی‌ترین و شاخص‌ترین چهره شناخته شده بود که بعد از فاجعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ دستگیر و به زندان افکنده شد. مردم آذربایجان ایشان را پیرو و همراه امام خمینی در قیام ۱۵ خرداد و یکی از مخالفین سرسخت شاه می‌شناختند**

وقتی این اقدام صورت گرفت، علمای بزرگی مانند مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی و مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی و آیت الله شریعتمداری با این اقدام رژیم شاه مخالفت کردند. بنابر این فضای دوران شروع انقلاب اسلامی مانند فضای بعد از پیروزی انقلاب نبود.

با این وصف مردم همه مراجع را همسو و متحد می‌دانستند. ولی امام خمینی (ره) در میان سایر مراجع تقلید، همواره پیشتاز و رهبر نهضت بودند. ناگفته نماند وقتی که شهید قاضی طباطبایی برای برگزاری مراسم بزرگداشت شهدای قم در روز ۲۹ بهمن اعلامیه صادر کرد، همه علمای بزرگوار تبریز آن اعلامیه را امضا کردند و می‌توان گفت که این اعلامیه مشترک بوده است. تقسیم بندی‌هایی که بعد از انقلاب به وجود آمد، در اوایل انقلاب وجود نداشت. آیت الله قاضی طباطبایی در میان علمای تبریز انقلابی‌ترین و شاخص‌ترین چهره شناخته شده بود. ایشان بعد از فاجعه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ دستگیر و به زندان افکنده شد. مردم آذربایجان ایشان را شاگرد و پیرو و همراه امام خمینی در قیام ۱۵ خرداد و یکی از مخالفین سرسخت شاه می‌شناختند. بنابر این در آن زمان يك نوع همدمی و اتحاد بین همه علمای دینی وجود داشت.

**گویا اولین کسی که در قیام ۲۹ بهمن به شهادت رسید، دانشجوی دانشگاه تبریز بود...**

بله همین طور است... اولین کسی که به شهادت رسید آقای محمد تجلا ۲۲ ساله از دانشجویان آذربایجانی رشته مهندسی دانشگاه تبریز بود. حادثه شهادت ایشان از این قرار است که وقتی تعدادی از دانشجویان به نزدیک درب مسجد قزلی رسیدند با درب بسته مسجد رو به رو شدند. من در آن لحظه آن جا بودم و در فاصله چند متری آقای تجلا ایستاده بودم. ایشان به سراغ فرمانده پلیس مستقر در کنار مسجد رفت و به او گفت چرا درب مسجد را باز نمی‌کنید تا مردم داخل شوند و مراسم مذهبی خودشان برگزار کنند؟ گمان کنم که فرمانده پلیس رئیس کلانتری شش منطقه بازار بود. فرمانده پلیس با این تعبیر توهین آمیز به شهید تجلا گفت: «درب این طویله باید بسته بماند». اهانت او به مسجد باعث بروز درگیری میان افراد پلیس و مردم شد. فرمانده پلیس بیدرنگ کلت خود را بیرون کشید و در برابر چشمان مردم چند گلوله به سوی آقای محمد تجلا شلیک کرد و ایشان را در دم به شهادت رساند. آنگاه مردم پیکر شهید را روی دستان خود بلند کردند و به حرکت در آمدند.

در حقیقت جرقه قیام روز ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز از این حادثه روشن شد. در نتیجه آن اقدام نابخردانه، حرکت هزاران تن از مردم معترض شهر و دانشجویان به سوی میدان نماز که در آن برهه میدان کوروش نام داشت شروع شد و دسته دسته به صورت



دانشگاه به فضای نظامی تبدیل شده بود که به مرور زمان گروهک منافقین هم به آن‌ها اضافه شدند.

### از شهدای کارگاه دانشکده فنی در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ چه شناختی دارید؟

همانطور که پیشتر به آن اشاره کردم در شهریور سال ۱۳۵۸ از دانشگاه تبریز فارغ التحصیل شدم و در اوایل سال ۱۳۵۹ به فرماندهی سپاه پاسداران آذربایجان شرقی منصوب شدم. لذا شهدای عزیز کارگاه فنی در سال‌های دهه شصت وارد دانشگاه شده بودند و از آن‌ها شناختی ندارم. بعد از گذشت مدتی به فرماندهی سپاه پاسداران آذربایجان غربی منتقل شدم و از آن‌جا مسائل کردستان را پیگیری کردم. زمانی هم که جنگ تحمیلی شروع شد وارد عملیات دفاع مقدس در جبهه جنوب شدم.

### در دوران دفاع مقدس با بچه‌های سپاهی دانشگاه تبریز همکاری هم داشتید؟

در دوره تصدی فرماندهی سپاه پاسداران آذربایجان غربی، مهدی امینی فرمانده پیشین عملیات سپاه و دانشجوی دانشگاه علم و صنعت به شهادت رسید، با توجه به شناخت قبلی که از شهید گرانقدر مهدی باکری داشتم، از ایشان دعوت به همکاری کردم و تقاضا نمودم مسئولیت فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان غربی را بپذیرد. باکری قبل از آمدن به سپاه ارومیه در جهاد سازندگی فعالیت می‌کرد. با این وصف با آقا مهدی باکری تا روز شهادتش در عملیات بدر و با شهید ابو الحسن آل اسحاق تا زمان شهادتش در هور العظیم در جبهه‌های دفاع مقدس جنوب همکاری می‌کردیم. در زمانی که فرماندهی قرارگاه نوح در جبهه فاو را به عهده داشتم شهید حمید سلیمی یکی دیگر از دانشجویان دانشگاه تبریز مسئول یگان مهندسی قرارگاه نوح بود که سرانجام در این جبهه به شهادت رسید. ■

باقی مانده‌ام را تا شهریور سال ۱۳۵۸ به پایان رساندم. در آن برهه مهم‌ترین نگرانی مان در دانشگاه تبریز فعالیت گروهک‌های چپ ضد انقلاب بود که از احزاب مسلح و عوامل ضد انقلاب کردستان حمایت می‌کردند. فعالیت آن‌ها ادامه داشت تا روزی که مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی برای ایراد سخنرانی به دانشگاه دعوت شده بود. وقتی ایشان پشت تریبون آمفی تاتر دانشکده پزشکی قرار گرفت، ناگهان همان بیژن نوبری که در قضیه غارت اسلحه پادگان تبریز به او اشاره کردم و تعدادی از دانشجویان کمونیست از جا برخاستند و در سخنرانی آقای هاشمی اختلال به وجود آوردند. در نتیجه این حرکت ضد انقلابی، زمینه انقلاب فرهنگی به منظور پاکسازی دانشگاه‌های کشور از لوٹ و وجود عناصر کمونیست و ضد انقلاب شکل گرفت. همه مردم می‌دانند که هواداران این گروهک‌ها در دانشگاه‌ها اسحه پنهان کرده و مراکز علمی کشور را به میدان تاخت و تاز خودشان قرار داده بودند. در همه دانشکده‌های دانشگاه تبریز شکل‌های مسلحانه به وجود آورده بودند. در نتیجه این اقدامات فضای علمی و آموزشی

**در دوره فرماندهی سپاه پاسداران آذربایجان غربی، مهدی امینی فرمانده پیشین عملیات سپاه و دانشجوی دانشگاه علم و صنعت به شهادت رسید، با توجه به شناخت قبلی که از شهید گرانقدر مهدی باکری داشتم، از ایشان دعوت به همکاری کردم و تقاضا نمودم مسئولیت فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان غربی را بپذیرد**

در همان زمان که در پادگان مستقر بودیم تعدادی از دوستان به تشکیل سپاه پاسداران تبریز اقدام کردند. از جمله استاد دانشگاه دکتر پوروانی که گمان کنم اولین یا دومین فرمانده سپاه تبریز شد. خانه جوانان سابق در خیابان حافظ هم اولین مقر سپاه پاسداران تبریز بود. تعدادی از دانشجویان دانشگاه تبریز قبل از تشکیل سپاه پاسداران در تشکیل کمیته‌های انقلاب اسلامی و جهاد سازندگی با عضویت شهروندان بومی هم نقش اساسی داشتند.

### سپاهی که در تبریز شکل گرفت مورد تأیید ستاد مرکزی سپاه پاسداران مرکز بود؟

در آن موقع تشکیلات ستاد مرکزی سپاه پاسداران مرکز هنوز در تهران سازماندهی و متمرکز نشده بود. معمولاً شخصیت‌های مبارز و انقلابی در مراکز استان‌ها و شهرهای مختلف کشور جمع می‌شدند و مراکز سپاه تشکیل می‌داند. وقتی مرکزیت سپاه پاسداران مرکز شکل گرفت، افراد کارشناس به مراکز استان‌ها اعزام شدند و هویت مسئولان و فرماندهان را بررسی و برای آنان حکم فعالیت صادر کردند. اگر کسی را نمی‌پسندیدند او را تغییر می‌دادند. تأسیس و تشکیل مراکز استانی سپاه در روزهای اول حالت بومی و خود جوش داشت.

### بعد از پیروزی انقلاب، به استثنای تحریکات حزب خلق مسلمان، موارد ناامنی و بی‌ثباتی در آذربایجان توسط گروه‌های چپی نداشتید؟

خیر در آذربایجان هیچ مشکل ناامنی نداشتیم. اتفاقاً وضعیت ثبات و امنیت بعد از پیروزی انقلاب خیلی خوب بود و به مرور زمان گسترش یافت. تنها مسائلی که در مناطق غربی کشور بروز کرد، بحران کردستان بود که تا حدودی روی آذربایجان تأثیر گذار بود. وقتی احزاب دمکرات و کومله به مراکز سپاه و ارتش در کردستان حمله کردند و به بحران آفرینی دامن زدند، برخی از دانشجویان چپ‌گرای دانشگاه تبریز به نشانه اعلام همبستگی با عناصر ضد انقلاب کردستان، میتینگ برگزار می‌کردند. در واکنش به این اقدامات، تعدادی از دوستان دانشجوی از جمله شهید مهدی باکری و کاظم میر ولد معاون اسبق وزیر کشور در اوایل سال ۱۳۵۸ مأموریت یافتند راه‌های مقابله با تحریکات عناصر چپ‌گرای درون دانشگاه را بررسی نمایند. چند روز بعد در طبقه دوم سلف سرویس دانشگاه جلسه‌ای تشکیل دادیم و آقایان باکری و میر ولد نتیجه بررسی‌های خود را بازگو کردند. اظهارات شهید باکری و میر ولد نشان داد که احزاب دمکرات و کومله قصد دارند با زور اسلحه استان‌های کردستان و آذربایجان غربی را به کنترل خود درآورند.

### آیا بعد از پیروزی انقلاب و تأسیس سپاه به دانشگاه بازگشتید یا در سپاه ماندید؟

در سپاه پاسداران ماندگار شدم و همزمان درس‌های

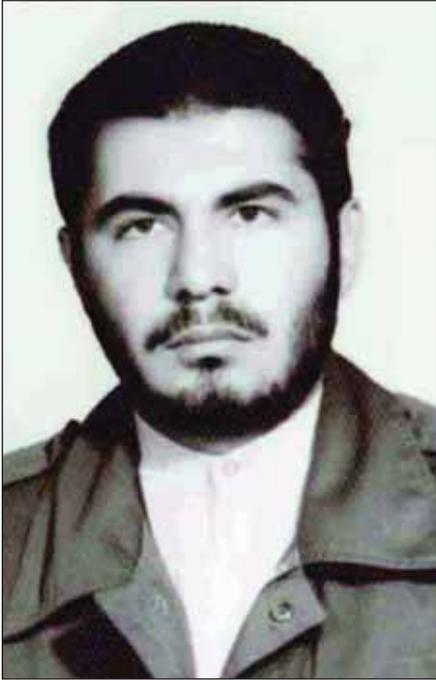


بازبینی حماسه آفرینی‌های دانشجویان دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر عباس خامه‌یار معاون بین الملل سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

## دانشجویان شهید دانشگاه تبریز از فرماندهان شاخص دفاع مقدس بودند

درآمد

یکی از برجسته‌ترین صحنه‌های درخشان مبارزات اهالی تبریز و سایر مردم آذربایجان در نهضت شکوهمند انقلاب اسلامی، پیوند دانشگاه با روحانیت بوده که تبلور عینی آن در قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز تجلی یافته است. با آغاز نهضت امام خمینی (ره) و برنامه‌ریزی در زمینه‌های مختلف از جمله برگزاری سلسله‌اربعین‌های شهدای قیام علیه رژیم پهلوی، پیوند بین دانشگاه و روحانیت گسترش و استحکام یافته است. نکته حائز اهمیت در قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز این است که این حماسه انقلابی در یکی از مساجد بازار بزرگ شهر به رهبری متمرکز شهید آیت الله قاضی طباطبایی رقم خورد. در حقیقت هماهنگی و همفکری میان روحانیون والا مقام به خصوص شهدای محراب و دانشجویان دانشگاه تبریز در مراحل بحرانی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به خصوص بروز غائله حزب خلق مسلمان در شهرهای مختلف استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و شکل‌گیری انقلاب فرهنگی به منظور پیشبرد اهداف انقلاب تکامل یافت. دکتر عباس خامه‌یار مسئول وقت سازمان دانشجویان مسلمان دانشگاه تبریز در گفت و گو با شاهد یاران نقش دانشگاه تبریز در روند انقلاب اسلامی و مراحل همکاری با علمای حوزه علمیه آذربایجان را تشریح کرده که با هم می‌خوانیم:



**گويا شهيدانی که به آن‌ها اشاره کردید، قبل از شهادت‌شان در تبریز مسئولیت‌های اجرایی مانند تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز را داشتند. بفرمایید که این بزرگان تا چه اندازه با شهدای محراب تبریز مانند آیات عظام قاضی طباطبایی و مدنی هماهنگ بودند؟**

در حقیقت میان آنان هماهنگی کامل و مشورت دایمی وجود داشت. دانشگاه در آن زمان با آیت الله قاضی طباطبایی که روحانی برجسته آذربایجان و پیرو خط امام (ره) بود و پس از شهادت ایشان با شهید آیت مدنی رابط داشت. در آن موقع این رابط سردار حسین علایی بود. رابط دانشگاه در زمینه برگزاری مراسم یادبود شهادت حاج آقا مصطفی خمینی فرزند حضرت امام (ره) در مسجد شعبان تبریز با آیت الله قاضی طباطبایی امام جماعت مسجد شعبان هماهنگی و برنامه‌ریزی لازم را به عمل آورد. به یاد دارم که سردار علایی به دیدار آن شهید بزرگوار شتافت و از ایشان تقاضا کرد با برگزاری مراسم یادبود فرزند حضرت امام (ره) در مسجد شعبان موافقت نمایند. سرانجام مراسم چهلم با شکوهی برای حاج آقا مصطفی خمینی در مسجد شعبان تبریز در نتیجه هماهنگی سردار علایی با آیت الله قاضی برگزار گردید.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هماهنگی میان دانشگاه و علمای برجسته تبریز ادامه یافت. به طور تأکید همه حرکت‌هایی دانشجویی که در شرایط سنگین آن مرحله انجام می‌گرفت، زیر نظر علمای یاده شده قرار داشت. به خصوص در برخورد با بحران آفرینی حزب خلق مسلمان. چون هواداران این حزب منحل در آن شرایط در چند نوبت تظاهرات بزرگی به راه انداختند و به مراکز دولتی از جمله ساختمان صدا و سیما حمله کردند. اماکن دولتی متعددی به وسیله حزب خلق مسلمان تخریب شدند. با این وصف دانشجویان دانشگاه و سایر روحانیون شهر تبریز با هماهنگی مرجعیت پیرو خط امام در آذربایجان به عوامل حزب خلق

تبریز از ابتدای آغاز انقلاب اسلامی اوج گرفت. با آغاز انقلاب هسته‌های عضو جنبش دانشجویی به شهر تبریز و سایر شهرهای آذربایجان می‌رفتند و در سطوح مختلف مردمی و کارگری رژیم پهلوی را به چالش می‌کشاندند. بیانات حضرت امام خمینی (ره) و صدای انقلاب را به سمع هموطنان عزیز می‌رساندند. اعلامیه‌های مراجع عظام و سخنرانی‌های امام (ره) را میان مردم پخش می‌کردند و بلافاصله پراکنده می‌شدند.

### برجسته‌ترین شهدای دانشگاه تبریز کدامند؟

دانشگاه آذربادگان که نام قلبی دانشگاه تبریز است، در دوران انقلاب و در دوره هشت ساله دفاع مقدس، شهدای زیادی تقدیم راه آزادی و استقلال کشور کرده که شاخص‌ترین آن‌ها برادران شهید ابوالحسن و محمد جواد آل اسحاق، شهید مهدی باکری، شهید محمود قلندری، شهید حاج سجاد خلوتی و دیگران که در حال حاضر نام‌شان را در ذهن ندارم. افزون بر آن تعداد زیادی از دانشجویان توسط مأموران امنیتی و عوامل ساواک به زندان افکنده شده و تعدادی هم ترور شدند. اغلب دانشجویان زندانی هم‌زمان با پیروزی انقلاب و حمله مردم به زندان‌های رژیم پهلوی آزاد شدند. در حقیقت دانشگاه تبریز یکی از دانشگاه‌هایی بود که رژیم پهلوی یگان گارد ضد شورش در آن مستقر کرده بود تا حرکات دانشجویان معترض و انقلابی را به طور شبانه روزی زیر نظر داشته باشد. نیروهای گارد تحرکات اعتراض آمیز دانشجویان را به شدت سرکوب می‌کردند. یکی از ساختمان‌های سه طبقه‌ای دانشگاه را منحصراً در اختیار نیروهای گارد شاهنشاهی قرار داده بودند. به یاد دارم شخصی به نام سرگرد جواد که بعد از پیروزی انقلاب توسط دادگاه انقلاب تبریز به مجازات اعدام رسید، فرمانده گارد مستقر در دانشگاه بود. او در ساعات صبحگاهی و هنگام ورود دانشجویان بر سر کلاس‌های درس، در کنار درب ورودی می‌ایستاد و طوری به چشمان آنان خیره می‌شد تا در دل آنان رعب و وحشت ایجاد کند. دانشجویان از روی ناچاری به گونه‌ای مسیرشان را انتخاب می‌کردند تا با سرگرد جواد برخورد نکنند و از نگاه‌های وحشت آفرین او دور باشند.

### دانشجویان در شرایط سرکوب چگونه مبارزه را سازماندهی و ادامه دادند؟

به رغم همه فشارها و اقدامات سرکوبگرانه عوامل رژیم پهلوی، دانشجویان دانشگاه تبریز در چنین وضعیتی به مبارزات مشروع خود همگام با شروع قیام سرتاسری مردم ایران ادامه دادند. در واقع برنامه‌ریزی و سازماندهی مقدماتی قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز را دانشجویان دانشگاه به عهده داشتند. این قیام در پی برگزاری مراسم یادبود اربعین شهدای ۱۹ دی مردم قم برانگیخته شده بود. صدها دانشجوی دانشگاه در مجلس یادبودی که به همین خاطر در مسجد میرزا یوسف در بازار تبریز برگزار شده بود شرکت نموده و حرکت مردم را سازماندهی و همراهی کردند. دانشجویان در این مراسم به خوبی توانستند نقش تاریخی‌شان را ایفا نمایند.

**دانشگاه تبریز همگام با مردم غیور آذربایجان نقش پیشسازی در انقلاب اسلامی و نیز در دوران هشت ساله دفاع مقدس داشته است. در صورت امکان در این گفت و گو خاطرات خویش را از دوره تحصیل در دانشگاه تبریز و نیز عوامل و عناصر این پیشسازی را شرح دهید...**

دانشگاه تبریز از ابتدای شکل‌گیری انقلاب اسلامی به دلایل داشتن موقعیت جغرافیایی و پشتوانه مذهبی یکی از دانشگاه‌های پر جنب و جوش کشور بود. وجود جریان‌های سیاسی مخالف نظام پهلوی در آن خطه از دانشگاه تبریز يك مرکز پر انرژی و پر خیزش به وجود آورده بود. در همان زمان يك نوع رقابت تنگاتنگی هم بین جنبش‌های دانشجویی فعال سیاسی در درون دانشگاه وجود داشت. در عین حال بافت شهر تبریز ایجاب می‌کرد که دانشگاه چنین وضعیت استثنایی داشته باشد. در آن موقع شهید محراب آیت الله قاضی طباطبایی به عنوان برجسته‌ترین روحانی پیرو خط امام که در مسجد شعبان شهر تبریز نماز اقامه می‌کرد، از آن مسجد به عنوان مهمترین پایگاه انقلاب اسلامی در آذربایجان به وجود آورده بود.

از سوی دیگر تعداد زیادی از شخصیت‌های مسلمان و مبارز پیرو حضرت امام (ره) در درون جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز حضور داشتند و در زمینه فعالیت‌های مبارزاتی با آیت الله قاضی طباطبایی هماهنگ بودند. امروزه تعدادی از این شخصیت‌های مبارز بخش زیادی از مسئولیت‌های کلیدی نظام جمهوری اسلامی را به عهده دارند. مانند سردار رحیم صفوی، سردار حسین علایی، دکتر مسعود پزشکیان نماینده مردم تبریز و معاون رئیس مجلس شورای اسلامی، علی محمد بشارتی معاون اسبق وزیر امور خارجه، احمد خرم، سید علی مقدم و دیگران. افراد یاد شده از فارغ‌التحصیلان دانشگاه تبریز می‌باشند که از قبل از پیروزی انقلاب در این دانشگاه حضور داشتند.

یکی از نشانه‌های برجسته موفقیت جنبش دانشجویی دانشگاه تبریز وجود تعداد زیادی اساتید متدین و متعهد و انقلابی بود که دانشجویان را در زمینه فعالیت‌های انقلابی همراهی می‌کردند. می‌توان گفت که در دانشگاه تبریز استاد و دانشجو در دوران انقلاب اسلامی یکدل و یکصدا بودند. به یاد دارم که حضور و فعالیت سیاسی دانشجویان دانشگاه

**دانشگاه تبریز در دوران انقلاب و در دوره هشت ساله دفاع مقدس، شهدای زیادی تقدیم راه آزادی و استقلال کشور کرده که شاخص‌ترین آن‌ها برادران شهید ابوالحسن و محمد جواد آل اسحاق، شهید مهدی باکری، شهید محمود قلندری، شهید حاج سجاد خلوتی و دیگران**

مسجد بازار کفاش‌ها پاره‌گویی عوامل رژیم پهلوی را نفی و تأکید کرد که دانشجویان انقلابی دانشگاه تبریز و سایر مردمی که در تظاهرات روز ۲۹ بهمن شرکت کردند کمونیست نبودند و فقط اماکن مشروب فروشی را آتش زدند. به یاد دارم در همان روز یکی از دانشجویان در مقابل مسجدی که مراسم یادبود در آن برگزار شده بود صلوات فرستاد و بلافاصله مأموران به سوی تظاهرکنندگان تیراندازی کردند. در آن شرایط علمای بزرگ تبریز در راهپیمایی در پیشاپیش مردم حرکت کردند، و شعارهای درود بر خمینی سر داده بودند. با آغاز تظاهرات عمومی، کنترل راهپیمایان از دست دانشجویان خارج شد و این مردم بودند که ابتکار عمل را به دست گرفتند. سرانجام با ادامه روند مبارزات مردمی، فضا سازی رژیم که مخالفان را کمونیست معرفی کرده بود کم رنگ شد.

با این وصف نهضت انقلابی معاصر با جنبش‌های پیشین مردمی در آذربایجان کاملاً متفاوت بود. به همین دلیل رژیم بعد از قیام ۲۹ بهمن مأموران امنیتی و نیروهای انتظامی خود را از سطح خیابان‌ها جمع آوری کرد، و دیری نپایید که یک راهپیمایی نمایشی در میدان ساعت مرکز شهر تبریز برگزار کرد. کارکنان ادارات و کارگران کارخانه‌های استان را به زور و با فریب وادار کرد در آن تجمع نمایشی شرکت کنند.

چنین حرکت‌های نمایشی و قدرت نمایی را در سایر شهرها انجام داد...

در واقع این گردهمایی‌ها که تحت عنوان میتینگ حزب رستاخیز برگزار می‌شد، یک نوع پاتک به تظاهرات گسترده مردمی مخالف نظام پهلوی بود. میتینگ تبریز روز بیستم فرودین سال ۱۳۵۷ در واکنش به قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۷ برگزار شد و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت و دبیر کل حزب رستاخیز در آن سخنرانی کرد. آموزگار در این سخنرانی ادعا کرد: «همه کسانی که در اغتشاشات روز ۲۹ بهمن شرکت کردند از آن سوی مرزها آمده بودند». منظورش شرکت کنندگان در تظاهرات تبریز از شوروی آمده بودند. نکته دیگر این است که دانشگاه تبریز یکی از معدود دانشگاه‌های کشور است که سه تن از دانشجویان آن در دوران انقلاب در جریان درگیری با نیروهای گارد شاهنشاهی در داخل دانشگاه به شهادت رسیدند. دانشجویان در روز ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ به مناسبت چهلم شهدای قیام مردم تبریز، مراسمی در دانشگاه برگزار کردند که مأموران گارد به این مراسم یورش آوردند و سه تن از دانشجویان دانشکده علوم تربیتی را به نام‌های محمد غلامی و داوود میرزایی به شهادت رساندند. غلامی اهل تبریز و میرزایی اهل زنجان بودند. مأموران گارد شاهنشاهی برای اولین بار به طور مستقیم به سوی دانشجویان آتش گشودند و سه تن را به شهادت رساندند. به یاد دارم که حمله ناجوانمردانه مأموران رژیم پهلوی به دانشجویان و به شهادت رساندن سه تن از آنان بازتاب گسترده جهانی در پی داشت. چون اغلب خبرگزاری‌ها و رسانه‌های اطلاع رسانی دنیا در آن زمان این خبر را منعکس کردند.

شکل گیری انجمن اسلامی دانشگاه تبریز در چه سالی بود؟

## به رغم فشارها و اقدامات سرکوبگرانه عوامل رژیم پهلوی، دانشجویان دانشگاه تبریز در چنین وضعیتی به مبارزات مشروع خود همگام با شروع قیام سرتاسری مردم ایران ادامه دادند. برنامه‌ریزی و سازماندهی مقدماتی قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز را دانشجویان دانشگاه به عهده داشتند

که بهتر است مراسم چهلم شهدای قم در مرکز شهر برگزار گردد، تا افراد بیشتری در آن شرکت نمایند. سرانجام مراسم در روز شنبه در مسجد میرزا یوسف بازار بزرگ تبریز برگزار شد که در پی آن قیام ۲۹ بهمن شکل گرفت.

با توجه به این که آذربایجان همواره پایگاه خیزش‌های انقلابی تعداد زیادی از شخصیت‌های بزرگ و روحانیون سرشناس بوده است، امکان دارد بفرمایید که قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ چه پیوندی با قیام‌های پیشین ضد طاغوتی مردم آذربایجان داشت؟

مطمئن باشید که قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ با قیام‌های پیشین متفاوت بود. به این دلیل که دانشگاه تبریز در آن دوره به کانون اصلی مبارزات ضد استبدادی علیه رژیم پهلوی تبدیل شده بود. جریانات و گروه‌های مختلف سیاسی آن مرحله، به خصوص احزاب چپگرا ضمن این که در انقلاب شرکت داشتند، در عین حال رقابت و درگیری‌های خونین فراوانی هم میان‌شان وجود داشت. گروهی از مانو تسه تونگ رهبر حزب کمونیست چین پیروی می‌کردند. گروه دیگری به انور خوجه رهبر حزب کمونیست آلبانی وابسته بودند. گروه سوم مثل حزب توده به شوروی وابسته بود. طبیعتاً میان همه گروه‌های مزبور درگیری وجود داشت. هر یک از گروه‌های یاد شده و سایر گروه‌های ضد انقلاب ساختمانی را در درون دانشگاه به تصرف در آورده بود و آن را مرکز فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود قرار داده بود. در عین حال پرچم‌های سرخ با علائم داس و چکش، شعارها و عکس‌های رهبران احزاب کمونیست جهان دیوارهای دانشکده‌های دانشگاه را پوشانده بود. شکی نیست که این گونه فعالیت‌ها بر کلاس‌های درس دانشگاه اثر منفی داشت.

از سوی دیگر این فعالیت‌ها به رژیم پهلوی بهانه داده بود تا همه مبارزان و انقلابیون مسلمان و چپگرا را با یک چشم نگاه کند و انقلابیون مسلمان و پیرو حضرت امام (ره) را مارکسیست‌های اسلامی معرفی کند. رژیم پهلوی این فضا را در افکار عمومی تبلیغ می‌کرد که همه دانشجویان کمونیست هستند و راهکارشان هیچ ربطی به اسلام و مرجعیت دینی ندارد. تا جایی که شهید آیت الله قاضی طباطبایی یک روز بعد از قیام ۲۹ بهمن طی سخنانی در

مسلمان برخورد فرهنگی و روشنگرانه به عمل آوردند و به غائله حزب خلق مسلمان پایان دادند. در عین حال بسیاری از شخصیت‌های روحانی تبریز همواره به دانشگاه می‌آمدند و با مسئولان تشکل‌های دانشجویی و اساتید گفت و گو می‌کردند. معمولاً نقطه پایانی و مرکزیت تجمع نهایی بسیاری از راهپیمایی‌های مردمی در مناسبت‌های ملی و مذهبی دانشگاه تبریز بود. منظوم این است که قطعنامه راهپیمایی‌های مزبور در زمین ورزش دانشگاه قرائت می‌شد. طبیعتاً همه راهپیمایی‌ها با هماهنگی روحانیت استان انجام می‌شد و بازتاب مؤثری در روشنگری جامعه داشت.

از سوی دیگر در آن برهه از اغلب چهره‌های فکری و سیاسی و علمایی شاخص نظام برای ایراد سخنرانی در دانشگاه دعوت به عمل آوردیم. از مرحوم آیت الله مشکینی، شهید مصطفی چمران دعوت کردیم. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از مرحوم استاد فخر الدین حجازی دعوت به عمل آوردیم که ایشان درباره موضوع فلسطین سخنرانی مفصلی ایراد کرد. دانشگاه تبریز در آن شرایط که دانشجویان کمونیست فعالیت گسترده در آن داشتند، از آقای شیخ هادی غفاری که یک شخصیت ضد کمونیست است برای سخنرانی دعوت به عمل آورد. از مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی برای سخنرانی دعوت کردیم که حضور ایشان منجر به بروز درگیری میان دانشجویان ضد انقلاب از قبیل منافقین و کمونیست‌ها با دانشجویان مسلمان و انقلابی شد. چند روز بعد از سخنرانی ایشان بود که دانشجویان مسلمان به حرکت‌های اعتراض آمیز دست زدند که این حرکت سرآغاز تحقق انقلاب فرهنگی در سطح دانشگاه‌های سرتاسر کشور گردید.

فعالیت گروه‌های چپ در دانشگاه تبریز چه میزان بود؟

فعالیت‌شان گسترده بود. به نحوی که با دانشجویان مسلمان و طرفدار خط امام (ره) برخورد می‌کردند. در مسیر فعالیت علمی دانشگاه و تحصیل دانشجویان مشکلات جدی به وجود آورده بودند. با این وصف اوج هماهنگی دانشجویان مسلمان و روحانیت مبارز تبریز در برگزاری مجلس ختم چهلم شهدای قم در مسجد میرزا یوسف بازار تبریز شکل گرفت. دانشجویان قبل از پیروزی انقلاب برای این که حالت انسجام و سازماندهی به خود بگیرند و به صورت منظم در فعالیت‌های مبارزاتی با رژیم طاغوت شرکت نمایند، در برنامه‌های آموزشی و ورزشی مانند کوهنوردی داوطلبانه ثبت نام می‌کردند. آنگاه به همراه مسئولین انجمن‌های دانشجویی به صورت پراکنده عازم کوه‌های اطراف شهر تبریز می‌شدند. بچه‌ها در پرتو این کوهنوردی به خوبی سازماندهی می‌شدند تا در فعالیت‌های انقلابی شرکت نمایند. اتفاقاً مراسم یادبود چهلم شهدای قم در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ در روز شنبه برگزار شد و دانشجویان یک روز قبل از آن که روز جمعه بود، به کوهنوردی رفته بودند و در آن جا درباره برنامه‌ریزی برگزاری راهپیمایی اعتراض آمیز پس از مراسم یادبود بحث و تبادل نظر به عمل آورده بودند. تعدادی از دانشجویان بر این عقیده بودند که شایسته است مراسم در دانشگاه برگزار بشود و تعدادی هم تشخیص داده بودند



انجمن اسلامی دانشگاه تبریز بعد از پیروزی انقلاب تشکیل شد و با این اقدام میان دانشجویان هوادار سازمان منافقین و دانشجویان خط امام (ره) تفکیک به وجود آمد و هر کدام از این دو انجمن راهکار مستقل خود را در پیش گرفتند. عنوان اصلی دانشجویان خط امامی دانشگاه «انجمن دانشجویان مسلمان» بود. طبیعتاً انجمن اسلامی با همکاری، هماهنگی و همفکری روحانیت تبریز توانست پایگاه دانشجویی قابل ملاحظه‌ای در درون دانشگاه به وجود بیاورد و در ضمن در مدیریت شهر تبریز و استان آذربایجان مشارکت داشته باشد. بر این اساس تشکیل نهادهای انقلابی، به خصوص تشکیل سپاه پاسداران، دادگاه انقلاب، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی و کمیته‌های انقلاب اسلامی، انتصاب مسئولان کشوری و سازماندهی همه راهپیمایی‌ها به وسیله انجمن اسلامی دانشجویان صورت می‌گرفت. فراموش نکنم که اغلب دانشجویان عضو انجمن اسلامی این مسئولیت‌ها را به عهده گرفته بودند. به طور مثال احمد خرم و شهید ابوالحسن آل اسحاق از بنیانگذاران و فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز بودند.

عناصر ضد انقلاب به مدت یکسال تعطیل شدند. در آن شرایط بود که جهاد دانشگاهی شکل گرفت و جایگزین انجمن اسلامی گردید. در مدتی هم که دانشگاه‌های کشور تعطیل شده بودند، جهاد دانشگاهی وظیفه اعزام نیروهای متخصص به روستاهای گوناگون استان‌های محروم کشور به خصوص مناطق نزدیک کردستان را به عهده گرفت. همانطور که می‌دانید کردستان از دوران ستمشاهی یکی از استان‌های محروم کشور بود. لذا عمده دانشجویان دانشگاه تبریز برای مشارکت در بازسازی، گسترش کشاورزی و تولید مواد غذایی و عمران به آن استان اعزام شدند. زمانی هم جنگ بر کشورمان تحمیل شد، بخش بسیج دانشجویی جهاد دانشگاهی تأسیس شد و مسئولیت اعزام نیرو به جبهه را به عهده گرفت.

باشند. چون دانشگاه محل کسب علم برای خدمت به جامعه است. هدف اصلی انقلاب فرهنگی بازسازی دانشگاه‌های کشور و تدوین برنامه‌های آموزشی و درسی نوین بود. یعنی دانشگاه نباید عرصه جنگ و رقابت میان گروه‌های مختلف سیاسی باشد.

کاملاً مشخص بود که دانشگاه تبریز به «اتاق جنگ» عناصر گروه‌های گوناگون سیاسی مخالف انقلاب از قبیل احزاب و سازمان‌های چپ و منافقین تبدیل شده بود. «اتاق جنگ» تعبیری است که در آن برهه حضرت امام (ره) به کار بردند و ما به طور قطع آن را شاهد بودیم. روی سقف‌های کاذب ساختمان‌های دانشکده‌های دانشگاه انواع چوب، چماق، سنگ و اسلحه سرد پنهان کرده بودند. این اقدام نشان می‌داد که گروه‌های مزبور خود را برای درگیری‌های فیزیکی دراز مدت با دانشجویان طرفدار انقلاب و تصرف دانشگاه آماده کرده بودند. نیروهای دولتی آن زمان همه این صحنه‌ها را ضبط و ثبت کرده‌اند. افراد تحصیل کرده در آن برهه اطلاع دارند که انقلاب فرهنگی که از دانشگاه تبریز آغاز شد، به تدریج ابعاد سراسری پیدا کرد، و در نتیجه آن همه دانشگاه‌های کشور به منظور بازسازی و پاکسازی از

از آذربایجان غربی به دانشجویی وقت سردار حسین علایی واگذار گردید. شهید سلیمی یکی از فعالان انجمن اسلامی دانشگاه بود که در جبهه دفاع مقدس به شهادت رسید. شهید نوری، قاضی دادگاه انقلاب تبریز بود که در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب به وسیله عوامل منافقین ترور شد. اینها کسانی بودند که در انجمن اسلامی دانشگاه تبریز حضور فعال داشتند و مدیریت نهادهای انقلابی و سایر ادارات دولتی استان‌های آذربایجان شرقی و غربی را به عهده گرفته بودند. بعد که جنگ بر کشورمان تحمیل شد، تعداد زیادی از آنان راهی جبهه‌های دفاع مقدس شدند و به شهادت رسیدند. تعدادی زیادی هم از دانشجویان دانشگاه تبریز پشت جبهه ماندند که در بمباران کارگاه دانشکده فنی در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ توسط بمب افکن‌های رژیم حزب بعث عراق شهید شدند.

یکی از فعالیت‌های شاخص انجمن اسلامی دانشگاه تبریز برانگیختن انقلاب فرهنگی بود. به این دلیل که در سال ۱۳۵۹ از مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی برای سخنرانی در دانشگاه تبریز دعوت به عمل آمد. به محض این‌که ایشان پشت تریبون قرار گرفت، دانشجویی که با انقلاب زاویه داشت تلاش کرد در سالن سخنرانی به آقای هاشمی حمله فیزیکی کند که این حمله بلافاصله مورد تأیید گروه‌های چپ ضد انقلاب در دانشگاه قرار گرفت. گویا این حمله از قبل برنامه‌ریزی و تدارک دیده شده بود. دانشجویان متعهد و انقلابی در پی این اقدام نابخردانه راهپیمایی به راه انداختند و حرکت‌های مذبح‌خانه عوامل ضد انقلاب را محکوم کردند. سپس در ساختمان مرکزی دانشگاه چند هفته متحصن شدند و با صدور اطلاعیه‌های متعددی خواسته‌های خود را مطرح کردند که این تحصن به آغاز انقلاب فرهنگی منجر شد. دانشجویان معتقد بودند که گروه‌های مخالف انقلاب نباید در دانشگاه‌های کشور فعالیت حزبی و سیاسی داشته

### زمانی که مسئولیت سازمان دانشجویان دانشگاه تبریز را به عهده داشتید، از دانشجویان شهید فاجعه ۲۷ دی ماه چه شناختی دارید؟

معمولاً تعدادی از دانشجویان قدیمی دانشگاه که برخی از آنان به شهادت رسیدند، می‌شناسم. مانند شهید ایرج خلوتی معروف به حاج سجاد، که از فعالان شاخص انجمن اسلامی بود. ایشان نقش بزرگی در تأسیس انجمن اسلامی داشت. شهیدان حسین محبی و شهید پناهی و دیگران از دوستان صمیمی بنده بودند. در واقع دانشگاه تبریز به خاطر حضوری که در نهادهای مختلف استان داشت از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شهدای زیادی تقدیم انقلاب کرده و این روند در سال‌های دفاع مقدس ادامه داشته است. بعضی از دانشجویان شهید دانشگاه تبریز از فرماندهان شاخص جبهه‌ها بودند. شهید سلیمی از دانشجویان سلحشور و انقلابی دانشگاه بود که پس از شهادت او دو تن دیگر از برادرانش عازم جبهه شدند و به شهادت رسیدند. در حقیقت شهدای یاد شده در دوران حیات‌شان در چند جبهه با دشمنان اسلام و انقلاب جنگیدند. به هر حال دانشگاه تبریز یکی از دانشگاه‌های کشور بود که با حمله مستقیم هواپیماهای رژیم حزب بعث عراق هدف بمباران قرار گرفت. ■

**شهید آیت الله قاضی طباطبایی**  
**یک روز بعد از قیام ۲۹ بهمن طی**  
**سخنانی در مسجد بازار کفاش‌ها**  
**یاوه گویی عوامل رژیم پهلوی را**  
**نفی و تأکید کرد که دانشجویان**  
**انقلابی دانشگاه تبریز و سایر**  
**مردمی که در تظاهرات روز ۲۹**  
**بهمن شرکت کردند کمونیست**  
**نبودند**



معرفی ویژگی‌های شهیدان ۲۷ دی ماه کارگاه فنی دانشگاه تبریز در گفت و گو با دکتر علی اصغر جعفرزاده استاد دانشکده کشاورزی

## دانشجویان کارگاه فنی دانشگاه تبریز آگاهانه به استقبال شهادت رفتند

درآمد

در تابستان سال ۱۳۶۵ که تحریم‌های ظالمانه اقتصادی و تسلیحاتی ابرقدرت‌های شرق و غرب فشار فزاینده‌ای بر قامت انقلاب و رزمندگان مستقر در جبهه‌های نبرد حق با باطل وارد کرده بود، مسئولان صنایع خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی آذربایجان تصمیم گرفتند، از ظرفیت‌های موجود در استان نهایت بهره برداری را کنند. مسئولان مزبور طی نشست‌های متعدد با مسئولان جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز سعی در برطرف نمودن بخشی از نیازهای رزمندگان را با استفاده از فرصت‌های موجود را داشتند. دانشکده فنی دانشگاه یکی از بهترین مکان‌هایی بود که توانست به این خواسته جامه عمل بپوشاند. ولی از فعالیت کارگاه فنی سه هفته نگذشته بود که در شامگاه ۲۷ دی ماه همان سال هدف بمباران هوایی‌های رژیم مضمحل حزب بعث عراق قرار گرفت و ۲۲ تن از دانشجویان فداکار شاغل در کارگاه به شهادت رسیدند. دکتر علی اصغر جعفرزاده استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز و یکی از مسئولان وقت جهاد دانشگاهی در گفت و گو با شاهد یاران مراحل شکل‌گیری کارگاه فنی تولید مهمات تا بمباران آن را شرح داده است:

## آغاز گفت و گو را با معرفی دکتر جعفر زاده شروع می‌کنیم....

بسم الله الرحمن الرحيم: ابتدا به مجله شاهد یاران خوش آمد می‌گویم و امیدارم این نشریه در راه معرفی مظلومیت و صداقت شهدای ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ دانشگاه تبریز به ملت شهید پرور ایران موفق باشد. بنده از دوران دانشجویی یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تبریز بودم. این انجمن در آن زمان تنها تشکل دانشجویی اسلامی و انقلابی فعال در دانشگاه بود. تشکلی که به راه امام خمینی (ره) اعتقاد داشت و در این چارچوب فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۵۹ با شروع انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌های کشور، جهاد دانشگاهی به عنوان بازوی شورای انقلاب فرهنگی پا به صحن دانشگاه گذاشت. اعضای این نهاد انقلابی مفتخرند که از نخستین روز فعالیت در دانشگاه بدون چشمداشت به هیچ مبلغی شروع به فعالیت کردند. فعالیت‌های فرهنگی جهاد از سال ۱۳۵۹ با فرمایش امام خمینی (ره) شروع شد و بنده و آقای ارجمند زاده که در حال حاضر یکی از اعضای هیئت علمی دانشگاه ارومیه می‌باشند، به عنوان نمایندگان جهاد دانشگاهی در شورای مدیریت دانشگاه فعالیت داشتیم.

## طرح مهمات سازی برای رزمندگان مستقر در جبهه‌های نبرد با دشمن متجاوز چگونه در دانشگاه تبریز شکل گرفت؟

در ادامه دفاع مقدس و با توجه به کمبودهایی که از نظر مهمات در جبهه‌های جنگ وجود داشت، بین مسئولان صنایع خودکفایی سپاه پاسداران و جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز جلسات متعددی برگزار گردید. در آن برهه چون مسئولیت بخش برنامه ریزی و تشکیلات جهاد دانشگاهی را عهده دار بودم، در آن جلسات شرکت می‌کردم. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که از طریق دفتر پشتیبانی جنگ جهاد دانشگاهی و به وسیله دانشجویان متعددی که ۲۲ تن از آنان در ساعت ۲۲،۳۰ شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ با بمباران هوایی رژیم حزب بعث عراق به شهادت رسیدند،

ویژگی مهمی که دانشجویان شاغل در کارگاه فنی داشتند، خلوص، صداقت، پاک‌ی و فداکاری بود. در آن شب با توجه به حملات مستمر هوایی دشمن به شهر تبریز، آذیر خطر به صدا درآمد و شهر در خاموشی فرو رفت. بچه‌های بیدرنگ در کارگاه مراسم دعای توسل سرشار از اخلاص و معنویت برپا کردند

کارگاه فنی را با هماهنگی صنایع خودکفایی سپاه راه اندازی کنیم. دانشجویانی که در کارگاه فنی فعالیت داشتند، دلشان با انقلاب بود و در مسیر انقلاب حرکت می‌کردند. آنان پس از پایان ساعات درسی، تا پاسی از نیمه شب در کارگاه فنی کار می‌کردند و تولید مهمات جنگی شروع شده بود که متأسفانه دشمن با توجه به اطلاعاتی که به دست آورده بود و در زمانی که ما در اوج تولید بودیم با دقت میز کنترل نهایی مهمات را در کارگاه هدف بمب قرار داد. در این حمله ددمنشانه افزون بر شهادت ۲۲ تن از عزیزان دانشجو، تعدادی هم زخمی شدند که در حال حاضر در قید حیات هستند. ویژگی مهمی که دانشجویان شاغل در کارگاه فنی داشتند، خلوص، صداقت، پاک‌ی و فداکاری بود. چون مسئولان جهاد دانشگاهی موظف بودند به صورت نوبتی در جمع دانشجویان حاضر شوند، بنده به عنوان یکی از مسئولان جهاد دانشگاهی شبی در جمع آن عزیزان بودم و رفتارشان را از نزدیک دیدم. در آن شب با توجه به حملات مستمر هوایی دشمن به شهر تبریز، آذیر خطر به صدا درآمد و شهر در خاموشی فرو رفت. بچه‌ها بیدرنگ در کارگاه مراسم دعای توسل سرشار از اخلاص و معنویت برپا کردند.

یکی از بازماندگان این حادثه نقل کرده که ساعتی قبل از بمباران کارگاه فنی دانشگاه در شهر تبریز وضعیت قرمز اعلام شده بود و بچه‌ها در تاریکی آن شب و قبل از شهادت‌شان مراسم دعای توسل برگزار کرده بودند. پس از این حادثه دلخراش، کارگاه فنی به «مشهد الشهداء دانشگاه‌های کشور» نامیده شد. چون تاریخ نشان نداده که در هیچ دانشگاهی در داخل کشور چنین اتفاقی روی داده باشد. به نظر بنده مسئولین محترم

بایستی این روی داد و نیز فعالیت کارگاه فنی را در تقویم تاریخ کشورمان ثبت کنند که چنین کارگاهی داشتیم که مورد هجوم دشمنان اسلام قرار گرفت و تعدادی از دانشجویان بی‌گناه و با اخلاص را به شهادت رساندند. آن‌ها تنها کاری که برای دفاع از کشورشان در برابر دشمن متجاوز انجام می‌داند، تولید مهمات دفاعی بود.

## گویا زمان فعال سازی کارگاه فنی تا رسیدن به مرحله تولید کمتر از یک ماه بوده است. سؤال این است که عوامل ستون پنجم دشمن چگونه در این فاصله کوتاه توانستند آن‌جا را شناسایی و به دشمن گزارش دهند؟

همانگونه که اشاره کردم کارگاه تازه به مرحله تولید رسیده بود. یکی از این عزیزان حدود یک هفته قبل از بمباران کارگاه فنی مطرح کرده بود که رادیو عراق اعلام کرده که دانشگاه تبریز از جبهه و رزمندگان حمایت می‌کند و ما آن‌جا را بمباران خواهیم کرد. این یکی از شنیده‌هایی است که در آن زمان مطرح بود. از نظر دانشجویان عزیزی که در کارگاه مشغول تولید مهمات بودند، فرق نمی‌کرد که در جبهه جنگ حضور داشته باشند، یا در دانشگاه مهمات تولید کنند و شغل خودشان را یک امر جهادی می‌دانستند. بدون این‌که از زمان درس‌شان بکاهند در ساعات غیر اداری فعالیت می‌کردند تا بتوانند با تولیدات خود از جبهه پشتیبانی کرده باشند.

## شهادتی که در تولید مهمات همت کرده بودند، این احساس را داشتند که کارشان تفاوتی با حضور فیزیکی در جبهه ندارد؟



تصاویر تعدادی از شهدا در موزه دانشگاه فنی تبریز

شهیدان باکری، خاکی، آل اسحاق و صلیبی از دانشجویان دانشگاه تبریز بودند. اگر به جزئیات قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز رجوع کنید، ملاحظه خواهید کرد که تعدادی از دانشجویان دانشگاه در این قیام به وسیله عوامل رژیم پهلوی به شهادت رسیدند. آن‌ها جز بارزترین و فعالترین دانشجویان کشور به شمار می‌روند

دانشجویان، اساتید و کارمندان بود. اکیپ پزشکی ما تغذیه کننده پزشکان و بهیاران اعزامی به جبهه‌ها بود. فراموش نشود که اکیپ اداری جهاد دانشگاهی هم نقش هماهنگی با ادارات دانشکده‌های گوناگون دانشگاه را داشت. در آن برهه دو تن از مسئولان جهاد دانشگاهی، یکی بنده و دیگری آقای ارجمند زاده عضو شورای مدیریت دانشگاه تبریز بودند.

در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دانشگاه تبریز یکپارچه در مسیر انقلاب حرکت می‌کرد، یا جریانات سیاسی دیگری هم آزادانه فعالیت داشتند؟

قطعا تشکل‌های سیاسی دیگری هم در دانشگاه آزادانه فعالیت داشتند. فعالیت آن‌ها به درجه‌ای رسید که در برابر حرکت جوشان انقلاب ایستادند. در سال ۱۳۵۹، انقلاب فرهنگی را با تشریف فرمایی مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی به دانشگاه تبریز به وسیله همین بچه مسلمان‌های انجمن اسلامی دانشگاه تبریز شروع کردیم. در حقیقت جهاد دانشگاهی بعد از انقلاب فرهنگی شکل گرفت. همین بچه‌ها بودند که انقلاب فرهنگی را شروع کردند. به یاد دارم که بعد از شروع انقلاب فرهنگی بچه‌های انجمن اسلامی به مدت حدود سه ماه از ساختمان مرکزی دانشگاه محافظت می‌کردند. بچه‌ها به صورت شبانه روز در آنجا کشیک می‌دادند. نیروهای مخالف انقلاب در دانشگاه، دانشکده پزشکی را اشغال و همه و سایل آن را در جوی‌های آب ریخته بودند. بچه‌های انجمن اسلامی سرانجام توانستند دانشکده پزشکی را از تصرف آن‌ها آزاد کنند. با این وصف بچه‌های انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی در دوران انقلاب فرهنگی سنگ تمام گذاشتند.

اشاره کردید که انقلاب فرهنگی از دانشگاه تبریز شروع شد. حال با توجه به این که طرح آغاز انقلاب فرهنگی به وسیله حضرت امام (ره) اعلام شد، رابط دانشگاه تبریز با بیت امام چه کسی بود. آیا دانشگاه در سایر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود با شهید آیت الله مدنی

مخصوصا در سطح استان آذربایجان درآمدند. در واقع هر جا مشکلی در سطح استان بروز می‌کرد، بچه‌ها بدون هیچ چشمداشتی در آن نهادها حضور می‌یافتند و به فعالیت می‌پرداختند.

نقل شده که هسته اولین مؤسسان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز از میان دانشجویان انجمن اسلامی دانشگاه تبریز امثال شهید مهدی باکری شکل گرفته است. این طور است؟

درست است. شهید باکری بود، شهید خاکی بود، شهید آل اسحاق بود و شهید صلیبی بود. اگر هم به جزئیات قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز رجوع کنید و شروع انقلاب در استان آذربایجان را در نظر بگیرید، ملاحظه خواهید کرد که تعدادی از بچه‌های دانشگاه تبریز در این قیام به وسیله عوامل رژیم پهلوی به شهادت رسیدند. با این وصف بچه‌های دانشگاه تبریز جزء بارزترین و فعالترین دانشجویان کشور به شمار می‌روند.

نامی از شهدای دانشگاه تبریز را به یاد دارید؟

آری، شهیدان شقایب، هاشمی و شهید ایرج خلوتی را داریم که از برجسته ترین فعالان جهاد دانشگاهی بودند. شهید خلوتی معاون بنده در بخش برنامه ریزی و تشکیلات جهاد دانشگاهی بود که در جریان بمباران کارگاه فنی به درجه رفیع شهادت نایل آمد. این بچه‌های فداکار شب و روز نداشتند. در دوران جنگ تحمیلی و در یک سال انقلاب فرهنگی که دانشگاه‌ها تعطیل شده بود، اغلب بچه‌های انجمن اسلامی شهبان را در دانشگاه می‌گذرانند. در مدتی که دانشگاه تعطیل بود، کار حفاظت آن را بچه‌ها به عهده داشتند. افزون بر آن دانشجویان عضو انجمن اسلامی همیشه در برنامه ریزی‌های فرهنگی و آموزشی مخصوص دانشگاه حضور فعال داشتند. در هر یک از دانشکده‌ها یک کمیته تشکیل داده بودیم که کمیته پزشکی دانشگاه در دوران دفاع مقدس، یکی از فعالترین کمیته‌های جهاد دانشگاهی بود. دکتر پزشکیان که در حال حاضر نایب رئیس مجلس شورای اسلامی است، مسئول کمیته پزشکی دانشگاه تبریز بود. در عین حال در ارتباط با فعالیت‌های پزشکی اکیپ‌های اعزامی متعددی به جبهه‌ها داشتیم. با این وصف راه اندازی کارگاه فنی، یکی از فعالیت‌های جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز بود.

اعزام اکیپ‌های پزشکی و بهیاری به جبهه از سوی دانشگاه خیلی چشمگیر بود. مرحوم محمد حسین زاده که در برهه‌ای مسئولیت جهاد دانشگاهی را به عهده داشت، همزمان مسئول آموزش نظامی دانشجویان برای اعزام به جبهه بود و در عین حال کارگاه فنی مهمات سازی را مدیریت می‌کرد. لذا بخش پشتیبانی جنگ جهاد دانشگاهی تنها فعال کننده کارگاه فنی نبود. آموزش دهنده نیروهای دانشگاهی از قبیل



یکی از این عزیزان قبل از شهادت گفته بود که در سال ۱۳۶۵ اطلاعیه جهاد دانشگاهی در ارتباط با کارگاه فنی را خوانده‌ام و به این نتیجه رسیدم که بجای جبهه رفتن، در فعالیت کارگاه برای ساخت مهمات شرکت کنم. با این وصف این شهید عزیز بر این باور بود که حضورش در کارگاه هیچ تفاوتی با حضور در جبهه ندارد.

گویا پس از انتشار اطلاعیه جهاد دانشگاهی برای جذب دانشجوی جهت اشتغال در کارگاه فنی، افراد زیادی ثبت نام کردند، ولی به مرور زمان از تعداد آن‌ها کاسته شد. علت آن چیست؟

البته کار با ماشین تراش به این راحتی نیست. تنها افراد آشنا و حرفه‌ای می‌توانند با ماشین تراشکاری کار کنند و مفید باشند. لذا افرادی که مهارت داشتند، ماندگار شدند و با عشق و علاقه کار کردند. شبی که در کارگاه بودم و فعالیت بچه‌ها را از نزدیک دیدم، باور کنید که به هیچ وجه عامل مادیات بر کارگاه حاکم نبود. تنها عامل معنویت بر کارگاه حاکم بود. بچه‌ها با ایمان، علاقه و عشق کار می‌کردند، و خط تولید را راه انداخته بودند.

انجمن اسلامی دانشگاه تبریز افزون بر فعالیت‌هایی که اشاره کردید، چه نقشی در زمینه آرام کردن اوضاع آذربایجان به خصوص تبریز در سال‌های نخست بعد از پیروزی انقلاب داشت؟

چون دانشگاه تبریز یکی از دانشگاه‌های مهم و سیاسی کشور مطرح بوده، بالطبع فعالیت‌های انجمن اسلامی هم گسترده بود. از سوی دیگر دانشگاه تبریز جولانگاه فعالیت گروه‌های غیر اسلامی که هماهنگی کامل و کافی با انقلاب نداشتند، شده بود. بنابر این انجمن اسلامی دانشگاه تبریز به صورت یکی از تشکل‌های مهم، فعال، مؤمن و معتقد به انقلاب و امام خمینی (ره) درآمد. حتی از همین بچه‌های انجمن اسلامی دانشگاه تبریز افراد بسیاری به نهادهای انقلابی در استان و سرتاسر کشور پیوستند. چه بسا از شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه نیروهای خوبی به عضویت جهاد سازندگی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بنیاد مستضعفان و سایر نهادهای انقلابی،



مانند شهدای کارگاه فنی باشد که در ساعات غیر درسی فعالیت داشتند. افرادی چه هیئت علمی، چه کارمند، چه دانشجو باید خود را مکلف بدانند تا شب و روز برای غنی سازی جامعه و بی نیاز کردن به بیگانه کار و تلاش کند. روز گذشته آقای روحانی رئیس جمهوری در کنفرانس خبری اعلام کرد که از خارج کشور مهمات خریداری نمی‌کنیم. مهمات را در داخل می‌سازیم. این ساختن در همه زمینه‌ها به تخصص نیاز دارد. اکنون بسیاری از بچه‌های دانشگاه تبریز در ساخت همان مهمات مورد نظر فعال هستند.

نکته دوم: شهدای ۲۷ دی ماه آگاهانه به شهادت رفتند. به طور مثال شهید ایرج خلوتی در عصر روز فاجعه قبل از رفتن به کارگاه فنی با جعبه شیرینی به دانشکده آمد، و برای پیگیری موضوع فارغ التحصیلی خود با کارکنان دانشکده صحبت کرد. سپس از آن‌ها حلالیت خواست و برای همیشه با آن‌ها خدا حافظی کرد. این نشان می‌دهد که ایرج خلوتی در آن روز کاملاً آگاهانه به کارگاه رفته است. همچنین شهید بیاضعلی اسدی فرد یکی از کارمندان رسمی دانشگاه تبریز بود که در کارگاه فنی به شهادت رسید. همسر ایشان یک روز پیش زایمان کرده بود، ولی بیاضعلی تا آن روز وقت نکرده بود که از همسرش عیادت کند و نوزادش را ببیند که سرانجام در آن شامگاه به شهادت رسید. نیروهای شاغل در کارگاه فنی چنین افرادی بودند. ■

فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. اما لازم است به دو نکته دقت کرده باشیم. نکته اول این است: جوی که در آن زمان در جامعه حاکم بود، با جوی که اکنون وجود دارد، متفاوت است. دانشگاه هم از این جامعه مستثنا نیست. در آن مرحله در طول شبانه روز کار می‌کردیم و شب‌ها را در همین دانشگاه استراحت می‌کردیم. اکنون آن جو و شرایط گذشته وجود ندارد که شب‌ها را در دانشگاه بخوابیم. امروزه باید دست به دست هم بدهیم و دانشگاه را به مرکز برطرف کننده نیازهای تخصصی جامعه تبدیل کنیم. این حس باید در جامعه دانشگاهی وجود داشته باشد که دانشجو

**این حس باید در جامعه دانشگاهی وجود داشته باشد که دانشجو مانند شهدای کارگاه فنی باشد که در ساعات غیر درسی فعالیت داشتند. افرادی چه هیئت علمی، چه کارمند، چه دانشجو باید خود را مکلف بدانند تا شب و روز برای غنی سازی جامعه و بی نیاز کردن به بیگانه کار و تلاش کند**

## امام جمعه وقت تبریز هم ارتباط داشت؟

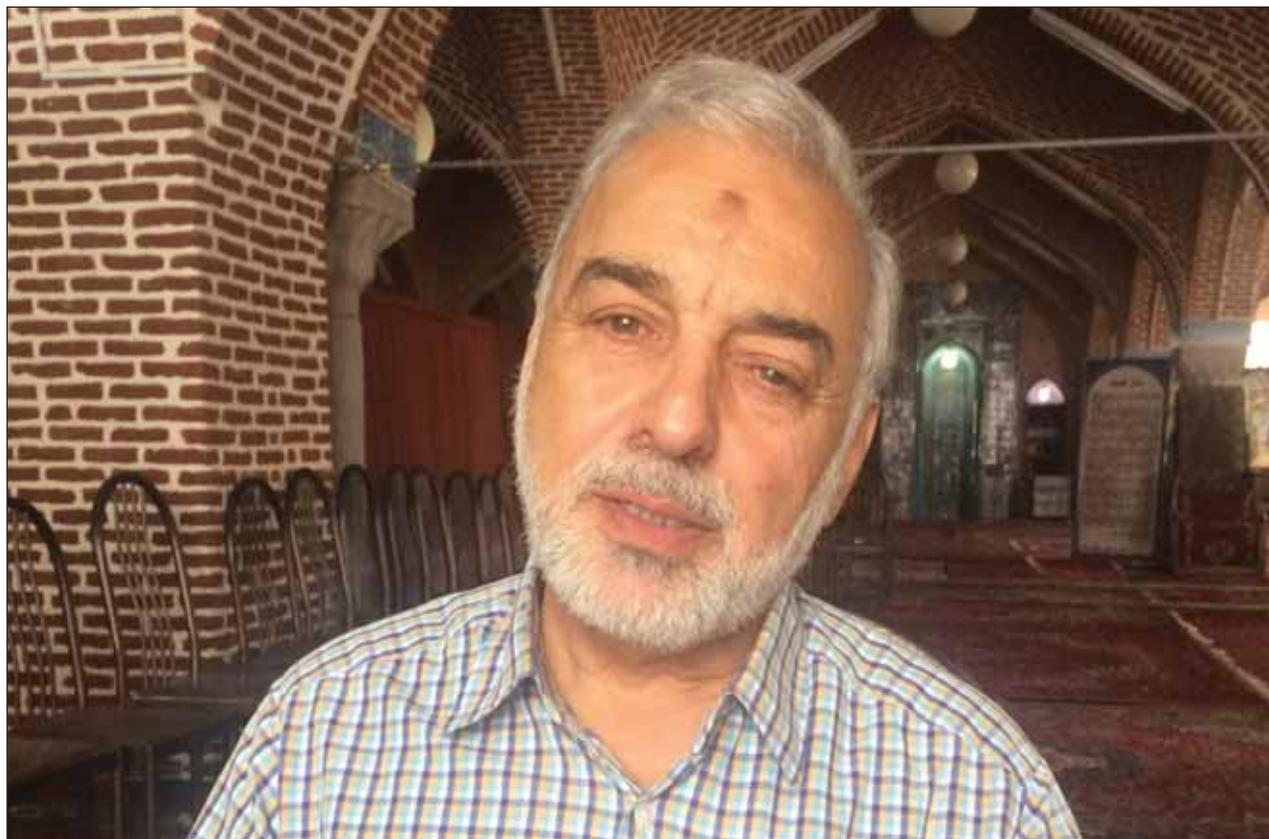
معمولاً بچه مسلمان‌های دانشگاه تبریز با روحانیت انس می‌گرفتند. وقتی جهاد دانشگاهی تشکیل شد، مسئولان فرهنگی این نهاد به این نتیجه رسیدند که ارتباط‌شان را با روحانیت گسترش دهند و به همین خاطر با شهید محراب آیت الله مدنی امام جمعه وقت تبریز جلساتی را تشکیل دادند و فعالیت‌های جهاد دانشگاهی را با ایشان هماهنگ می‌کردند. البته این اقدامات قبل از ایجاد نهادی به نام دفتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها صورت می‌گرفت. بعد از شهادت آیت الله مدنی جلسات مسئولان جهاد دانشگاهی با مرحوم آیت الله ملکوتی امام جمعه وقت تبریز ادامه یافت. سرانجام در یکی از آن جلسات به آیت الله ملکوتی پیشنهاد کردیم که یک روحانی آگاه را برای حضور همیشگی در جهاد دانشگاهی معرفی نماید. ایشان حجت الاسلام و المسلمین محدث، معلم اخلاق در استان را معرفی کرد. با تعدادی از برادران جهاد خدمت آقای محدث رسیدیم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم. ایشان با توجه به کهنلت سن و نامساعد بودن حال‌شان نپذیرفتند. سپس آیت الله ملکوتی، حجت الاسلام و المسلمین احمد غروی را معرفی کرد که ایشان پذیرفت و در جهاد دانشگاهی سنگ تمام گذاشت. ایشان از نظر علمی مردی آگاه و توانا بود، و جهاد دانشگاهی از همه دیدگاه‌های آقای غروی استفاده کرد.

## شهادت ۲۲ تن از دانشجویان عزیز دانشگاه تبریز چه پیامی را می‌تواند به دانشگاه‌های سرتاسر کشور برساند؟

مهمترین پیام فداکاری و شهادت بچه‌های عزیز کارگاه فنی دانشگاه تبریز که با خون‌شان فرمان امام خمینی (ره) را امضا کردند، این است که دانشگاه باید دو بال داشته باشد. یکی علم و دیگری تهذیب. انسان هرگز نمی‌تواند با یک بال تخصص پرواز کند. حضرت امام (ره) فرمایش زیبایی در این زمینه بیان کرده‌اند که دانشگاه نباید امثال شریف امامی را به جامعه تحویل دهد. دانشگاه باید امثال شهید مطهری را به جامعه تحویل دهد. امثال شهید مطهری هم تخصص، هم ایمان داشته باشند تا بتوانند عمل صالح را در جامعه حاکم کنند. بهترین پیام شهدای کارگاه فنی این است که دانشگاه افزون بر علم و تهذیب باید مردمی هم باشد. شهدا هرگز خودشان را از جامعه جدا نکردند. درون جامعه بودند و با همه وجودشان با جان و دل برای جنگ کار کردند.

این طور که از دانشگاه تبریز تعریف کردید، بفرمایید که آیا این دانشگاه همچنان هویت گذشته خود را حفظ کرده است.

نام دانشگاه تبریز همچنان به عنوان مشهد الشهدای دانشگاه‌های کشور ماندگار مانده است. به همین دلیل بچه‌های مسلمان دانشگاه همچون گذشته به



پشتیبانی دانشگاه تبریز از جبهه‌های دفاع مقدس در گفت و گو با جانباز جمال الدین شکوری گنجوی از بازماندگان بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز

## شهیدان ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز با غسل شهادت عروج کردند

درآمد

در کارنامه دانشگاه تبریز روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵، روز حماسه و ایثارگری کم نظیر نام گرفته است. در شامگاه آن روز کارگاه فنی دانشگاه مورد حمله وحشیانه هواپیماهای رژیم فرو پاشیده حزب بعث عراق قرار گرفت و تعداد ۲۲ تن از دانشجویان در حال مجاهدت برای تولید بخشی از مهمات مورد نیاز رزمندگان در جبهه‌های نبرد حق با باطل بودند، به طرز فجیعی به شهادت رسیدند و ۸ تن دیگر مجروح شدند. وقتی برق شهر تبریز به علت حملات مکرر هواپیماهای دشمن متجاوز از ساعت ۲۰/۳۰ دقیقه قطع شده بود، دانشجویان خداجوی شاغل در کارگاه فنی طبق معمول به اقامه نماز و راز و نیاز شبانه با پروردگار خویش پرداخته بودند. انگار خود را برای عروج به سوی جاودانگی آماده می کردند و خدای متعال نیز مناجات عاشقانه بندگان پاکش را قبل از عروج بشنود. مهندس جمال شکوری گنجوی از بازماندگان این فاجعه جانسوز در گفت و گو با شاهد یاران، مراحل تولید تسلیحات و مهمات برای رزمندگان جبهه‌های دفاع مقدس در دانشگاه تبریز و لحظات حساس قبل از شهادت این عزیزان را تشریح کرده است:

**با وجودی که کارخانه‌های صنعتی و تراشکاری بزرگی در تبریز وجود داشت، چرا طرح ساخت مهمات جنگی برای رزمندگان در دانشگاه به مورد اجرا گذاشته شد. این طرح ابتدا توسط چه نهادی پیشنهاد شد؟**

ضمن خیر مقدم به مجله شاهد یاران به عرض می‌رسانم که در پاسخ به پرسش شما که طرح ساخت قطعات مهمات در دانشکده فنی دانشگاه تبریز از کجا شروع شد و چه افرادی در آن نقش داشتند، باید گفت که اولین طرحی که در دانشگاه تبریز به مورد اجرا گذاشته شد، طرح ساخت چاشنی مین بود. در آن موقع نه جهاد دانشگاهی و نه هیچ جریانی در اجرای آن طرح نقش نداشتند. فقط سپاه پاسداران، رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده فنی و بنده که در آن موقع سرپرست کارگاه‌های تخصصی دانشگاه تبریز بودم، در جریان این طرح بودیم. در ضمن وقتی مسئولیت معاونت کارگاه آموزشی میکانیک را به عهده داشتیم و موضوع تولید مهمات مطرح شد، به سمت سرپرست کارگاه‌های تخصصی منصوب شدم.

در آن زمان شخصی به نام جواد فاتح فرمانده گروه تخریب در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دانشگاه آمد و گفت که سپاه چاشنی مین لازم دارد. بنده برای تأمین این نیاز از آقای حسین سیف لور رئیس وقت دانشگاه و آقای حسینی رئیس وقت دانشکده فنی وقت ملاقات گرفتم و در پی این دو ملاقات مجوز ساخت چاشنی مین را از آقایان مزبور گرفتم و کار ساخت چاشنی مین در دانشگاه شروع شد. سپاه پاسداران چاشنی مین‌های خنثی شده را برای کپی برداری به دانشکده فنی می‌آورد. روزی یک جعبه مین آوردند که یکی از آن‌ها خنثی نشده بود. وقتی خواستیم مین خنثی نشده را به دستگاه تراش ببندیم، یک دانشجوی «طرح کاد» به نام علیرضا جعفری که از بستگان ما و مکبر شهید محراب آیت الله مدنی هم بود، در کارگاه اشتغال داشت. بنده و آقای جعفری خیلی با همدیگر صمیمی بودیم. من در آن لحظه در دفتر خویش در ریاست کارگاه نشسته بودم. به محض این‌که آقای جعفری مین را به دستگاه تراش بست چاشنی مین

عمل کرد و آسیب‌های جدی به چشمان و دستان او وارد آورد. انفجار چاشنی مین مانند توپ در دانشگاه صدا کرد و همه دانشجویان و اساتید دانشگاه فهمیدند که ما چاشنی مین در دانشگاه تولید می‌کنیم. تا آن روز کسی از این موضوع خبر نداشت. در این گفت و گو نمی‌خواهم وارد جزئیات موضوع بشوم که مسئولین و هیئت علمی دانشگاه چه واکنشی به این اقدام نشان دادند و چه تصمیماتی گرفتند. جلسات متعددی تشکیل دادند و یکی از تصمیماتشان این بود که مرا از دانشگاه اخراج کنند.

### در مخالفت با برنامه ساخت چاشنی مین؟

در اصل در مخالفت با جنگ بود... زمانی که می‌خواستیم ساخت خمپاره را شروع کنیم شهید مهندس توانا از فرماندهان سپاه پاسداران تبریز به دانشگاه آمد و با مجموعه اساتید دانشکده فنی و دکتر حسین سیف لور جلسه تشکیل داد. ولی هیچ کدام از مسئولین مزبور زیر بار نرفتند و شانه خالی کردند.

### کار ساخت چاشنی مین را در چه سالی شروع کرده بودید؟

در نیمه سال ۱۳۶۲ بود.

### بعد از توقف پروژه تولید چاشنی مین و مخالفت مسئولان دانشگاه با تولید ابزارهای جنگی، موضوع تولید خمپاره در چه سالی مطرح شد؟

بعد از توقف پروژه تولید چاشنی مین زمانی گذشت و وقتی اوضاع دانشگاه کمی آرام شد، آقای درویش زاده مسئول صنایع خودکفایی سپاه پاسداران که برای تولید مهمات حکم تام الاختیار داشت به دانشگاه آمد و موضوع تولید خمپاره را مطرح کرد. آقای درویش زاده مدتی شهردار تبریز هم شده بود. از طرف دیگر تعدادی از بچه‌های دانشکده فنی که با من آشنا بودند، بنده را

به آقای درویش زاده معرفی کردند. بچه‌ها به ایشان یادآور شدند اگر می‌خواهید چنین پروژه‌ای را شروع کنید، آقای شکوری هم باید در جریان باشد. واقعیت امر چنین بود. صنایع خودکفایی سپاه در آن موقع امکانات زیادی در اختیار داشت ولی مکان مناسبی برای تولید مهمات نداشت. سرانجام آقای درویش زاده که به دانشگاه آمد ایشان را نمی‌شناختم. پرسیدم چه کسی بنده را به شما معرفی کرده است؟ درویش زاده از چند نفر نام برد و در نتیجه این ملاقات به توافق رسیدیم که همکاری برای کار مهمات سازی را شروع کنیم. در آن موقع قطعه زمینی در مقابل شرکت بنیان دیزل قرار داشت که آن را به وسیله بلدوزر مسطح کردیم و سوله نصب کردیم و آن‌جا کارگاه صنایع خودکفایی سپاه پاسداران شد.

### در چه سالی این پروژه را شروع کردید؟

حدود سال ۱۳۶۳ به بعد بود.

### حال که صنایع خودکفایی سپاه امکانات فراوان در اختیار داشت و برای آن کارگاه ساختید، چرا کار تولید خمپاره را در آنجا شروع نکردید؟

چون در آن موقع ماشین و ابزارهای تراشکاری به اندازه کافی وجود نداشت. فقط دانشگاه از این امکانات برخوردار بود و به همین دلیل کارمان را از دانشگاه شروع کردیم. ساخت خمپاره به ماشین آلات و ابزارهای تراشکاری دقیق نیاز دارد. قالب‌های خمپاره را به دستگاه کپی تراش می‌بستیم و قالب جدید تولید می‌کردیم. تولید خمپاره کار ساده‌ای نیست. اگر دستگاه کپی تراش نبود حتی کارخانه ماشین سازی تبریز هم نمی‌توانست این کار را انجام دهد. به هر حال کار تولید در صنایع خودکفایی سپاه را شروع و ادامه دادیم تا به این مرحله رسیدیم که جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز اطلاعیه منتشر کرد، و از افراد داوطلب برای ساخت قطعات تسلیحاتی دعوت به همکاری به عمل



ساخت خمپاره به ماشین آلات و ابزارهای تراشکاری دقیق نیاز دارد. قالب‌های خمپاره را به دستگاه کپی تراش می‌بستیم و قالب جدید تولید می‌کردیم. تولید خمپاره کار ساده‌ای نیست. اگر دستگاه کپی تراش نبود حتی کارخانه ماشین سازی تبریز هم نمی‌توانست این کار را انجام دهد

کار بچه‌ها به معجزه الهی شباهت داشت. بچه‌ها بدون هیچ دستمزد و امتیازی در کارگاه فعالیت می‌کردند. فقط صنایع خودکفایی سپاه پس از گذشت مدتی يك دستگاه مینی بوس در اختیارمان قرار داد که بچه‌ها در ساعت دو با مادام به وسیله آن به خوابگاه می‌رفتند



علی بن موسی الرضا (ع) گرفتیم. برادر بزرگترم مدتی مدیر بیمارستان امام خمینی (ره) تبریز بود. ضمن این که با اغلب پزشکان عمومی تبریز هم آشنایی داشتم. همه آن‌ها به دختر بیمار جواب رد داده بودند. وقتی دخترم شفا یافت و دوباره او را به پزشکان نشان دادم، همه تعجب کردند و گفتند این همان بیماری که به ما مراجعه می‌کرده نیست. بنده در طول زندگی هرگاه این دو خاطره را بازگو می‌کنم گریه‌ام می‌گیرد. یکی عنایت و توجهی که حضرت امام هشتم (ع) به شفای دخترم داشت و دیگری فاجعه جانسوز شهدای مظلوم دانشگاه است. قصد دارم این بحث را به روز بهاران کارگاه فنی برسانم. در خلال چند ماهی که کار ساخت تسلیحات را شروع کرده بودیم، شب‌ها را در دانشگاه می‌گذراندم. ساعت هفت صبح به دانشگاه می‌آمدم و تا ساعت چهار با مادام روز بعد در دانشگاه بودم. نمی‌گویم که در طول ۲۴ ساعت شبانه روز در دانشگاه بودم. عین حقیقت این است که در آن زمان مادرم زنده بود و بنده در ساعت چهار با مادام به خانه می‌رفتم و با مادرم دیدار می‌کردم و پس از اقامه نماز صبح دوباره به دانشگاه باز می‌گشتم. حتی يك وسیله نقلیه هم به من نداده بودند.

**صنایع خودکفایی سپاه و دانشگاه هیچ امکاناتی در اختیار شما نگذاشته بودند؟**

هیچ امکاناتی به ما نداده بودند. قرار بود وسیله نقلیه بدهند که ندادند. ارزیابی کنید که مسیر راه شبانه از دانشگاه تا اینجا (محل گفت و گو) چند کیلومتر فاصله دارد؟

**پیاده حدود يك ساعت راه است....**

پس از گذشت مدتی آقای مهندس بانام یکی از کارکنان دانشگاه يك دستگاه موتور سیکلت برای من تهیه کرده بود و در شب‌های خیلی سرد زمستان تبریز با این وسیله نقلیه رفت و آمد می‌کردم. اجازه دهید این بحث را ادامه ندهیم.

**بعد از ساعت ۲۴ نیمه‌شب با چه وسیله به خوابگاه می‌رفتند؟**

هیچ وسیله‌ای به ما نداده بودند... اصلا کار بچه‌ها به معجزه الهی شباهت داشت. بچه‌ها بدون هیچ دستمزد و امتیازی در کارگاه فعالیت می‌کردند. فقط صنایع

**گویا شهید اسماعیل زاده در تولید برخی از ابزارها هم تخصص داشت...**

این شهید عزیز دانشجوی کلاس بنده بود. این بزرگواران در آموزش بچه‌ها خیلی کمک کردند. در آن برهه چرا از این آقایان کمک گرفتیم؟ چون یک‌عده از افرادی که با ماشین آلات آشنایی داشتند، می‌گفتند می‌ترسیم با شما همکاری کنیم. یا نمی‌خواهیم تسلیحات تولید کنیم. بنده مناسب نمی‌دانم نامی از آن‌ها یاد کنم. می‌گفتند که ما برای آموزش دانشجویان به دانشگاه آمده‌ایم.

**از چه می‌ترسیدند؟**

بالاخره کشورمان در حال جنگ بود. صدام به طور مرتب از آن طرف مرز پیام می‌فرستاد که دانشگاه تبریز را می‌زنیم.

**ولی شما کارتان را بدون ترس ادامه دادید؟**

ما اصلا کاری به این پیام‌ها نداشتیم. در فرهنگ بچه‌ها ترس مفهوم نداشت. حتی برخی از بچه‌ها با غسل شهادت وارد کارگاه می‌شدند. من نمی‌دانم آقایانی که با آن‌ها مصاحبه کرده‌اید این خاطرات را برای شما بازگو کرده‌اند یا نه؟

**جنابعالی هر خاطره‌ای را که به یاد دارید بفرمایید...**

در واقع هر وقت می‌خواهم مسائلی را که در کارگاه فنی اتفاق افتاد بازگو کنم بدنم می‌لرزد....

**همه آقایان عزیزی که با آن‌ها مصاحبه کردم همین احساس را داشتند. با وجودی که ۳۰ سال از این فاجعه گذشته است، اما بازماندگان حادثه هنوز شهادت دوستان‌شان را از یاد نبرده‌اند...**

می‌خواهم يك داستان واقعی را برای شما بازگو کنم. دختری دارم که مدتی بیمار بود و همه پزشکان ایران از شفای او نا امید شده بودند و شفای او را از امام هشتم

آورد. سپس شهید ایرج خلوتی و مرحوم دکتر حسین زاده (سرپرست وقت جهاد دانشگاهی) به عنوان نمایندگان جهاد دانشگاهی وارد میدان شدند و یکی از ساختمان‌های دانشکده فنی را به این امر اختصاص دادند. امیدوارم خداوند روح بلند امام خمینی را شاد کند. در حقیقت ما به تکلیفی که حضرت امام دستور داده بود عمل کردیم. در این گفت و گو جا دارد برای سلامتی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای که راه امام را ادامه می‌دهند صلوات بفرستیم. ما انسان‌های ولایت‌مداری هستیم و هرگز عقاید خویش را کتمان نمی‌کنیم.

**بفرمایید که اطلاعیه جهاد دانشگاهی برای ثبت نام از دانشجویان داوطلب اشتغال در کارگاه فنی چگونه و با موافقت چه جریانی صادر شد؟**

اطلاعیه در پی توافقی که بین جهاد خودکفایی سپاه و جهاد دانشگاهی و ریاست دانشگاه صورت گرفت صادر شد. تا قبل از شروع کار ساخت قطعات خمپاره در دانشگاه برخی از بچه‌های دانشجویان هنوز شکل خمپاره را ندیده بودند. نمی‌دانستند که خرج خمپاره چگونه تعبیه می‌شود و چگونه آن را شلیک می‌کنند. ما برای ساخت خمپاره ابتدا شاپلون ساختیم. این طور نبود که دانشجویان وارد کارگاه شود و مستقیم کار ساخت خمپاره را شروع کنند.

**با این وصف برای دانشجویان دوره آموزشی گذاشتید. چه کسی آن‌ها را آموزش داد؟**

خودمان آموزش دادیم. بنده و آقای مهندس رهنوردی، دو نفره کار آموزش را شروع کردیم. یکی از بچه‌های تولید هم که از قبل با ما همکاری داشت و با کار ماشین آلات آشنا بود در امر آموزش به ما کمک کرد. به طور مثال دانشجوی شهید یعقوب اسماعیل زاده و دانشجوی جانباز علیرضا دل‌فکار در کار ماشین‌های تراشکاری تخصص داشتند.



تراکتور سازی بازدید به عمل آوردیم و از آن‌ها خواستیم قالب ریختگری شده خمپاره را برای سپاه تولید کنند. کارخانه‌های مزبور با ما همکاری کردند و آن‌گاه به تولید انبوه رسیدیم. چون مشاور وزیر سپاه در بازدید از تبریز به ما گفته بود که اگر کارگاه فنی در عرض ۲۰ روز به تولید انبوه نرسد، فاتحه جبهه را باید خواند، ما تلاش مان را در همه زمینه‌ها مضاعف کردیم.

**فرمودید که به مرحله تولید انبوه رسیدید...**

کار کارگاه فنی به جایی رسید که روزی حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ قطعه بدنه خمپاره تولید می‌کرد. بدنه خمپاره ابتدا کنترل نهایی می‌شد و بعد برای تعبیه مواد منفجره به کارگاه صنایع خودکفایی سپاه باگیری می‌شد.

**ارزیابی‌تان از نتیجه کار و سرگذشت کارگاه فنی دانشگاه تبریز چیست؟**

اصولا کار ساخت تسلیحات، کار بسیار سختی است و در آن برهه برای برخی از افراد جامعه قابل هضم نبود. فرض کنید وقتی فرزند یک خانواده آرزوی شهادت را مطرح می‌کرد، مردم چه می‌گفتند؟

**خوش به حالش که آرزوی شهادت دارد.**

مادرانی که شیر پاک به فرزندان‌شان داده بودند، می‌گفتند که با خواندن بسم الله و با غسل به این پسر شیر داده‌ام. این‌گونه فرزندان به درجه رفیع شهادت نایل می‌آمدند. هر کسی توفیق و لیاقت شهادت را ندارد. موقعی که به تولید خمپاره در کارگاه فنی رسیدیم، این جمله را روی کاغذ نوشتم و روی میز خویش قرار دادم: «دشمن امروز به شما ضربه خواهد زد. شما را بمباران خواهد کرد». ولی نه من، نه بچه‌ها هرگز به تهدیدات دشمن اعتنا نمی‌کردیم. یک روز مانده به بمباران به بچه‌ها گفتم این احتمال وجود دارد که دشمن به ما ضربه بزند. یکی از بچه‌ها به نام شهید

طرح مخالفت کردند، در اتاق جلسه را باز کرد و آن عده از مسئولان مخالف را از اتاق بیرون کرد. مهندس توانا فقط روی بنده حساب باز کرده بود. به آقایان گفت که مهندس جمال شکوری گفته که می‌توانیم در دانشگاه تسلیحات تولید کنیم و مخالفت شما قابل توجه نیست. در شامگاه همان روز که به خانه برگشتم، استرس سرتاسر وجود را فرا گرفته بود. با خود فکر می‌کردم که با چه امکاناتی می‌خواهم این پروژه را به مورد اجرا بگذارم.

**کارگاه فنی در روزهای آخر به مرحله تولید انبوه قطعات مهمات رسیده بود؟**

وقتی ساختمان کارگاه صنایع خودکفایی سپاه را در مقابل شرکت بنیان دیزل تکمیل کردیم، به همراه مهندس رهنوردی که استادکار ماهر تراشکاری در تبریز به شمار می‌رفت با مسئولان کارخانجات بزرگ تراشکاری صنعتی تبریز مانند کارخانه ماشین سازی و

**یکی از بچه‌ها به نام شهید علیرضا رضوانجو واقعا جوانمرد بود. او در دانشگاه شاگرد بنده بود. او در جواب گفت: «آقای شکوری شما چه فکر کرده‌اید؟ گمان کرده‌اید ما برای چه چیزی در کارگاه کار می‌کنیم؟ من هر روز با غسل شهادت به کارگاه می‌آیم»**

خودکفایی سپاه پس از گذشت مدتی یک دستگاه مینی بوس در اختیارمان قرار داد که بچه‌ها در ساعت ۲۴ نیمه‌شب به وسیله آن به خوابگاه می‌رفتند. واقعیت امر این است که هر طور شده تسلیحات را شروع کردیم. قبل از این‌که به مرحله تولید برسیم، مشاور وزیر سپاه پاسداران به تبریز آمد و از کارگاه بازدید به عمل آورد و به مسئولان کارگاه گفت اگر تا ۲۰ روز دیگر نتوانیم این تسلیحات را به جبهه‌ها برسانیم... شرایط آن زمان مثل امروز که موشک تولید می‌کنیم نبود. مانند دانش آموزان کلاس ابتدایی کارمان را از صفر شروع کردیم. در آن موقع که می‌خواستیم ساخت تسلیحات را شروع کنیم، سپاه بودجه کافی هم در اختیار نداشت. به شما بگویم که برای راه اندازی کارگاه فنی مبلغی را از دانشگاه قرض گرفتیم.

**برای چه مصارفی قرض گرفتید؟**

برای خرید امکانات مورد لزوم. بنده شخصا ضامن قرض شدم.

**با این وصف مسئولان دانشگاه با شما همکاری می‌کردند؟**

بعد از این‌که همه کارها سامان گرفت دانشگاه همکاری کرد.

**بالاخره ساختمان کارگاه و ماشین‌های تراشکاری به دانشگاه تعلق داشت...**

خب بابا... بنده نماینده دانشگاه و سرپرست کارگاه فنی بودم. یعنی اگر نه می‌گفتم هیچ کاری صورت نمی‌گرفت.

**سمت رسمی جنابعالی در دانشگاه در آن برهه چه بود؟**

در آن موقع معاون کارگاه آموزشی دانشگاه تبریز بودم. **افزون بر کمبودهایی که به آن اشاره کردید، آیا کارگاه فنی در راه اجرای طرح مهمات سازی با مشکلات دیگری هم مواجه بود؟**

یکی از مشکلات این بود که اغلب اساتید دانشکده فنی و دانشکده مکانیک اصلا حاضر به تولید تسلیحات در دانشگاه نبودند. موقعی که حضرت امام خمینی (ره) دستور دادند که همه امکانات کشور در اختیار جنگ باشد، آنگاه ما به این تکلیف عمل کردیم. گفتیم هیئت علمی، بی هیئت علمی... معاون دانشگاه، بی معاون دانشگاه... فقط توانستیم دکتر حسین سیف لو رئیس وقت دانشگاه را به همکاری متقاعد کنیم.

**دکتر سیف لو صد درصد با این طرح موافقت داشت و همکاری کرد؟**

واقعیت امر ایشان موافق طرح بود، ولی چون فشار مخالفان طرح بر ایشان زیاد بود... فراموش کردم این نکته را بازگو کنم که شهید مهندس توانا روزی که با مسئولان دانشکده‌ها جلسه تشکیل داد و آنان با این

چند ثانیه‌ای شنیدم و بعد از آن نفهمیدم چه شد. زمانی به هوش آمدم که مرا از اتاق عمل بیمارستان بیرون آوردند. روده‌هایم بیرون ریخته بود و یکی از دست‌انم قطع شده بود. ترکش به چشمانم اصابت کرده بود.

مدتی پیش برنامه مستند یک شبکه تلویزیونی را تماشا می‌کردم. در آن برنامه نشان می‌دادند در هر مکانی که یک سرباز روسیه در راه دفاع از وطنش کشته شده، در آن‌جا یک تندیس یادبود ساخته‌اند. ولی در دانشگاه تبریز آثار جنایت رژیم حزب بعث عراق و آثار مظلومیت شهدای دانشجوی عزیز کارگاه فنی را از بین بردند. رفتید آن‌جا را از نزدیک دیدید؟

### بله موزه ساخته‌اند...

چه موزه‌ای... واقعا مسخره است... همانگونه که پیشتر اشاره کردم، یک عده از اساتید که از ابتدا با طرح تأسیس کارگاه فنی مخالفت می‌کردند، چند سال بعد اصرار ورزیدند که محیط داخلی دانشگاه باید تقسیم بندی و ساختمان منهدم شده به موزه تبدیل شود.

### بعد از بمباران کارگاه فنی وضعیت دانشگاه چگونه بود؟

بعد از این حادثه هولناک بنده مدتی به دانشگاه نرفتم. چون بعد از گذشت چند ماه درمان از بیمارستان مرخص شدم. همه ماشین آلات تراشکاری از بین رفته بودند. روزی که با دست آویزان به دانشگاه رفتم، بچه‌های جهاد دانشگاهی را گردهم آوردم و با آن‌ها صحبت کردم تا ماشین‌های تراشکاری کارگاه فنی را تعمیر کنیم. کارخانه ماشین‌سازی تبریز در آن موقع مبلغی بیش از شش میلیون تومان برای تعمیر ماشین آلات کارگاه فنی مطالبه کرده بود. ولی ما با هزینه‌ای معادل نیم میلیون تومان این کار را انجام دادیم. قطعات یدکی خریداری و وصل کردیم. یک دستگاه ماشین اسپارک ساخت سوئیس در کارگاه وجود داشت که پس از بمباران هیچ کسی تضمین نکرد این ماشین برای تعمیر به سوئیس برده شود و برگردانده شود. من شخصا این اقدام را ضامن شدم. اکنون این ماشین در حال بهره برداری است و تعدادی از اساتید از آن بهره‌بردار مالی می‌کنند. چون برای آموزش دانشجویان روی دستگاه اسپارک واحد درسی انتخاب می‌کنند.

به هر حال درد دل زیاد است و گوش شنوایی وجود ندارد. از سال ۱۳۶۶ تا سال ۱۳۸۲ همه ساله در محل کارگاه بمباران شده با حضور خانواده‌های معزز شهدا مراسم یادواره مردمی برگزار می‌کردیم. با وجودی که خانواده‌های شهدا با ساخت موزه در ساختمان ویران شده کارگاه مخالفت می‌کردند، اساتید دانشگاه اصرار کردند که موزه کنونی ساخته شود. آثار جرم و جنایت صدام را از بین بردند. تا زمانی که در دانشگاه حضور داشتیم به کسی اجازه ندادیم به کارگاه دست بزنند. در سال ۱۳۸۴ که بازنشسته شدم، مسئولین دانشگاه آمدند و آن‌جا را موزه کردند. بافت مخروبه ساختمان کارگاه فنی حال و هوای دیگری داشت. ■

پای خود ترمز را به داخل فشار دادم و ماشین تراش به کار افتاد. حدود ساعت ۲۲/۲۰ وقتی به طرف نمازخانه رفتم نفهمیدم در کارگاه فنی چه اتفاقی روی داد. حدود چهار پنج دقیقه بعد که به هوش آمدم بی‌درنگ شهادتین را زمزمه کردم. در آن لحظه زمزمه بچه‌ها را می‌شنیدم که یکی می‌گفت السلام عليك يا فاطمه الزهرا... دیگری می‌گفت السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين... نگو که بچه‌ها در آن لحظه در حال عروج بودند...

### در لحظه بمباران چند تن از بچه‌ها شهید شدند؟

اغلبشان در لحظه بمباران شهید شدند و تعدادی‌شان هم در بیمارستان به فیض شهادت نایل آمدند. در مجموع ۲۱ تن از دانشجویان به اضافه بیاضعلی اسدی فرد، کارمند رسمی دانشگاه که همگی‌شان در کارگاه فعالیت داشتند، به شهادت رسیدند. این بچه‌ها واقعا

حدود چهار پنج دقیقه بعد که به هوش آمدم بی‌درنگ شهادتین را زمزمه کردم. در آن لحظه زمزمه بچه‌ها را می‌شنیدم که یکی می‌گفت السلام عليك يا فاطمه الزهرا... دیگری می‌گفت السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين... نگو که بچه‌ها در آن لحظه در حال عروج بودند...

لیاقت شهادت را داشتند. شهید اسدی فرد انباردار شب کارگاه بود. قبل از پیوستن این شهید به کارگاه، بنده وسایل و ابزار کار بچه‌ها را شخصا توزیع می‌کردم. در آن روز به ایشان گفتم آقای اسدی فرد شاید شما از این به بعد نتوانید همکاری‌تان را ادامه دهید. ایشان گفت آقای شکوری مشکل من چیز دیگری است. همسر در حال زایمان است. برای وضع حمل همسر یک آمپول لازم دارم که در هیچ داروخانه تبریز پیدا نکرده‌ام. به یکی از داروخانه‌های آشنا زنگ زدم و مسئول آن گفت که فقط یک دانه آمپول دارد و به سرپرست بیمار بگویید بیاورد تحویل بگیرد. آقای بیاضعلی تا آماده شود و به داروخانه برود، ناگهان موشک هوا به زمین مستقیما در کنار میز کنترل فرود آمد و ایشان در دم شهید شد. نگاه کنید که بچه‌ها با چه جملاتی می‌خواستند شهید شوند... لحظاتی پیش از شهادت در حال نماز و نیایش بودند... یک عده در حال رکوع و سجود بودند... به طور دقیق به یاد ندارم که یک عده چه ذکر را زمزمه می‌کردند. ولی صدای برخی از آنان را که السلام عليك يا ابا عبد الله الحسين (ع)... السلام عليك يا فاطمه الزهرا (س) می‌گفتند خوب به یاد دارم. این جملات را

علیرضا رضوانجو واقعا جوانمرد بود. در دانشگاه شاگرد بنده بود. او در جواب گفت: «آقای شکوری شما چه فکر کرده‌اید؟ گمان کرده‌اید ما برای چه چیزی در کارگاه کار می‌کنیم؟ من هر روز با غسل شهادت به کارگاه می‌آیم». در آن روزها بمباران تبریز شدت یافته بود.

### حاله که این طور پیش‌بینی کرده بودید که کارگاه سرانجام روزی بمباران خواهد شد، هیچ تدابری اتخاذ نکردید؟

چه کار کنیم و چه تدابیری اتخاذ کنیم؟

### در اطراف دانشگاه پدافند ضد هوایی کار گذاشته بودند؟

هوایماهای عراقی از ارتفاع بسیار بالا می‌آمدند و شهر را بمباران می‌کردند، و هیچ کاری از دست پدافندهای موجود ساخته نبود. پدافندها در سطح شهر عمل می‌کردند، ولی هوایماهای عراقی در تیرس آن‌ها نبودند. قدرت دفاعی مان در آن برهه خیلی ضعیف بود.

### از روز ۲۷ دی ماه و چند ساعت قبل از بمباران کارگاه فنی چه خاطراتی به یاد دارید؟

در آخرین روز فعالیت کارگاه فنی، شهید ایرج خلوتی عضو جهاد دانشگاهی بود و کمتر به کارگاه می‌آمد. از سال ۱۳۵۸ به بعد و از روزی که جهاد دانشگاهی تأسیس شد، بایکدیگر دوست صمیمی بودیم. حدود یک ساعت قبل از بمباران کارگاه فنی ایشان در آن شامگاه با ظاهری آراسته به کارگاه آمد. به شوخی به ایشان گفتم: «ایرج جان امروز چی شده خوش تیپ شدی؟».

در گوشه‌ای از کارگاه یک قطعه زیلو و سجاده پهن کرده بودم که من و بچه‌ها همیشه روی آن نماز می‌خواندیم. آقای خلوتی هم رفت وضو گرفت و روی آن زیلو به نماز ایستاد. بچه‌ها بعد از صرف شام قند نداشتند تا جای بنوشند. میزان خلوص بچه‌ها را ملاحظه کنید. اخلاص شرط است. مسئول تدارکات آمد و گفت که چند جبهه قند بزرگ وجود دارد که باید شکسته شود تا بچه‌ها بتوانند با جای بنوشند. قندها را با قندشکن سنگی شکستم و به بچه‌ها دادم. به آن‌ها گفتم که این قندها به ضریح حضرت ابا عبد الله الحسين (ع) متبرک شده است و بفرمایید جای‌تان را با این قند بنوشید. آنگاه بچه‌ها حبه‌های قند متبرک شده را با سلام و صلوات در دهان مبارکشان قرار دادند.

حدود ۱۵ دقیقه قبل از صرف شام و نوشیدن چای برق شهر قطع شده بود. بچه‌ها هنگام قطع برق روی زیلوی نماز نشستند، و دعای توسل خواندند. دیری نپایید که برق شهر وصل شد و بچه‌ها کارشان را شروع کردند. در آن لحظات حساس من هم نماز مانده بود. وقتی نماز شهید ایرج خلوتی تمام شد، من هم رفتم وضو بگیرم تا نماز را بخوانم. در آن لحظه شهید رضوانجو به سراغم آمد و گفت ماشین تراش من خاموش شده و کار نمی‌کند. رفتم نگاه کردم دیدم سیستم ترمز ماشین تراش او از جایگاه اصلی بیرون آمده و کار نمی‌کند. با



روایت تکان دهنده از يك حماسه ماندگار در دانشگاه تبریز در گفت و گو با جانباز دکتر مجید حسینی استاد دانشگاه شهید بهشتی

## شهدای دانشگاه تبریز حماسه ماندگار به یادگار گذاشتند

درآمد

دانشگاه تبریز که پس از دانشگاه تهران دومین دانشگاه معتبر کشور به شمار می آید، در حیات ۶۰ ساله خود فراز و نشیب های زیاد و روزهای تلخ و شیرین بسیاری را به خود دیده است. ولی هیچ کدام آن ها به اندازه قداست و عظمت شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ نبوده است. در آن شامگاه با عروج ۲۲ کبوتر خونین بال به سوی همنشینی با آفریدگار ماندگار، برگ زرینی در تاریخ دانشگاه ورق خورد و نام دانشکده فنی دانشگاه تبریز با صحنه های حماسی و شکوهمند جبهه های دفاع مقدس آمیخته شد. جانباز حادثه مزبور دکتر مجید حسینی در گفت و گو با شاهد یاران خاطرات خود از حماسه ماندگار دانشجویان کارگاه فنی دانشگاه تبریز در شامگاه ۲۷ دی ماه را روایت کرده که با هم می خوانیم:



وقت صنایع خودکفایی سپاه تبریز مسئول مستقیم اداره کارگاه فنی بودند.

### به طور دقیق کار این مجموعه دانشگاهی در چه تاریخی شروع شد؟

عملاً در روز اول دی سال ۱۳۶۵ استارت آغاز به کار کارگاه فنی زده شد. در روزهای نخست آغاز فعالیت کارگاه فنی، افرادی مانند بنده، شهید یعقوب اسماعیل زاده، شهید شیرزاد شریفی، جانباز جمال شکوری برای سایر دانشجویان که هنوز با دستگاه تراش کار نکرده بودند، یک دوره آموزشی چهار روزه دایر کردند. بعد از گذشت حدود چهار روز کار قطعه سازی شروع شد. البته بعد از گذشت سه روز هم در شرح وظایف و فعالیت بچه‌ها سازماندهی به عمل آمد. به طور مثال چون چشمان بنده استکمات داشت، مرا از کار روی دستگاه تراش به کار با دالر گماشتند. لذا در مدت کوتاهی در مسیر تولید «نافی» قرار گرفته بودیم که در شامگاه ۲۷ دی ماه ۱۳۶۵ با این فاجعه مواجه شدیم.

### کارگاه فنی فعالیت دیگری هم داشت؟

معمولاً خمپاره ۶۰ میلیمتری که یک نوع موشک به شمار می‌رود، از چند قطعه ساخته شده است که «نافی» یکی از آن‌هاست. «نافی» تعداد ۲۴ سوراخ دارد، که در کنار ماسوره و چاشنی خمپاره قرار می‌گیرد، و اندازه آن ۱۷ سانتیمتر است و چند نفر برای ساخت این قطعه کار می‌کردند. یک نفر طول نافی را اندازه گیری می‌کرد، یک نفر قطر آن را می‌تراشید. یک نفر هم داخل آن را سوراخ می‌کرد. یک نفر مثل من وظیفه داشت ۲۴ سوراخ در آن به وجود بیاورد. این جمع به چهار گروه برای تولید «نافی» تقسیم شده بودند که هر کدامشان به یک کاری مشغول بودند و آخرین نفری که قطعه را تکمیل می‌کرد من بودم. بعد از این‌که با دستگاه شاپلون ۲۴ سوراخ در نافی به وجود می‌آوردیم، آن را به کارخانه تراکتور سازی می‌فرستادیم.

حال جنگ هستند به مهمات نیاز دارند و دانشجویانی که امکان حضور در جبهه‌ها را ندارند، می‌توانند در این پروژه شرکت نمایند. وقتی به این نوار گوش دادیم احساس وظیفه کردیم. در همان جلسه تعدادی از دانشجویانی که در عملیات «کربلای پنج» مسئولیت فرماندهی برخی از یگان‌ها را داشتند، احساس وظیفه کردند که یک چنین کارگاهی را فعال کنند. در آن جلسه برادری به نام درویش زاده که مسئول صنایع خودکفایی سپاه تبریز بود، در شکل گیری این کارگاه کمک کرد. وقتی کارگاه شکل گرفت یک نوع امتیازاتی هم برای دانشجویان شاغل در آن در نظر گرفته شد. برادران مسئول گفته بودند که هر کس با کارگاه همکاری کند، مدت همکاری او از مدت دو سال خدمت وظیفه‌اش کسر می‌شود. جمع افراد این تشکل در ابتدای آغاز کار حدود ۶۰ تن بود. ولی وقتی اطلاع یافتند که کسر خدمت وجود ندارد، این تشکل با ریزش نیرو مواجه شد، و تعداد نیروهای شاغل به ۳۰ تن تقلیل یافت.

### گرداننده اصلی شکل‌گیری کارگاه فنی در دانشگاه تبریز چه نهادی بود؟

در حقیقت سازمان صنایع خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان با همکاری جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز به توافق رسیدند که کار راه اندازی و مدیریت کارگاه فنی را به عهده بگیرند. یکی از دوستان به نام شهید حسین حسین زاده مدیر هماهنگ کننده این جمع از طرف دانشگاه بود. در آن زمان در انجام وظایف کارگاه فنی، فقط بچه‌های دانشجو نبودند و جمع دیگری هم در کارخانه تراکتور سازی و جمع دیگری در کارخانه ماشین سازی تبریز در زمینه ساخت و تولید قطعات نظامی فعال بودند. وقتی قطعات در کارگاه فنی دانشگاه ساخته می‌شد، به یکی از کارخانه‌های یاد شده ارسال می‌شد، تا آن‌جا مونتاژ نهایی بشود. در حقیقت بخشی از خمپاره ۶۰ میلی می به نام «نافی» را در کارگاه فنی دانشگاه تولید می‌کردیم. آقایان دکتر محمود نظر پور رئیس وقت جهاد دانشگاهی و درویش زاده مسئول

جناب‌عالی یکی از بازماندگان بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز هستید و خاطرات زیادی از این فاجعه دارید. به خصوص از قبل با شهدای این جنایت صدام ارتباط معنوی داشتید...

بنده مجید حسینی و متولد ارومیه هستم که در سال ۱۳۶۳ در رشته شیمی دانشگاه تبریز پذیرفته شدم و در سال ۱۳۶۹ فارغ التحصیل شدم. سپس در سال ۱۳۷۰ به عنوان دانشجوی ارشد پذیرفته شدم و در سال ۱۳۷۳ مدرک دکترا گرفتم. اکنون در دانشگاه شهید بهشتی مشغول تدریس هستم.

### در دوران دبیرستان و دانشگاه و قبل از پیوستن به جمع دانشجویان شهید کارگاه فنی چه نوع فعالیتی داشتید؟

در دوران دبیرستان در ارومیه عضو سپاه دانش آموزی و نیز عضو انجمن اسلامی بودم. سپاه پاسداران ارومیه تشکیلاتی به نام بخش دانش آموزی داشت. چون در آن زمان هنوز بسیج شکل نگرفته بود. وقتی در دانشگاه تبریز پذیرفته شدم، باز به عضویت انجمن اسلامی دانشگاه در آمدم. انجمن اسلامی در آن موقع یک تشکل ولایتمدار بود و در راه دفاع مقدس گام بر می‌داشت. با تعدادی از بچه‌های انجمن مانند شهیدان کریمی وفایی، ایرج خلوتی و محمودی نیا دوست بودم. همچنین با برخی از دانشجویان شهید کارگاه فنی مثل شهید شافعی در دوران عضویت در انجمن اسلامی آشنا شدم. به طور کل با سایر دانشجویان شهید عضو کارگاه فنی در زمان فعالیت در کارگاه آشنا شده بودم. به هر حال فعالیت قبلی‌ام در سپاه دانش آموزی در دبیرستان ارومیه مرا به این سمت کشاند.

### پیوستن شما به جمع دوستان تان در کارگاه فنی به چه شکل بود؟

شهید کریمی وفایی روزی نوار کاست صوتی متعلق به مراسمی را به انجمن اسلامی آورد و از بچه‌ها دعوت کرد به آن سخنرانی گوش دهند. در آن نوار یکی از فرماندهان جنگ در تالار دانشکده فنی سخنرانی کرده بود و بچه‌ها را به همکاری به منظور ساخت مهمات فراخوانده بود. ایشان در آن نوار گفته بود رزمندگانی که در جبهه‌ها در

جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز با همکاری جهاد خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان به توافق رسیدند که کار شکل‌گیری و مدیریت کارگاه فنی را به عهده بگیرند. یکی از دوستان به نام شهید حسین حسین زاده مدیر هماهنگ کننده این جمع از طرف دانشگاه بود

## ❁ گویا فعالیت کارگاه مخفیانه بوده است. این طور نیست؟

شرایط آن زمان که در حال جنگ با دشمن بودیم، اقتضا می کرد این کار به صورت مخفیانه انجام گیرد. می دانید که در آن برهه امکانات و تکنولوژی امروز را نداشتیم. به ما گفته بودند که این کار کاملا محرمانه است و نباید کسی از آن آگاهی پیدا کند. بعد از پایان کلاس های درس دانشگاه، فعالیت کارگاه ساعت ۱۶ شروع می شد، و بچه ها تا حدود ساعت ۲۴ نیمه شب در کارگاه فعالیت می کردند. در صبح روزی که کارگاه در شامگاه آن بمباران شد، بچه ها امتحان داده بودند.

## ❁ در آن روز چه امتحانی داشتید؟

امتحان شیمی داشتیم و به یاد دارم که خیلی خوب جواب ندادم. بچه های دانشجو که ساعت ۱۶ وارد کارگاه می شدند، لباس مخصوص مکانیکی می پوشیدند و فعالیت شان را آغاز می کردند. وقتی کارگاه در نیمه شب تعطیل می شد، بچه ها به وسیله مینی بوس راهی خوابگاه یا خانه های مسکونی خود می شدند. به محض این که روی صندلی مینی بوس قرار می گرفتند، از فرط خستگی به خواب می رفتند. چون روز بعد باید دوباره سر کلاس درس حاضر باشند. وقتی هم وارد اتاق خوابگاه می شدند، هم اتافی های خود را در حال خواب می یافتند. من یک هم اتافی خوبی به نام حسین تمدن داشتیم و هنوز هم او را دوست دارم. چون در خوابگاه خیلی به من کمک می کرد. وقتی وارد اتاق می شدم می دیدم که رخت خواب مرا پهن کرده است. آقای تمدن بعد از فارغ التحصیلی تکنیسین اتاق عمل بیمارستان شهید مطهری ارومیه شد و گمان کنم در حال حاضر بازنشسته شده است.

## ❁ دوستان دانشجویان که در کارگاه برای جبهه فعالیت می کردند چه طیفی بودند؟

شکی نیست که همه دانشجویان از جوانان فداکار و انقلابی بودند. مانند شهیدان علیرضا کریمی وفایی، علی فصیح کجبابادی و دیگران. این دو تن در رشته ریاضی درس می خواندند و بنده در رشته شیمی. ما سه نفر در انجمن اسلامی دانشگاه با همدیگر دوست شده بودیم. اصولا همه دانشجویان با یکدیگر دوست صمیمی بودند. مانند شهید محسن جواهری که آدم شوخ طبع بود. یا شهید علیرضا رضوانجو که تک فرزند پسر خانواده اش بود. به من می گفت: چون تنها پسر خانواده ام هستم به من اجازه اعزام به جبهه را نمی دهند. شهید فصیح کجبابادی قبل از ورود به کارگاه فنی جانباز جبهه های دفاع مقدس بود و در عملیات کربلای چهار، ترکش خمپاره به کمرش اصابت کرده بود. در درون سر شهید کریمی وفایی تا لحظه شهادت در کارگاه فنی گلوله وجود داشت. بعد از شهادت این عزیزان من با تک تک خانواده شان مصاحبه کردم. شهید محسن جواهری در عملیات بیت المقدس از ناحیه قلب هدف گلوله قرار گرفت و مسئولان امداد در جبهه گمان کرده بودند که ایشان به شهادت رسیده و جسدش را به سردخانه انتقال

## وقتی حملات هوایی دشمن بعثی به شهر تبریز شروع می شد، بچه ها در نمازخانه کارگاه جمع می شدند و دعای توسل یا زیارت عاشورا می خواندند. چون عملیات کربلای پنج بادی ماه مصادف بود و ما برای پیروزی رزمندگان در جبهه های رزم دعای توسل می خواندیم

او نماز می خواندند. البته همه بچه ها متدین و رستگار بودند. بچه ها چند دقیقه ای هنگام صرف شام دور هم جمع می شدند و از این فرصت برای رفع خستگی کمی با هم شوخی می کردند. بعد از گذشت مدت کوتاهی از صرف شام، میان بچه های کارگاه و هنگام کار پشت دستگاه های تراش چای توزیع می شد. منظورم از بیان این خاطرات این است که سعی می کردیم از بیشترین زمان برای تولید «نافی» خمپاره استفاده کنیم. یعنی هیچ وقتی را بیهوده هدر نمی دادیم.

## ❁ درباره روند جنگ تحمیلی، میان بچه ها بحث فکری و تبادل نظر هم صورت می گرفت؟

معمولا بحث فکری مان را برای زمانی موقوف می کردیم که با شنیدن صدای آژیر خطر و اعلام وضعیت قرمز برق شهر و به دنبال آن برق کارگاه فنی قطع می شد. وقتی حملات هوایی دشمن بعثی به شهر تبریز شروع می شد، بچه ها در نمازخانه کارگاه جمع می شدند و دعای توسل یا زیارت عاشورا می خواندند. چون عملیات کربلای پنج بادی ماه مصادف بود، ما برای پیروزی رزمندگان در جبهه های رزم دعا می خواندیم. شهید سید محسن جواهری و علیرضا کریمی صدای زیبایی داشتند. در آن شامگاه هم قبل از بمباران کارگاه مراسم دعای توسل برگزار کرده بودیم.

## ❁ امکان دارد کمی درباره لحظات قبل از بمباران کارگاه فنی در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ توضیح دهید؟ آن لحظات بر شما چگونه گذشت؟

قبل از بحث درباره رویدادهای آن شامگاه خونین ابتدا لازم می دانم به یک نکته اشاره کنم. در آن روزها بچه های کارگاه فنی اخبار عملیات کربلای پنج را لحظه به لحظه پیگیری می کردند. حتی برای این که روحیه بگیرند مارش جنگ را به وسیله ضبط صوت در فضای کارگاه پخش می کردند. همیشه احساس می کردند که در حال و فضای جنگ بسر می برند. به یاد دارم که چند شب قبل به بچه ها قول داده بودم که اگر تعداد هواپیماهای ساقط شده عراقی در عملیات کربلای پنج از مرز ۵۰ فروند بگذرد، به بچه ها شیرینی خواهم داد. شب قبل از بمباران شهید علی فصیح کجبابادی به من اصرار کرده بود که شیرینی چه شد. عصر آن روز به مغازه شیرینی فروشی در سه راه آبرسان رفتم و یک جعبه شیرینی کشمشی برای بچه ها خریداری کردم و به کارگاه بازگشتم و میان بچه ها توزیع کردم.

هیچ وقت فراموش نمی کنم که شهید فصیح کجبابادی یک شاخه گل در «نافی» خمپاره گذاشته بود و آن را روی میز کار خود قرار داده بود. شهیدان فصیح کجبابادی و جواهری مسئولان کنترل کیفیت بودند. برای آن دو یک میز در وسط سالن کارگاه گذاشته بودند و قطعات تولید شده را روی آن کنترل می کردند که موشک هواپیماهای عراقی دقیقا روی سرشان فرود آمد. من در آن لحظه کمی از آن دو شهید فاصله داشتم.

شهید بیاضعلی اسدی فرد، در روز قبل از فاجعه صاحب

دادند. ولی روز بعد متوجه شدند که بدن این شهید هنوز گرم است و قلب او کار می کند. قسمت محمد جواهری چنین بود که در کارگاه فنی دانشگاه شهید بشود. شهید دیگری داشتیم که به گمان زیاد سعید امیر خانی بوده باشد. ایشان جانباز و اهل نجف آباد اصفهان بود. با این وصف بچه های شاغل در کارگاه که از میان ۶۰ داوطلب ماندگار شدند، بسیجی و جانباز بودند.

## ❁ آیا در مدت هشت ساعت کار در کارگاه فنی فرصت استراحت و تنفس هم داشتید؟

کارگاه فنی یک بوفه داشت که مسئول آن نیازهای خوراکی و آشامیدنی بچه ها را تأمین می کرد. خانه این شخص که او را حسین آقا صدا می زدیم، در طبقه دوم کارگاه فنی قرار داشت. شهید حسین حسین زاده هم از آشپزخانه بیمارستان امام خمینی (ره) که نزدیک دانشگاه قرار دارد، شام بچه ها را تأمین می کرد. بچه ها فرصت اقامه نماز جماعت را هم نداشتند. هرکدام نمازش را انفرادی می خواند و بیدرنگ پشت دستگاه تراش حاضر می شد. اگر یکی از دانشجویان به پرهیزگاری و رستگاری شهرت داشت، سایر کارکنان شاغل در کارگاه پشت سر



تصاویر شهدای کارگاه فنی که ساختمان آن به موزه تبدیل شده است



و موج شدید انفجار مرا گرفته است، ذهنیت دیگری نداشتم. در آن لحظه تاریخ با روزنه نور سوختن وسایل کارگاه بالای سر شهید امیر خانی که هنوز جان داشت و نفس می کشید رفتم و به او گفتم: آقا بلند شو! من مجروح شده‌ام! چرا روی زمین دراز کشیده‌ای؟ آنگاه به خودم گفتم: نخیر آقا به من کمک نمی کند. جانباز یحیی خلیلی که حدود ده متر از من فاصله داشت، صدای مرا شنید و فریاد کشید: مجید! مجید! بیا پام قطع شده است. ولی من در این ذهنیت بودم که فقط من مجروح شده‌ام و همه دارند فیلم بازی می کنند. چون هرگز احساس تصور دیگری نداشتم.

در آن تاریکی بلند شدم و راه افتادم و نمی دانستم کجا قدم می گذارم. شهید حمید رضا ملکوتی خواه اهل کوهپایه اصفهان کم سن و سال ترین دانشجویان کارگاه و به تازگی ترم اول دانشگاه را آغاز کرده بود. ایشان در وسط کارگاه ایستاده به درجه شهادت رسید. وقتی ملکوتی خواه را ایستاده دیدم به خود گفتم چرا او به کمک یحیی نمی شتابد؟ به سراغ شهید ملکوتی خواه رفتم و به او گفتم آقا این چه کاری است؟ اگر نمی خواهی به یحیی کمک کنی حد اقل بیا به من کمک کن! خدا گواه است که موج انفجار به قدری شدید بود که شهید ملکوتی خواه را به یک دستگاه تراش پرس کرده بود. وقتی به ایشان نزدیک شدم و به او دست زدم ناگهان به زمین افتاد و من به شدت شوکه شدم. آن گاه بیدارنگ به سراغ یحیی خلیلی رفتم. وقتی به او نزدیک شدم، به من گفت آقا کمک کن! پام قطع شده!

با مشاهده این صحنه‌های دلخراش، شروع کردم به خواندن سرود «با نوای کاروان»... جانباز یحیی خلیلی، آن طور که روایت کرده است، در آن لحظه احساس کرده بود که انگار با یک دیوانه رو به رو شده و با خود می گفت که چرا این دیوانه (مجید حسینی) به من کمک نمی کند؟ در آن شرایط من یحیی را رها کردم و او هم از کمک من نا امید شد. هنگامی که خود را از سوراخی به خارج کارگاه رساندم، دیدم مردم زیادی جمع شده‌اند و کار امدادسانی را شروع کرده‌اند. حدود ساعت سه بامداد که روی تخت بیمارستان به هوش آمدم، پرستاران به من گفتند که ساختمان کارگاه فنی بمباران شده و تعدادی از

آن جا بمب کار گذاشته بودند و پس از انفجار بمب او را که مجروح شده بود به وسیله موتورسیکلت به بیمارستان منتقل کردند. من در آن لحظه به یاد خاطرات آقای پازوکی افتادم. چون در دانشگاه نه صدای آژیر قرمز به گوش رسید و نه برق قطع شد، و ناگهان آتش همه جا را فرا گرفت. گمان کنم به مدت چند دقیقه منگ شده بودم و نمی دانستم دچار چه سرنوشتی شده‌ام. ولی تصورم چنین بود که منافقین در کنارم بمب کار گذاشته‌اند. تازمانی که روی تخت بیمارستان به هوش آمدم و احساس کردم از ناحیه کمرم خون جاری است. بدنم در آن فضای بسیار سرد دی ماه عرق کرده بود. در لحظه انفجار به خوبی دیدم که چیزهایی از سقف کارگاه آویزان شده است. ولی تصور نمی کردم که سقف باز شده و آن چیزهای آویزان جز آوار و میله‌های بتنی چیز دیگری نیستند.

در آن لحظه فقط صدای آه و ناله و فریادهای یا حسین و یا ابوالفضل العباس علیهم السلام به گوشم می رسید. همه دانشجویان مظلوم کارگاه در لحظه بمباران شهید نشدند. در آن شامگاه تعدادی شان به درجه شهادت رسیدند. تعدادی از این بندگان خدا از اولین لحظه دچار نقص عضو شدند. شهید سعید امیر خانی اهل خمینی شهر اصفهان که جانباز جهه جنگ بود در کنارم کار می کرد. من با این تصور که فقط خودم مجروح شده‌ام

در آن لحظه فقط صدای آه و ناله و فریادهای یا حسین و یا ابوالفضل العباس به گوشم می رسید. همه دانشجویان مظلوم کارگاه در لحظه بمباران شهید نشدند. در آن شامگاه تعدادی شان به درجه شهادت رسیدند. تعدادی از این بندگان خدا از اولین لحظه دچار نقص عضو شدند

فرزند پسر شده بود، و فرصت نکرد از همسرش در بیمارستان عیادت کند. شهید سید محسن امین جواهری هم به او گیر داده بود که به مناسبت تولد فرزندش باید برای بچه‌ها شیرینی خریداری کند. شهید اسدی فرد از بوفه کارگاه مقداری نوشیدنی خریداری کرد و هنگام صرف شام میان بچه‌ها توزیع کرد. با وجودی که شهید اسدی فرد یک دستگاه بیکان مدل پایین داشت، تصور من این است که ایشان فرصت نکرد از همسرش و فرزند نوزادش در بیمارستان عیادت کند. چون مرتب برق کارگاه قطع و وصل می شد و در فعالیت کارگاه اختلال به وجود می آمد. بعد از صرف شام که بچه‌ها کنار دستگاه‌های تراشکاری خود قرار گرفتند و برای آن‌ها چای آوردند، دیدیدند قند ندارند. آقای حسین زاده گفت من می‌روم از خوابگاه قدس در کنار بیمارستان امام (ره) قند تهیه کنم. میان بیمارستان و دانشگاه دیواری وجود دارد که در لحظه بمباران دانشگاه به این دیوار هم بمبی اصابت کرد.

در آن میان شهید ایرج خلوتی به شهید حسین زاده گفت که شما فردا امتحان دارید و من می‌روم قند تهیه کنم. شهید خلوتی چند روز قبل از بمباران دانشگاه بورسیه تحصیلی در خارج از کشور گرفته بود و در آن شامگاه اتفاقی در کارگاه حاضر شده بود. ایشان یکی از اعضای گروه پژوهشی جهاد دانشگاهی بود و در رشته کشاورزی تحصیل می کرد. جانباز یحیی خلیلی نقل کرده که شهید ایرج خلوتی در لحظه فرود بمب در حال نماز بوده است که در آن حادثه سرش از بدنش جدا شده است و سر او را فردای آن روز در میان آوارها یافتند.

به هر حال از قند خبری نشد و بچه‌ها بدون قند چای نوشیدند. معمولاً بچه‌ها پس از نوشیدن چای، لیوان‌های خود را روی میز کنترل قرار می دادند تا حسین آقا ابدارچی بباید و آن‌ها را جمع آوری کند. هر کدام از بچه‌ها خدمتگذار خود بود و دوست نداشت کسی به او خدمت کند. وقتی از میز کنترل کیفیت جدا شدم و پشت دستگاه دلم مخصوص خود قرار گرفتم، شهید شیرزاد شریفی در کنارم قرار داشت و به جوشکاری مشغول بود. به او گفتم آقای شریفی طوری بنشین تا نور جوشکاری به چشمم برخورد نکند. در آن لحظه شهید اخترشمار هم که از کنارمان می گذشت از او خواستم مته سوراخ کردن نافی را تیز کند. ایشان مانند شهید یعقوب اسماعیلی از نیروهای آموزشی کارگاه فنی بود.

دیری نپایید که همه جا را آتش فرا گرفت. تصور کنید که در آن لحظه با نقطه فرود موشک حدود شش متر فاصله داشتم. در کارگاه پنج ستون بتنی وجود داشت که من در کنار ستون سوم که در وسط سایر ستون‌ها قرار داشت، مشغول کار با دلم بودم. تصور اول من چنین بود که در کنارم بمب کار گذاشته‌اند. چرا چنین تصور کردم؟ چون در یک چشم به هم زدن همه جا نورانی شد و باد شدیدی مرا به فاصله چهار متری پرت کرد وزیر یکی از دستگاه‌های تراش قرار گرفتم. شب قبل از حادثه یک هم اتاقی به نام پازوکی داشتم. او تعریف کرده بود که هنگام خرید بلیت مسافرتی از ترمینال غرب تهران، منافقین در



زاده و آقای علی حسین دوستدار کار تدوین زندگینامه شهدای فاجعه ۲۷ دی ماه و خانواده‌های آنان را آغاز کردیم. در حقیقت یک مجموعه اسناد و اطلاعاتی را جمع آوری کردیم و از آن فیلمی ساخته شد که در اولین سالگرد یادبود شهادت عزیزان دانشجوی دانشگاه به نمایش گذاشته شد.

به طور مثال برای ثبت زندگینامه شهید محسن محمدی غریبانی که تک فرزند خانواده بود به کرمانشاه رفتیم. شهادت ایشان برای خانواده‌اش خیلی دردناک بود. مادرش را دیدیم که سسکته مغزی کرده بود. پدرش از فرط ناراحتی توانش را از دست داده و لنگان راه می‌رفت. موهای سر و صورت پدر بعد از گذشت چند ماه از شهادت فرزند سفید شده بود. در حالی که وقتی آلوم عکس این پدر و فرزند را به ما نشان دادند، یک تار موی سفید در سر پدرش وجود نداشت. از پدر شهید پرسیدم که این عکس به چه تاریخی تعلق دارد؟ گفت که به ۹ ماه پیش تعلق دارد. در واقع من در شب ملاقات با این خانواده از فرط ناراحتی نتوانستم به خواب بروم. بینید بعد از گذشت ۹ ماه یک تار موی سیاه در سر پدر شهید نمانده بود. آن صحنه مرا به یاد فاجعه کربلا انداخت که حضرت زینب (س) بعد از شهادت برادرش امام حسین (ع) و سایر خاندان اهل بیت چه فشارهایی را متحمل شده بود. روایت شده موهای سر حضرت زینب (س) در همان ظهر عاشورا سفید شد. البته علم نمی‌تواند این مسئله را ثابت کند ولی این یک واقعیت.

خاطره دیگر این است که هنگام برگزاری سومین یادواره شهدای کارگاه فنی به دانشگاه تبریز رفته و یکی از شب‌ها را در کنار بستگان شهیدان غریبانی و مهدی امیر کاظمی در خوابگاه اساتید گذارندم. مهدی امیر کاظمی فرزند شهید جبهه‌ای هم بود که پدر و پسر را در کنار هم به خاک سپردند. بستگان این دو شهید خاطرات چگونگی خاکسپاری فرزندان‌شان را برای یکدیگر بازگو می‌کردند. برادر شهید امیر کاظمی روایت کرد که وقتی می‌خواستند پیکر برادرش را دفن کنند، درون کفن او یک دست اضافه یافتند. در انگشت دست بریده هم یک حلقه انگشتی وجود داشت که آن را بیرون آوردند و نگه داشتند و دست

### ❁ گویا عراقی‌ها می‌خواستند به شما خیر مقدم بگویند...

شاید این طور باشد... چون من صحنه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز را دیده‌ام، در ارومیه ترسیده بودم. ولی خانواده‌ام که ساکن ارومیه بودند و بمباران ندیده بودند، انگار بی تفاوت بودند. در آن هنگام دو تن از برادرانم در جبهه بودند و برای آمدن به ارومیه لازم بود از تبریز بگذرند. در تبریز اطلاع پیدا کردند که برادرشان مجید معجروح شده است. به یکدیگر گفتند که ما چند بار به جبهه رفتیم و هیچ آسیبی به ما نرسید، ولی مجید در تبریز زخمی شد. به یاد دارم وقتی یحیی برادر کوچکترم به ارومیه رسید مرا در آغوش گرفت و به شدت بوسید و گفت: «بین داداش ما لیاقتش را نداشتیم و تو داشتی». وقتی بمباران‌های ارومیه شروع شد، چند خانه مسکونی نزدیک خانه‌مان هدف قرار گرفتند. تا جایی که شیشه‌های منزل مسکونی ما هم از شدت موج انفجار شکست.

### ❁ گویا بعد از مرخصی از بیمارستان یک سری کارهای فرهنگی برای خانواده‌های شهدای ۲۷ دی ماه انجام دادید. کمی هم در این باره توضیح دهید...

بعد از گذشت یک ماه که از بیمارستان مرخص شدم، حال هوای درس خواندن نداشتم و حدود یکسال ترک تحصیل کردم. در آن مدت پس از بازگشت از ارومیه با همکاری تعدادی از بازماندگان حادثه بمباران یکسری کارهای انقلابی انجام دادم. از جمله تلاش برای معرفی و زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدای عزیز بمباران کارگاه فنی. هر وقت عکس شهدای همدانشگاهی‌ام را می‌دیدم، به خصوص شهیدان علیرضا رضوانجو و یعقوب اسماعیلی واقعا تحت تأثیر قرار می‌گرفتم. اصولا چهره آن دو را همیشه در ذهنم مجسم کرده‌ام. خب در آن مدت خبرنگاران گوناگون از تهران به تبریز می‌آمدند و درباره حادثه بمباران کارگاه فنی گزارش تهیه می‌کردند. در آن موقع دانشگاه تبریز هم بودجه‌ای در اختیار جهاد دانشگاهی قرار داد و بنده و با همکاری شهید حسین

دانشجویان شهید و معجروح شده‌اند. خب وقتی به هوش آمدم و صحنه‌های چند ساعت پیش کارگاه را در ذهنم مرور کردم به شدت ناراحت شدم.

آقای حسین تمدن هم‌اتاقی من در خوابگاه دانشگاه، در آن شب طبق معمول تشک مرا پهن و آماده کرد و در تشک خودش خوابید و صبح که برای نماز از خواب بیدار شد، مرا نیافت. از طرف دیگر دانشگاه به وسیله بلندگو اعلام کرد که دانشگاه به علت بمباران دیشب کارگاه فنی تعطیل شده است. خوابگاه من در منطقه خانه سازی قرار داشت و فاصله آن تا دانشگاه حدود ۱۲ کیلومتر بود. حسین تمدن وقتی از خواب بیدار شد و مرا نیافت تصمیم گرفت به سراغ من به دانشگاه بیاید. ایشان بعد از بازدید از کارگاه فنی بمباران شده به سراغ من به بیمارستان سینا آمد.

### ❁ گویا فعالیت کارگاه فنی قبل از بمباران توسط عوامل ستون پنجم به رژیم بعثی عراق گزارش شده بود...

احتمال حضور عوامل ستون پنجم برای شناسایی فعالیت کارگاه فنی خیلی زیاد است. امیدوارم حدسم واقعیت داشته باشد. در این خصوص به یک نفر خیلی مشکوک شدم. آن آقای مظنون در آن شامگاه به کارگاه نیامد. من دقیق نمی‌دانم که ایشان به هواپیماهای عراقی گرا داده یا نداده است. ولی به طور مشخص چهره و مشخصات او به طیف دانشجویان انقلابی دانشگاه نمی‌خورد. بعد از بمباران به طور اتفاقی به سراغ یکی از دوستان رفته که فرد مظنون هم‌اتاقی آن‌ها بود. دیدم در اتاق‌شان تبتک و برخی از وسایل موسیقی وجود دارد. در آن برهه داشتن چنین وسایلی کار ناپسند بود. کمی تو فکر فرو رفته که این آقا چرا در آن شب به کارگاه نیامد. تصور کنید که موشک سقف ۸۰ سانتیمتری کارگاه را سوراخ کند و با دقت وسط کارگاه فرود آید و این همه افراد را شهید و زخمی کند. این نشان می‌دهد که موشک عراقی‌ها قدرت هدف گیری و تخریب زیادی داشته است. البته بعد از مرخصی از بیمارستان برای مدتی به ارومیه رفته. ارومیه تا آن زمان هنوز بمباران نشده بود. وقتی در ارومیه مستقر شدم، بمباران‌های رژیم بعثی عراق در این شهر هم شروع شد.

به طور مثال برای ثبت زندگینامه شهید محسن محمدی غریبانی که تک فرزند خانواده بود به کرمانشاه رفتیم. شهادت ایشان برای خانواده‌اش خیلی سوزناک بود. مادرش را دیدیم که سسکته مغزی کرده بود. پدرش از فرط ناراحتی توانش را از دست داده و لنگان راه می‌رفت.

در سال‌های اخیر که گرفتار مشکلات دنیوی شده‌ام این عزیزان را در خواب هم نمی‌بینم.

### دکتر کمی از خودتان و خانواده‌تان توضیح دهید.

من در يك خانواده مذهبی بزرگ شدم. پدر بزرگ شخصیت روحانی با لباس شخصی داشت. به همین دلیل مردم شهر ارومیه او را ملا می‌نامیدند. در زادگاه خود در محله عسگرخان يك هیئت خانوادگی داشتیم و اهل عزاداری برای امام حسین (ع) بودیم. پدر و پدر بزرگ همیشه به خصوص در ایام دهه عاشورا در مسجد و حسینیه محل حضور داشتند. در روزهای آغاز انقلاب اسلامی پدرم در همان محله مغازه بستنی فروشی داشت و بالطبع نوشابه‌های تگری به مردم عرضه می‌کرد. به یاد دارم که دو برادر شهید مهدی و حمید باکری و نیز عبدالعلی زاده وزیر سابق مسکن از ساکنان محله‌مان بودند. آقایان یاد شده بعد از پایان ورزش والیبال به مغازه پدرم می‌آمدند و نوشابه خنک خریداری می‌کردند. سپس مغازه پدرم از سال ۱۳۵۶ به پایگاه حرکت‌های انقلابی تبدیل شد. انقلابیون به بهانه صرف بستنی دورهم جمع می‌شدند و به بحث‌های سیاسی می‌پرداختند. به همین دلیل ساواک پدرم را چند روزی بازداشت کرد و تحت بازجویی قرار داد. برادر بزرگترم يك روحانی است و دبیر نهادهای رهبری در شمال غرب کشور می‌باشد. ایشان در اوایل انقلاب بچه‌های انقلابی را به خانه دعوت می‌کرد و برای آنان جلسات بحث درباره فرآیند انقلاب تشکیل می‌داد. در اواخر سال ۱۳۵۷ پدرم در راستای همسویی با انقلاب، يك قطعه فرش خانه را فروخت و با پول آن اسلحه خریداری کرد. چون آیت الله حسینی روحانی سرشناس ارومیه به انقلابیون ارومیه توصیه کرده بود که برای رویارویی احتمالی با عوامل رژیم شاه اسلحه تهیه کنند. به یاد دارم که در مهرماه سال ۱۳۵۷ روزی پدرم با يك قبضه کلاشینکف وارد خانه شد. افزون بر اینکه در حادثه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز مورد اصابت ترکش قرار گرفتم، دو تن از برادران خویش هم جانباز دفاع مقدس هستند. ■

اگر از روز اول به من خبر داده بودند که فرزندم شهید شده است خیلی تسکین پیدا می‌کردم. چون در ابتدا فکر کردم که پسرم فوت کرده واز این نظر ناراحت شدم... جانبازان این حادثه هم مظلوم واقع شده‌اند... یکی از جانبازان بمباران کارگاه فنی من هستم. با وجودی که چهار تن از فرماندهان صنایع خودکفایی سپاه پاسداران در آن موقع گواهی دادند که من در حادثه بمباران دانشگاه تبریز مجروح و موجی شده‌ام تاکنون هیچ نهادی این پرونده را تأیید نکرده است. چون صنایع خودکفایی منحل شده است. از نظر حقوقی به داشتن چنین پرونده‌ای نیاز ندارم و آن را بایگانی کرده‌ام. زیرا به دنبال امتیازات مادی نیستم. ولی از این مسئله ناراحت هستم که چرا شهدای ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۶۵ را شهید درجه دو حساب کرده‌اند. من در سخنانی در مراسم اولین یادواره این شهیدان که در دانشگاه تبریز برگزار شد اعلام کردم که شهدای این واقعه بالاتر از شهدای درجه یک هستند. به طور تأکید صرف نظر از امتیازات شخصی، جانبازان این واقعه هم مظلوم واقع شده‌اند. چون شهدا و جانبازان شاغل در کارگاه فنی برای پیشبرد اهداف دفاع مقدس از هیچ فرصتی دریغ نکردند. حتی روزهای جمعه هم بر سر سرکار می‌رفتند. روزهای جمعه تا ساعت ۱۴ کار می‌کردند و بعد از آن از مجروحان جنگی بستری در بیمارستان امام عیادت می‌کردند. به نیازهای آنان رسیدگی می‌کردند و غذا در دهان مجروحان می‌گذاشتند.

### آیا تابحال شده که برخی از شهدا به خواب شما بیایند؟

آری، چند مورد برخی از شهدا را در خواب دیده‌ام. در نخستین سال بعد از فاجعه بمباران، شبی شهید سید محسن امین جواهری را در خواب دیدم که در کارگاه فنی با چهره‌ای خندان سرگرم جابجایی کتاب بود. به دست راست او نگاه کردم که چند حلقه مانند انگور در آن وجود داشت. پرسیدم این حلقه‌ها چیست؟ گفت اینها تزئیناتی هستند. همچنین چند بار شهیدان هاشم اختر شمار و مهدی امیر کاظمی را در خواب دیدم که رگ و راست به من گفتند ما اکنون فارغ التحصیل شده‌ایم. البته

## مادر شهید فؤاد الدین محمودی گفت: به ما اعلام کردند که بخاری کارگاه فنی آتش گرفته و فرزندم بر اثر آتش سوزی فوت کرده و من خیلی ناراحت شدم. اگر از روز اول به من خبر داده بودند که فرزندم شهید شده خیلی تسکین پیدا می‌کردم

بریده را با پیکر مهدی امیر کاظمی به خاک سپردند. در آن لحظه پدر شهید غریبانی را دیدم که با دقت به سخنان برادر شهید امیر کاظمی گوش می‌دهد، ایشان به شدت گریست و در جواب گفت: «آن دست پسر من است. هنگامی که می‌خواستیم محسن را دفن کنیم يك دست نداشت». سپس پدر شهید غریبانی در پایان مراسم به همراه برادر شهید امیر کاظمی عازم سزووار شد تا انگشت یگانه پسرش را دریافت کند. با این وصف آیا امکان دارد این صحنه‌ها را فراموش کرد؟

برای ملاقات با خانواده شهید حمید رضا ملکوتی خواه به اصفهان رفتیم. برای دیدن پدر و مادر شهید لازم بود ابتدا به شهرستان کوهپایه و از آن‌جا به روستای حسین آباد زادگاه شهید در فاصله پنج کیلومتری برویم. در آن روستا فقط هشت خانوار زندگی می‌کردند که شهید ملکوتی خواه یگانه شهید این روستا بود. صحبت‌های بستگان شهید خیلی ناراحت کننده بود که ما را اندوهگین کرد. دایی شهید که از زندگی روستائیان آن‌جا تعریف می‌کرد، چنین گفت: «این روستا فقط يك نفر تحصیل کرده داشت که او هم در بمباران دانشگاه تبریز در دی‌ماه سال ۱۳۶۵ به شهادت رسید. این شهید در دوران کودکی برای رفتن به مدرسه روزانه به مسافت ۱۰ کیلومتر پیاده روی می‌کرده است. چون فاصله مدرسه تا روستا خیلی زیاد بوده است. یعنی مسافت روستای زادگاه شهید تا شهرستان کوهپایه حدود پنج کیلومتر است و بوسیله مینی بوس به مدرسه استایلشن ابتدایی و دبیرستان می‌رفته است». ملاحظه کنید، شهید ملکوتی خواه بعد از این همه زحمات طاقت فرسا در ترم اول تحصیلی دانشگاه تبریز به شهادت رسید. وقتی انسان این روایات را می‌شنود، واقعا به مظلومیت شهدای دانشگاه تبریز پی می‌برد. من معتقدم که شهدای بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز خیلی مظلوم واقع شده‌اند. این شهدا را مانند شهدای بمباران‌های هوایی به شمار آورده‌اند.

مادر شهید فؤاد الدین محمودی اهل سیرجان شاعر بود. وقتی به ملاقات ایشان رفتیم، با زبان شعر با ما صحبت کرد و گفت که در روزهای اول نمی‌دانستم فرزندم شهید شده است. به ما اعلام کردند که بخاری کارگاه فنی آتش گرفته و بدن فؤاد الدین کمی سوخته است. به او گفتم شاید نخوابیده بودند شما را شوکه کنند. در جواب گفت



مراسم گیلاران قهور شهدا در ساختمان یادبود شهدای دانشگاه تبریز



ناگفته‌های فاجعه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز در ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ در گفت و گو با جانباز مهندس محمد منافی فرتوت از بازماندگان حادثه

## دانشجویان مشتاقانه پا در راه قافله عشق نهادند

درآمد

مهندس محمد منافی فرتوت، یکی از بازماندگان فاجعه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ کارگاه فنی دانشگاه تبریز در اوایل همان سال در دانشکده نقشه برداری دانشگاه قبول شد و فعالیت خود را در انجمن اسلامی آغاز کرد. در پی انتشار آگهی دعوت ستاد پشتیبانی از جنگ جهاد دانشگاهی برای ثبت نام از داوطلبان اشتغال در کارگاه فنی مهمات سازی، بی درنگ به جمع مشتاقان خدمت به جبهه و جنگ پیوست. منافی گفته است که به دلیل گرفتاری‌های زندگی دستش از جبهه و جنگ کوتاه بود، این فرصت را در همکاری با ستاد پشتیبانی از جنگ یافت. او در گفت و گو با شاهد یاران ابراز عقیده کرده که این آگهی برای تعدادی از دانشجویانی که مشتاقانه پا در راه قافله عشق نهادند، پیام خاصی به همراه داشت که با گفتن یا علی مدد آستین‌ها را بالا زدند و کار ساخت مهمات را شروع کردند. مهندس منافی در این گفت و گو جزئیات و ناگفته‌های این فاجعه را بازگو کرده است:

مهمات سازی حدود ۴۰۰ نفر ثبت نام کردند و این تعداد کم کم ریزش کرد. بفرمایید که ملاک انتخاب دانشجویان برای اشتغال در کارگاه فنی مهمات سازی چه بوده است؟

به نظر می‌رسد دانشجویانی که ثبت نام کردند، این فکر به ذهن‌شان نرسیده بود که با اشتغال داوطلبانه در کارگاه فنی وقت‌شان به این اندازه پر می‌شود. چون ما افزون بر ساعات تحصیلی صبحگاهی، از ساعت ۱۶ عصر تا ساعت ۲۴ نیمه شب هم در کارگاه فنی کار می‌کردیم. لذا اغلب بچه‌ها به این دلیل اعلام انصراف دادند. از طرف دیگر مسئولین دانشکده‌ها معتقد بودند که رشته‌های تحصیلی دانشجویان که برای همکاری با کارگاه فنی ثبت نام کرده‌اند رشته‌های مهمی هستند و نباید از آن‌ها عقب بمانند. به گمان زیاد مهمترین عامل گزینش دانشجو برای اشتغال در کارگاه فنی رشته مکانیک تخصصی آن‌ها بوده است. در نهایت من بر این باورم که تأسیس کارگاه فنی برای سرنوشت عده خاصی، رقم خورده بود. هر کسی که محرم این محفل نبود به بهانه‌ای از آن جدا شد. ناخالصی‌ها باید جدا می‌شدند و جدا شدند. هر روز کسی به بهانه‌ای می‌آمد و اعلام انصراف می‌داد. یکی به بهانه سنگینی درس و دیگری با بهانه سر و صدای زیاد. خلاصه رفتنی‌ها و جمع خالص‌ها رفتند و من ناخالص هم زنده ماندم. اگر بخواهم در وصف گروهی که مانده بودند، سخن بگویم، به طور یقین ره به خطا پیموده‌ام. چرا که نه من در مقامی هستم که از آن عزیزان به نیکی یاد کنم، و نه کلمات و قلم توان آن را دارد.

**مختصری اخلاق، روحیه و میزان تعهد دانشجویان شهیدی را که در کنار آن‌ها در کارگاه فنی کار می‌کردید بازگو کنید...**

کردیم و فعالیت‌مان را همگام با دانشجویان رشته فنی در کارگاه فنی آغاز کردیم. این مجموعه خیلی سریع شکل گرفت و کار تولید کمتر از دو هفته به مرحله بهره برداری رسید.

**زمانی که این پروژه به مورد اجرا گذاشته شد، حدود شش سال از جنگ گذشته بود. به نظر شما چرا اجرای چنین طرح حیاتی زودتر به ذهن مسئولان مربوطه نرسیده بود؟**

گمان کنم که ذخایر مهمات و جنگ افزار به اندازه کافی در سال‌های اولیه جنگ وجود داشت. ولی به مرور زمان وقتی تحریم‌های کشورمان تشدید شد، ایران نمی‌توانست مهمات جنگی را به آسانی خریداری کند. دوستان نظامی نقل کرده‌اند که حتی مقادیری سیم خاردار را که از لهستان خریداری کرده بودیم و قرار بود از خاک شوروی سابق وارد ایران شود، مسکو اجازه ورود این کالا را نداد. مقامات شوروی ادعا کرده بودند که این کالا کاربرد نظامی دارد و انتقال آن به ایران ممنوع است. در حالی که خودشان انواع هواپیما و تجهیزات پیشرفته نظامی در اختیار صدام قرار می‌دادند. لذا در سال‌های اخیر هم مهمات ته کشیده بود و هم خارجی‌ها چیزی به ما نمی‌فروختند. با این وصف در سال‌های آخر جنگ سعی کردیم برخی از مهمات را که توانایی ساخت آن‌ها را داریم، به طور مستقیم در داخل تولید کنیم. این نیاز در اوایل جنگ احساس نمی‌شد ولی در اواخر احساس کردیم که باید آستین‌ها را بالا بزنیم و کار مهمات سازی را شروع کنیم. در آن برهه در جبهه‌های جنگ هم مشخص شده بود که در آستانه کمبود مهمات قرار گرفته‌ایم و رزمندگان سعی می‌کردند در مصرف مهمات صرفه جویی کنند.

**اشاره کردید که در آغاز کار اجرای طرح**

**دلایل انتخاب دانشگاه تبریز برای ساخت مهمات چه بوده است؟ وجود استعداد و روحیه انقلابی در دانشجویان چه نقشی در این گرایش داشته است؟**

مهمترین دلایل انتخاب دانشگاه تبریز برای کمک به ساخت مهمات نظامی به منظور پشتیبانی از جبهه وجود ابزار آلات تراشکاری در دانشگاه و در هنرستان وحدت تبریز و نیز وجود استعداد و توانایی در دانشجویان دانشگاه به منظور تولید برخی از تسلیحات به خصوص قطعات گلوله خمپاره بوده است. در تبریز افزون بر دانشگاه، هنرستان وحدت هم به خاطر داشتن ست کامل ابزار آلات تراشکاری در این امر کمک می‌کرده است. دانشجویان و پژوهشگران این دو مرکز همچون سایر دانشجویان مراکز علمی سرتاسر کشور روحیه خوب و عالی برای کمک به جبهه‌ها داشتند. من بر این باورم که خدمت به جبهه و جنگ به دانشگاه تبریز محدود نبود و سایر دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور که از چنین امکاناتی برخوردار بودند، دانشجویان آن‌ها داوطلبانه به ساخت مهمات جنگی اقدام می‌کرده‌اند.

**نحوه پذیرش دانشجویان برای شرکت در ساخت مهمات چگونه بود؟**

در حقیقت قبل از اجرای پروژه کارگاه فنی، برخی از مسئولان دانشگاه به صنایع خودکفایی سپاه پاسداران تبریز پیشنهاد کردند که دانشگاه استعداد کافی برای ساخت انواع گلوله‌های خمپاره را دارد. بعد که توافق‌های اولیه حاصل شد، جهاد دانشگاهی برای جذب دانشجویان داوطلب آگهی منتشر کرد و از دانشجویان آماده همکاری ثبت نام به عمل آورد. به یاد دارم در روزهای نخست حدود ۴۰۰ دانشجوی داوطلب ثبت نام کردند. ولی نظر به این که رشته اغلب دانشجویان مکانیک نبود، از میان این تعداد فقط دانشجویان فنی گزینش و دعوت به همکاری شدند. فقط من و یکی از دوستان شهیدم حسین رضا پور که رشته تحصیلی‌مان نقشه برداری بود گزینش شدیم و بی‌درنگ در یک دوره آموزشی کوتاه مدت شرکت

**تأسیس کارگاه فنی برای سرنوشت عده خاصی، رقم خورده بود. هر کسی که محرم این محفل نبود به بهانه‌ای از آن جدا شد. ناخالصی‌ها باید جدایی شدند و جدا شدند. هر روز کسی به بهانه‌ای می‌آمد و اعلام انصراف می‌داد. خلاصه رفتنی‌ها و جمع خالص‌ها رفتند و من ناخالص هم زنده ماندم**



پدرش شهید هاشم اختر شمار  
تعریف کرده هنگامی که به پسر  
در بیمارستان رسیدگی می‌کردم  
دستانم با خون بدن او آغشته شد.  
وقتی رفتم دستانم را شستم، هاشم  
از من پرسید پدر چرا دستانت را  
شستی؟ مگر نمی‌دانی خون شهید  
پاک است؟



حق و حقیقت باشد.

با توصیفات که اشاره کردید آیا شما و سایر دانشجویان شاغل در کارگاه فنی پیش‌بینی کرده بودید که عاقبت کارتان شهادت یا جانبازی است؟

به احتمال زیاد در عالم معنی این‌گونه به بچه‌ها الهام شده بود که عاقبت کارشان شهادت است. واقعا مسیر شهادت را جستجو و دنبال می‌کردند. تعدادی از این شهیدا که سالم از جبهه برگشته بودند، فعالیت در کارگاه فنی را آگاهانه و شاید به قصد شهادت پذیرفته بودند. شهید حسین رضا پور با این‌که در چند نوبت در عملیات‌های مختلف برون مرزی در داخل خاک عراق شرکت کرد و حماسه‌های کم نظیر آفرید... باز دلش برای رفتن به جبهه پرکشیده بود. با خودش خاطره‌ها داشت و غم فراق یاران بر دلش سنگینی می‌کرد... این همه غم تنهایی را به تنهایی بر دوش می‌کشید. ولی گویی در این غم آخر هم توانش را از دست داده بود... روز شهادت ایشان مصادف بود با آوردن جنازه شهید حسن کربلانی، و این خبر عالم درون شهید رضا پور را به هم زده بود. گویی توان حرف زدن را هم از او گرفته بود. یا شاید از جانبازی آخر شب خبر می‌داد که این‌گونه سر در گریبان داشت و در عالم درونش سیر می‌کرد.

در آن شامگاه قبل از بمباران کارگاه فنی کجا حضور داشتید و چه لحظاتی بر شما گذشت؟

در لحظات قبل از بمباران که برق شهر قطع شده بود، بچه‌ها دور هم نماز جماعت خواندند و بعد از آن شام صرف کردند. سپس به برپایی مراسم راز و نیاز و نیایش به درگاه خدای یکتا و قرائت دعای توسل پرداختند. بعد از پایان مراسم که برق شهر وصل شد، هر کدام از بچه‌ها به سمت دستگاه‌های تراشکاری خود رفتند و آن‌ها را روشن و روغن کاری کردند. ده دقیقه نگذشت که دانشگاه تبریز توسط دشمن بعثی هدف سه موشک هوا به زمین قرار گرفت. نور اولین موشکی را که جلوی دانشکده کشاورزی فرود آمد با

به جبهه را به او نمی‌دادند. همیشه ناراحت و دلگیر بود که چرا نمی‌توانم در جبهه شرکت کنم. خب دانشجویانی که به جبهه نرفته بودند و آروز داشتند به نوعی به دفاع مقدس خدمت کنند، کار مهمات سازی برای جبهه در کارگاه فنی دانشگاه را بهترین فرصت برای برآوردن آرزوی خود یافتند.

شهید هاشم اختر شمار بعد از حادثه بمباران دانشگاه دو سه روز زنده ماند و چون بدنش خیلی آسیب دیده بود اطمینان داشت که به زودی شهید می‌شود. پدرش تعریف کرده هنگامی که به پسر در بیمارستان رسیدگی می‌کردم دستانم با خون بدن او آغشته شد. وقتی رفتم دستانم را شستم، هاشم از من پرسید پدر چرا دستانت را شستی؟ مگر نمی‌دانی خون شهید پاک است؟ در تحت بیمارستان از هاشم اختر شمار پرسیدند پس از درمان و مرخصی از بیمارستان چه کار خواهید کرد؟ او در جواب گفت که به جبهه خواهد رفت. در پاسخ به پرسش‌تان می‌خواهم بگویم که دانشجویان شاغل در کارگاه فنی از چنین روحیاتی برخوردار بودند.

جمعی که در کارگاه فنی حضور داشتند از بهترین و دلسوزترین جوانان این سرزمین بودند. انسان‌های والایی بودند که به واژه‌هایی چون صفا و صمیمیت، ایثار و عشق به معبود و نوع دوستی روحی تازه بخشیده بودند... تعدادی از این عزیزان غم جبهه را در دل‌های خود داشتند... این واژه‌ها در میان این جمع مفهوم پیدا کرده بود. سنگر نشینان دفاع مقدس بودند... از سلحشوران و حماسه آفرینان میدان نبرد بودند... از جبهه و جنگ و شهادت یاران، یادگارها و خاطره‌ها با خود داشتند... نشان‌ها بر تن داشتند... آمده بودند تا به سر منزل عشق راه میان بری بزنند... اهل استراحت نبودند... دلشان نمی‌آمد که رزمندگان مشغول باشند و اینها فارغ و آسوده خیال. لذا با دیدن آگهی اینگونه شتافتند! مثل شهید کریم وفایی پور که در یکی از عملیات‌های جبهه جنوب در محاصره تانک‌های دشمن قرار گرفت و تا مرز شهادت پیش رفت و به طور معجزه آسا نجات یافت تا در زمانی دیگر و در مکانی دیگر باشم وجودش روشنگر راه

از خصوصیات برجسته بچه‌های شاغل در کارگاه فنی این است که همگی شان از بچه‌های جبهه و جنگ بودند. در مقالاتی که در تعریف این شهیدا نوشتم به این نکته اشاره کردم که همه این عزیزان چند سالی از عمر گران‌شان را در جبهه‌های نبرد با دشمن متجاوز گذرانده‌اند. آنان چند صباحی را برای استراحت در میان خانواده‌شان از جبهه مرخصی گرفته بودند. اصولا سرانجام این مسیر را خوب شناخته بودند، و داوطلبانه در این مسیر گام نهادند. همه‌ی بچه‌ها افراد خالص، سالم و برگزیده بودند. برخی از آن‌ها حتی در حین تحصیل در دانشگاه به نوعی با جبهه در ارتباط بودند. شهید علیرضا کریمی وفایی پور چند بار به جبهه رفت و در یکی از عملیات‌های جبهه جنوب ترکش به پیشانی او اصابت کرد. این شهید عزیز در عملیاتی که مجروح شد نیروهای عراقی پاتک زدند و پیشروی کردند و به گمان این‌که وفایی پور شهید شده پیکر او را در بیابان رها کردند. دو روز بعد که نیروهای ایرانی به عراقی‌ها یورش بردند و منطقه را آزاد کردند، پیکر نیمه جان شهید علیرضا وفایی پور را یافتند و به گمان این‌که شهید شده به سردخانه انتقال دادند. مأموران سردخانه پس از گذشت چند ساعت متوجه شدند کیسه نایلونی که علیرضا را در آن پیچیده بودند بخار کرده و این نشان داد که او هنوز زنده است. بلافاصله او را نزدیکترین بیمارستان انتقال و تحت درمان قرار دادند و سپس به تبریز منتقل کردند. منظورم از بازگویی این خاطرات این است که اغلب بچه‌های شهید و جانباز شاغل در کارگاه فنی مهمات سازی اهل جبهه و جنگ بودند. بجز تخصص و تعهد هیچ معیار دیگری برای گزینش آن‌ها وجود نداشت. از لحاظ درسی نمرات‌شان هم خیلی بالا بود. مثلا شهید حسین شیرین سرنده همدوره دبیرستانی‌ام یکی از دانش‌آموزان باهوش و با استعداد دبیرستان بود. وقتی مسائل ریاضی را حل می‌کرد، اساتید باورش را نمی‌شد و گاهی در برابر دیدگان آنها مسائل درسی را حل می‌کرد. همچنین شهید علیرضا رضوانجو تک فرزند پسر خانواده بود، و اولیای او اجازه رفتن

جانبازان محمد منافی فرتوت و علیرضا دل فکار در گفت‌وگو با شاهد پاران



### به محل بمباران رسیدند؟

گمان کنم حدود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه‌ای گذشت تا مردم و امدادگران وارد عمل شدند. به یاد دارم که به محض بمباران کارگاه فنی چند نفری از کارکنان داخل دانشگاه خودشان را به محل حادثه رساندند و وارد کارگاه شدند و فریاد کشیدند که ای وای چه شده!! این چند نفر به جستجوی افراد مصدوم پرداختند ولی امکاناتی در اختیار نداشتند.

### معمولا چند ساختمان خوابگاه اساتید و کارکنان در دانشگاه وجود دارد. آن‌ها زود هنگام خودشان را به محل بمباران رساندند؟

مدتی طول کشید تا این افراد خودشان را به محل حادثه رساندند. چون در آن شب سه نقطه از دانشگاه همزمان بمباران شده بود. معمولا در آن شرایط شناسایی زود هنگام مناطق بمباران شده خیلی دشوار بود. به طور مثال مهمترین اتفاق ناگواری که در لحظات بعد از بمباران کارگاه فنی برای من پیش آمد این است که یکی از دوستان صمیمی‌ام به نام رحیم پیشنهاد به بیمارستان آمد و اصرار کرد که همراه من در بیمارستان باشد. او یک شب مرا همراهی کرد و در ساعت شش بامداد روز بعد متأسفانه خانه مسکونی او توسط هواپیماهای رژیم حزب بعث عراق بمباران شد و در این حادثه همسر و دو فرزندش به شهادت رسیدند. خب در بامداد آن روز چند نقطه شهر تبریز بمباران شد و آقا رحیم پیشنهاد به بیمارستان شد که خبر نداشت خانه‌اش بمباران شده به کمک و امداد رسانی به برخی از خانواده‌های مورد حمله هوایی قرار گرفته شتافته بود. بعد از گذشت یک ساعت برخی از افراد به او گفتند که آقای پیشنهاد به خانه‌ات بشتاب که چیزی از آن باقی نمانده است. این هم یکی از فجایعی است

منبع روغن کارگاه همچنان آتش زبانه کشیده است. بلند شدم به طرف آتش رفتم و آن را خاموش کردم. دیری نپایید که مأموران آتش نشانی و امداد به همراه تعداد زیادی از مردم محل وارد عمل شدند. در آن شرایط گویا مأموران امداد تشخیص داده بودند که همه بچه‌ها شهید شده‌اند و به جستجوی افراد مجروح و زنده پرداختند. شاید اولین نفری بودم که به سراغ من آمدم و مرا از زمین بلند کردند. از آن‌ها خواستم مرا زمین بگذارند و سراغ سایر بچه‌ها بروند و آن‌ها را به بیمارستان منتقل کنند. در آن حالت سردرگمی حس نکردم که زخمی شده‌ام. به طرف مینی بوس سرویس مخصوص کارکنان کارگاه روانه شدم تا به خانه مسکونی خویش برگردم. ولی مأموران امداد به من اجازه ندادند و به زور سوار آمبولانس کردند و به بیمارستان امام خمینی (ره) انتقال دادند که تحت درمان قرار گرفتم.

### به نظر شما امدادگران و آمبولانس به موقع

یکی از دوستان صمیمی‌ام به نام رحیم پیشنهاد به بیمارستان آمد و اصرار کرد که همراه من در بیمارستان باشد. او یک شب مرا همراهی کرد و در ساعت شش بامداد روز بعد خانه مسکونی او توسط هواپیماهای رژیم حزب بعث عراق بمباران شد و در این حادثه همسر و دو فرزندش به شهادت رسیدند

چشمان خود دیدم. چند ثانیه نگذشت که با اصابت موشک دوم به کارگاه فنی من از مکانی که در آن قرار داشتم به مکان دیگری پرت شدم. در آن لحظه از شدت ضربه‌ای که خورده بودم بیهوش شدم. هنگامی که چشم باز کردم همه جا را آتش و دود فرا گرفته بود. سقف سالن کارگاه فرو ریخته و همه چیز منهدم شده بود. ابتدا عمق فاجعه را تشخیص نادم و فقط فکر کرده بودم که کارگاه دچار موج انفجار شده است. از جا برخاستم و بچه‌ها را یکی پس از دیگری صدا زدم. دیدم هیچ کدام از بچه‌ها جواب نمی‌دهد و از جای خود تکان نمی‌خورد. به اندام خودم که خیره شدم، دیدم چند جای بدنم زخمی شده و یکی از دستانم نیز بی حس شده است. در آن لحظات آن چه برای من تعجب آور به نظر رسید، صدای زمزمه بچه‌ها بود. همه دانشجویان شاغل در کارگاه در آن حال و فضای شهادت فریاد یا حسین (ع) سر داده بودند. هنوز نیروهای امداد و آمبولانس نیامده بودند و من گمان کردم که بچه‌ها زنده هستند. در مقالاتم این زمزمه را چنین تعبیر کرده‌ام که فرشتگان برای پیشواز بچه‌ها فرود آمده بودند. من تا بحال نتوانسته‌ام منبع این یا حسین گفتن را تشخیص دهم. چون اغلب آن‌ها در دم شهید شده، یا در حال عروج به سوی معبود خویش بودند. وقتی بچه‌ها به صدای من پاسخ ندادند، بلند شدم و به سوی دستگاه‌های تراشکاری آن‌ها حرکت کردم.

### در همان تاریکی؟

خیر تاریک نبود! آتش فضای کارگاه فنی را فرا گرفته بود و همه چیز اعم از زمین و آه‌ن می‌سوخت. از کفش و لباس کار بچه‌ها شعله‌های آتش زبانه کشیده بود. به طرف شهید علیرضا رضوانجو رفتم... همان کسی که همیشه گله می‌کرد که چرا نمی‌تواند به جبهه جنگ برود. دقیقا به یاد دارم که ایشان به حالت سجده به زمین افتاده بود. فکر کنم رضوانجو در لحظات قبل از عروج به سوی معبودش، به سجده شکر رفته است... چون هدفی را که دنبال می‌کرد به آن رسید... موهای سر و لباس کارش در آتش می‌سوخت... با یکی از دوستانم که سالم بود، آتش را در پیکر شهید رضوانجو خاموش کردم... هیچ کدام از شهدا تکان نمی‌خوردند. در آن لحظات روحیه‌ام را از دست داده بودم. معمولا در چنین حوادثی، موج انفجار بمب، ابتکار عمل و قدرت تفکر انسان را از او سلب می‌کند. دیوارهای کارگاه فرو ریخته بود، ولی من قدرت تشخیص بیرون رفتن از آن را نداشتم. زمزمه یا حسین (ع) به تدریج داشت خاموش می‌شد و این عزیزان در میان استقبال قدسیان پر می‌کشیدند و عروج می‌کردند...

### دچار سردرگمی شده بودید...

واقعا سردرگم شده بودم. پاهایم سالم مانده بودند و رفته گوشه‌ای دراز کشیدم. از دور دیدم که در اطراف



اطلاعات به دشمن درباره آغاز فعالیت کارگاه فنی را هرگز منتفی نمی‌دانم. چون هواپیماهای عراقی در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ به طور همزمان دانشگاه تبریز و هنرستان وحدت را بمباران کردند. ولی چون در هنرستان کسی نبود بمباران آنجا تلفات جانی نداشت. تحلیل من این است که ستون پنجم به دشمن بعضی اطلاعات داده بود که در چه مکانی از تبریز مهمات تولید می‌شود. در حقیقت دشمن با این حملات می‌خواست عقبه جبهه ما را فلج کند تا بتوانیم به مناطق جنگی مهمات برسانیم. شکی نیست که منافقین کارگاه دانشکده فنی و هنرستان وحدت را از قبل شناسایی کرده بودند و اطلاعات ارزشمندی از فعالیت این مراکز را تقدیم دشمن کرده بودند. با این وصف دشمن از کجا می‌دانست که در ساعت ۱۰ شب در کارگاه فنی یا در هنرستان وحدت قطعات خمپاره تولید می‌شود. گمان کنم که مأموریت منافقین روی انتقال اطلاعات به دشمن متمرکز بود.

#### ❁ در این گونه مواقع از پدافند ضد هوایی کاری ساخته نبود؟

متأسفانه برد نهایی و مؤثر پدافند ضد هوایی ما در آن برهه حدود ۱۴ کیلومتر بوده است. در حالی که هواپیماهای میگ و سوخوی پیشرفته عراق تا ارتفاع ۲۵ کیلومتری پرواز می‌کردند و متأسفانه پدافند ما بیش از این مسافت برد نداشت تا با هواپیماهای متجاوز عراقی مقابله کند. خیلی راحت می‌آمدند اهدافشان را بمباران می‌کردند و می‌رفتند. ■

جنگی را انجام داده بود. اصولاً بخش اعظم گردش کار و فعالیت‌های کارگاه به عهده ایشان بود. در حقیقت مسئول اصلی کارگاه بود و تهیه نمونه‌های خمپاره برای قطعه سازی به وسیله حسین زاده صورت می‌گرفت.

#### ❁ افزون بر بمباران دانشگاه در ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵، در آن روزها چند نقطه تبریز بمباران شد؟

می‌توان گفت که حمله هوایی دشمن به دانشگاه نقطه شروع بمباران‌های جدی مناطق مسکونی و غیر نظامی تبریز بود. چون شهر تبریز قبلاً برای هواپیماهای عراقی نقطه کور بود، فقط حاشیه شهر را بمباران می‌کردند. البته این حملات خالی از تلفات جانی هم نبود ولی مردم زیاد احساس نا امنی نمی‌کردند. شاید دشمن از نظر اطلاعاتی به یک نوع توانایی رسیده بود که دانشگاه را با دقت هدف قرار داد. بعد از بمباران دانشگاه بود که حملات هوایی عراق به داخل شهر شدت یافت.

#### ❁ امروز که از ساختمان بمباران شده کارگاه فنی در داخل دانشگاه بازدید به عمل آوردم، احساس کردم که این ساختمان در میان انبوه ساختمان‌های دانشگاه یک نقطه کور بوده است. تحلیل شما از بمباران دقیق کارگاه فنی چیست؟ آیا بر اثر شناسایی آن توسط ستون پنجم دشمن بوده است؟

ساختمان کارگاه در مقایسه با ساختمان‌های اطراف آن خیلی بزرگ بود و سیستم سقف آن طوری ساخته شده بود که از دریچه‌های آن نور به بیرون سرایت می‌کرد. ساختمان و سقف کارگاه فنی به نوعی از ساختمان‌های اطراف متمایز و برجسته بود. سقف آن شیب دار و در فاصله‌های دو متری آن دریچه‌های نورگیری ایجاد شده بود. از سوی دیگر هواپیماهای متجاوز عراقی در آن برهه از سیستم پیشرفته شناسایی مختصات جغرافیایی برخوردار بودند. زمانی که در عملیات حلیچه شرکت داشتیم، گروهی از رزمندگان در مکانی تجمع کرده بودند. ولی وقتی صدای غرش هواپیمای عراقی را شنیدند فوری از آنجا پراکنده شدند، و هواپیمای عراقی به طور دقیق آن نقطه را بمباران کرد. چون مدتی در جبهه مأمور دیده بانی بوده‌ام این را می‌گویم. معمولاً در این طور موارد دیده بان‌های مستقر در جبهه مختصات استقرار نیروهای طرف مقابل را به هواپیماهای خودشان می‌دادند تا آنجا را بمباران کنند. گمان کنم که هواپیماهای عراقی با استفاده از دستگاه موقعیت یاب که امروزه «جی. پی. اس.» نامیده می‌شود، کارگاه فنی دانشگاه را با دقت مورد حمله قرار داده‌اند.

#### ❁ بنابر این نقش ستون پنجم را بعید می‌دانید؟

البته نقش ستون پنجم را در گرا دادن به هواپیماهای دشمن در شب حمله بعید می‌دانم. ولی انتقال

که رژیم صدام عقلی در تبریز مقاوم مرتکب شد. بنابر این مدت زمانی طول می‌کشید تا امداد رسانان آگاه شوند که چه مناطقی بمباران شده‌اند.

#### ❁ نقل شده که قبل از بمباران کارگاه فنی در تبریز وضعیت قرمز اعلام شده بود...

دقیقاً به یاد دارم که در لحظات قبل از بمباران دانشگاه، برق شهر قطع شده بود و بچه‌ها مراسم دعای توسل برگزار کرده بودند. کنار کسی که دعا می‌خواند فانوس کم نور گذاشته بودیم تا بتواند کتاب مفاتیح الجنان را ببیند.

#### ❁ بعد از درمان و بهبودی از مجروحیت و شهادت دوستان صمیمی‌تان چه روحیه‌ای داشتید؟

ضرب المثلی هست که می‌گوید: «شیشه هر اندازه خورد شود تیز تر شود». می‌خواهم بگویم که حادثه بمباران کارگاه فنی، روحیه بازماندگان را برای ادامه راهی که انتخاب کرده بودند قویتر و مصمم‌تر کرد. به طور مثال من و تعدادی از بازماندگان این حادثه پس از بهبودی عازم جبهه‌های نبرد با دشمن متجاوز شدیم. انگیزه برخی از دانشجویان دانشگاه بعد از این حادثه به مراتب قویتر شد. ضمن این که همگی این راه حق را با افتخار می‌پیودیم، در عین حال برای دوستانی که به شهادت رسیدند حسرت می‌خوریم. در واقع وضعیت روحی‌مان این گونه بود. در این گفت و گو شایسته است به این نکته هم اشاره کنم که مرحوم حسین زاده سرپرست کارگاه این شخص شریف، بزرگ و فروتن لحظاتی قبل از حادثه در کارگاه حضور داشت. ولی چون بچه‌ها برای صرف جای قند نداشتند، بیرون رفت تا قند تهیه کند. در همین فاصله حادثه بمباران روی داد و ایشان سالم ماند.

#### ❁ آقای محمد حسین حسین زاده در کارگاه فنی چه مسئولیتی داشت؟

دکتر حسین زاده مسئولیت جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز را عهده دار بود و کار هماهنگی با سپاه پاسداران برای راه اندازی کارگاه فنی به منظور تولید مهمات

شکی نیست که منافقین کارگاه دانشکده فنی و هنرستان وحدت را از قبل شناسایی کرده بودند و اطلاعات ارزشمندی از فعالیت این مراکز را تقدیم دشمن کرده بودند. با این وصف دشمن از کجای دانست که در ساعت ۱۰ شب در کارگاه فنی یادر هنرستان وحدت قطعات خمپاره تولید می‌شود



گذری بر مراحل راه اندازی کارگاه مهمات سازی در گفت و گو با جانباز مهندس علیرضا دل فکار باغبان از باز ماندگان فاجعه کارگاه فنی دانشگاه تبریز

## شهیدان کارگاه فنی از بچه‌های مؤمن، معتقد، پاک و مخلص دانشگاه بودند

درآمد

جانباز علیرضا دل فکار باغبان، دیگر عاشقی است که از قافله شهدای پرکشیده دانشگاه تبریز به سوی ملکوت اعلی، جامانده است. هنگامی که در گفت و گو با شاهد یاران به بازگویی خاطرات فاجعه دلخراش شامگاه ۲۷ دی ماه سال و شهادت جمعی از همرزمانش پرداخت، گریه و ابراز احساسات بر وجود او چیره می‌شد و گاهی نمی‌توانست به بیان ویژگی‌های آن افلاکیان پاک دل در جمع زمینی‌ها ادامه دهد. دل فکار باغبان در سال ۱۳۶۳ وارد دانشگاه تبریز و در رشته مکانیک سرگرم تحصیل شد. در آن برهه آرزو داشت در دفاع مقدس شرکت کند و به گفته او به علت مشکلات زندگی نتوانست به جبهه‌های رزم اعزام شود. و همکاری با بچه‌های شاغل در کارگاه فنی ساخت قطعات مهمات در داخل دانشگاه را نهایت آرزوی خود تلقی کرده بود. ایشان در این گفت و شنود روز شمار مراحل راه اندازی کارگاه فنی تا بمباران آن توسط جنایتکاران بعثی و نیز شخصیت و هویت دانشجویان فعال در آن را تشریح کرده که با هم می‌خوانیم:

## ❁ در ابتدای گفت و گو چگونگی راه اندازی کارگاه فنی مهمات سازی در دانشگاه تبریز را شرح دهید...

در سال ۱۳۶۵ مهندس رهنوردی مسئول آموزشگاه دانشکده فنی دانشگاه تبریز به دانشجویان دانشکده گفت که قرار است به منظور پشتیبانی از جنگ در دانشگاه قطعات خمپاره تولید شود و شما دانشجویان که با ماشین های تراشکاری و کپی برداری از قطعات آشنایی دارید، به آندسته از دانشجویان سایر دانشکده ها که قرار است در این تلاش با شما همکاری داشته باشند آموزش دهید تا بتوانیم در مدت کوتاهی به تولید قطعات خمپاره برسیم. دانشجویان دانشکده فنی از این پیشنهاد استقبال کردند و در پروژه ساخت خمپاره با آقایان مهندس رهنوردی و مهندس جمال الدین شکوری گنجوی معاون دانشکده فنی همکاری کردند. بچه های سایر دانشکده ها که افراد باسواد و متعهدی بودند، خیلی سریع آموزش های لازم را برای کار با ماشین های تراشکاری فرا گرفتند. شاید برای آموزش افراد عادی با چنین ماشین هایی شش ماه وقت لازم باشد، ولی دانشجویان در عرض سه یا چهار روز نحوه کار با ماشین تراشکاری و کپی برداری را فرا گرفتند و کار تولید قطعات خمپاره طبق استاندارد در کوتاهترین زمان شروع شد. گروهی از دانشجویان فنی هم در کارگاه فنی حضور داشتند که وظیفه شان کنترل نهایی قطعات تولید شده بوده است.

## ❁ مراحل بعدی تولید نهایی خمپاره در چه مکانی صورت می گرفت؟

در مرحله بعد تعدادی از بچه های سپاه پاسداران به کارگاه فنی می آمدند و قطعات تکمیل شده خمپاره را برای تعبیه مواد منفجره به کارگاه صنایع خودکفایی سپاه در فاصله پنج کیلومتری بیرون شهر تبریز می بردند. چون تعبیه مواد منفجره در داخل قالب خمپاره از وظایف دانشجویان نبود.

## ❁ گویا کارگاه فنی توانسته بود در عرض سه هفته به تولید انبوه برسد؟

البته در این مدت فقط توانسته بودیم «نافی» خمپاره را تولید کنیم. خوشبختانه بچه های دانشجو با علاقه و انگیزه زیاد این کار را شروع کرده بودند. بچه ها در زمان کوتاهی کار با ماشین آلات تراشکاری را یاد گرفتند و خیلی زود توانستند تولید قطعات اصلی خمپاره را به مرحله تولید انبوه برسانند. در

اغلب بچه های شاغل در کارگاه فنی از دانشجویان دانشکده فنی بودند تا هم روی دستگاه های تراش فعالیت کنند و هم دانشجویانی را که از سایر دانشکده ها آمده بودند آموزش دهند. به هر حال همه همکاران کارگاه فنی از بچه های مؤمن، متدین، معتقد، پاک، مخلص و صدیق دانشگاه بودند

روزهای قبل از حادثه بمباران کارگاه فنی قالب اصلی خمپاره را ساخته بودیم. اما در شامگاه ۲۷ دی ماه ساخت «نافی» را شروع کرده بودیم که این فاجعه دلخراش روی داد. بنده اطلاع زیادی از طرز کار خمپاره ندارم، ولی آن طور که کارشناسان نظامی نقل کرده اند، «نافی» هدایت کننده خمپاره می باشد. نافی يك قطعه اسطوانه ای شکل به طول ۱۶۶ میلیم و قطر ۲۰ میلیم است که آن را در کارگاه فنی تراشکاری و اندازه گیری می کردیم و آن گاه تحویل سپاه پاسداران می دادیم.

## ❁ ملاک گزینش دانشجو برای فعالیت در کارگاه مهمات سازی، فقط تخصص بود، یا ملاک های دیگری هم در نظر گرفته شده بود؟

اغلب بچه های شاغل در کارگاه از دانشجویان دانشکده فنی بودند که مهندس رهنوردی مسئول آموزشگاه دانشکده فنی آن ها را انتخاب کرده بود تا هم روی دستگاه های تراش فعالیت کنند و هم دانشجویانی را که از سایر دانشکده ها آمده بودند آموزش دهند. به هر حال همه همکاران کارگاه فنی از بچه های مؤمن، متدین، معتقد، پاک، مخلص و صدیق دانشگاه بودند. با علاقه زیاد آمده بودند برای جبهه و جنگ کار کنند.

## ❁ جناب عالی وقتی به جمع یاران کارگاه فنی پیوستید پیش بینی می کردید که بچه ها بتوانند قطعات مختلف مهمات برای جبهه تولید کنند؟

چون بنده یکی از دانشجویان دانشکده فنی بودم، و دو سالی را در این رشته تحصیل کرده بودم قطعاً چنین انتظاری را داشتم. چون همه بچه ها به این کار علاقه داشتند، با آغاز فعالیت کارگاه فنی، استعدادشان شکوفا شد. فرض کنید اگر يك انسان به کاری علاقه نداشته باشد، هرگز نمی تواند آن را به سرانجام برساند. بچه ها با جان و دل و با ایمان کامل در این راه گام برداشتند. همانگونه که از زبان سایر دوستان شنیدید کار مهمات سازی در کارگاه فنی به مرحله تولید انبوه رسیده بود. با وجودی که فعالیت کارگاه در ایام امتحانات آغاز شده بود و اغلب بچه ها دوست داشتند پس از امتحانات راهی جبهه ها شوند، فعالیت در کارگاه را فرصت مناسب یافتند که

هم امتحان بدهند و هم برای جبهه کار کنند. در واقع پشت جبهه را خالی نگذارند.

## ❁ این طور که روحیه و اخلاق دانشجویان شهید دانشگاه تبریز را تعریف کردید، مناسب می دانم کمی هم از عبادات و ارتباط معنوی شان با خدای متعال توضیح دهید یا خاطره بفرمایید...

به استثنای دانشجویان دانشکده فنی، با سایر بچه های شاغل در کارگاه به تازگی آشنا شده بودم. بچه های دانشکده فنی که در کارگاه فعالیت می کردیم چهار نفر بودیم که عبارتند از شهیدان شیرزاد شریفی، یعقوب اسماعیل زاده، هاشم اختر شمار و بنده. بقیه از دانشکده های دیگری به این جمع پیوسته بودند. فرض کنید يك انسان یا خانواده ای سرپرست یا یکی از اعضای خود را از دست بدهد و به مرور زمان او را فراموش کند. ولی مطمئن باشید که بنده و سایر بازماندگان این فاجعه تا زنده هستیم هرگز دوستان و همکاران خویش را در کارگاه فنی مهمات سازی فراموش نخواهیم کرد. این شهیدان عزیز همیشه برای ما زنده و الگو هستند... فراموش شدنی نیستند... اگر از یکی از شهروندان بپرسید که در شامگاه ۲۷ دی سال ۱۳۶۵ در دانشگاه چه اتفاقی افتاد و به شما بگویند که بله به یاد دارم که فاجعه ای دلخراشی روی داد و تعدادی از بچه های دانشگاه شهید شدند. ولی مطمئن باشید که از نظر بنده و از نظر آقایان محمد منافی، مجید اسم حسینی و یحیی خلیلی (جانبازان فاجعه) هرگز عزیزان مان را فراموش نخواهیم کرد. همواره تلاش می کنیم به هر شکلی یاد و خاطرات آنان را زنده نگه داریم. گذشت زمان هیچ تأثیری بر روحیه ما برای فراموشی شهیدان فاجعه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز ندارد.

## ❁ از شب فاجعه بمباران کارگاه فنی چه خاطره ای به ذهن تان مانده است؟ آن جا در آن شامگاه چه غوغایی بود؟

در واقع هر وقت حوادث تلخ و دردناک شب ۲۷ دی ماه را مرور می کنم، گریه ام می گیرد. به رغم گذشت حدود ۳۰



داخل کارگاه فنی خمپاره سازی قبل از بمباران

**مطمئن باشید که ما جانبازان  
فاجعه هرگز عزیزان مان را فراموش  
نخواهیم کرد. همواره تلاش  
می کنیم به هر شکلی یاد و خاطرات  
آنان را زنده نگه داریم. گذشت  
زمان هیچ تأثیری بر روحیه ما برای  
فراموشی شهیدان فاجعه بمباران  
کارگاه فنی دانشگاه تبریز ندارد**



شهیدان عزیز فاجعه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ را درک کنند. چندی پیش برای انجام کاری به دانشگاه تبریز رفتم. هر کدام از خیابان‌های داخلی دانشگاه به نام یکی از شهدای کارگاه فنی نامگذاری شده است. وقتی از دانشجویی پرسیدم که شهید ایرج خلوتی را که این خیابان به نام او نامگذاری شده می شناسید؟ گفت خیر نمی دانم کیست؟ این نشان می دهد که یاد و نام شهدای عزیز و فداکار دانشجوی دانشگاه تبریز به نوعی کم رنگ شده است. شاید گذشت زمان باعث این فراموشی بوده است. همچنین از یکی از دانشجویان دانشکده فنی که به مدت چهار سال در دانشگاه تبریز درس خوانده پرسیدم آیا از موزه شهدای کارگاه دانشکده فنی اطلاعی دارید؟ گفت بله ساختمان موزه را فقط از بیرون دیده ام، ولی نمی دانم چرا آن جا را موزه کرده اند. به نظر بنده امروزه هیچ کسی از درس های مقاومت و پایداری جوانان غیور در سال های جنگ و دفاع مقدس عبرت نمی گیرد. انگار همه چیز تمام شده و از یادها رفته است. همه اقشار مردم سرگرم زندگی عادی شان شده اند.

البته کسی با جنگ موافق نیست و دوست دارد کشور در صلح و امنیت قرار داشته باشد. به هر حال کشورمان زمانی مورد تجاوز بیگانگان قرار گرفت و جوانان غیور و رشیدی بودند که به دفاع از سرزمین شان برخاستند. فراموش نکنید که جوانان غیور و مستعد کشور برای دفاع از میهن و آرمان های انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی (ره) همیشه وجود دارد. ان شاء الله که هیچ وقت جنگی اتفاق نیفتد و اگر خدای نکرده بازهم چنین اتفاقی روی دهد، جوانان غیور حتما از کشورشان دفاع خواهند کرد.

**به نظر تان قدرت دفاعی که جمهوری اسلامی به آن دست یافته تا چه اندازه بازدارنده است؟**

در حقیقت دانشجویان عزیز و شهدای صنعتگر کشورمان در دوران دفاع مقدس پایه گذار این قدرت بودند. مطمئن باشید که توانایی دفاعی ما اکنون به سطحی رسیده که هیچ دشمن خارجی گستاخی تعرض به این سرزمین را ندارد. شاید افراد متخصص کشور در آن برهه به سختی می توانستند قطعات خمپاره تولید کنند. ولی از تجربه کمبود امکانات دفاعی در هشت سال جنگ به خوبی استفاده کردند و اکنون به راحتی قطعات و جنگ افزارهای پیچیده را تولید می کنند. بچه های دانشجو جان شان را فدای میهن کردند تا ما امروز بتوانیم به توسعه و پیشرفت دسترسی پیدا کنیم. ■

چون کارگاه فنی را زیاد دوست داشتم، هر وقت به دانشگاه می رفتم، همیشه از ویرانه های آن دیدن می کردم. با یادآوری خاطرات عزیزان از دست رفته می گریستم. چند سال پیش که برای آخرین بار به آن جا رفتم کارگران را در حال خاکبرداری برای تبدیل آن به موزه یافتیم. از آن به بعد به آن جا نرفتم. دوست داشتم کارگاه به همان شکل ویران شده باقی می ماند تا برای نسل حاضر و نسل های آینده جاذبه بیشتری داشته باشد. مهندس جمال شکوری خیلی تلاش کرد که کارگاه به همان شکل ویران شده بماند، تا شاید عبرتی برای قدرت طلبان و رفاه طلبان عصر حاضر باشد. ولی اصرار و تلاش های ایشان بسی نتیجه ماند. تمام آثار جنایات جنگی رژیم حزب بعث عراق را از بین بردند.

**بعد از بمباران کارگاه فنی دانشگاه پروژه مهمات سازی بکلی متوقف شد یا در مکان دیگری ادامه یافت؟**

خیر متوقف نشد و بخش صنایع خودکفایی سپاه پاسداران در کارگاهی که به همین منظور ایجاد کرده بود این پروژه را با همکاری هنرستان وحدت تبریز ادامه داد. در حقیقت تجربه مهمات سازی که سپاه پاسداران آن را از صفر شروع کرده بود، گسترش یافت و همانگونه که اکنون شاهد آن هستید این تجربه به ساخت انواع موشک های دور برد و انواع سلاح های پیشرفته منجر گردید. در حال حاضر این قدرت بازدارندگی کشورمان که شما ملاحظه می کنید نتیجه تلاش های موفقیت آمیزی است که در آن برهه از نقطه صفر شروع شده بود. اکنون مراکز فنی و دانشگاهی ایران به حدی پیشرفت کرده اند که می توانند موشک دور برد و ماهواره بسازند و این افتخار بزرگی برای کشورمان است.

**دانشجویان عزیزی که برای آزادی سرزمین و استقلال کشورمان جان شان را فدا کردند، به نظر شما خون شان چه پیامی را برای نسل حاضر و نسل های آینده می رساند؟**

خوشبختانه جنگ تحمیلی که با پیروزی کشورمان بر دشمن متجاوز یعنی به پایان رسید، جوانان در حال حاضر که در سایه وجود امنیت و آرامش سرگرم تحصیل و کسب دانش هستند، گمان نکنم بتوانند مشکلات زندگی و شرایط تحصیلی

سال، این فاجعه هرگز از ذهن مان محو نمی شود. این فاجعه لحظه به لحظه در وجودمان زنده است. انگار همین دیشب اتفاق افتاده است. در آن شب پشت آخرین دستگاه تراشکاری میان شهیدان یعقوب اسماعیل زاده و هاشم اختر شمار ایستاده بودم. یکی شان سمت راست و دیگری سمت چپ من ایستاده بودند. حدود یک متر از یکدیگر فاصله داشتیم. بعد از بمباران احساس کردم کمرم می سوزد و به زمین افتادم و بیهوش شدم. تا مأموران امداد و آتش نشانی وارد عمل شوند، حدود ۱۰ تا ۱۵ دقیقه گذشت. در این لحظات چند بار بیهوش شدم و از شدت درد به هوش آمدم. هنوز به یاد دارم که در آن فاصله بچه ها هر کدام نام یا حسین (ع) و یا زهرا (س) را زمزمه می کردند. در آن لحظه یک نفر آمد تا مرا از زمین بلند کند.

**او را نشناختید چه کسی بود؟**

گویا از بچه های خوابگاه بود. در آن لحظه فقط نام یا علی (ع) را زمزمه می کردم و او به من گفت بگو یا علی... بگو یا علی... در آن حال مرا به بیمارستان انتقال دادند و به مدت یک ماه در کما بسر بردم.

**همه بازماندگان این فاجعه در یک اتاق بستری بودند؟**

بله همگی در یک اتاق در بیمارستان امام خمینی (ره) بستری بودیم. آقایان منافی، اسم حسینی، خلیلی و شکوری در کنار هم بودیم. خداوند به آنان صبر و سلامتی عنایت فرماید.

**بعد از بیرون آمدن از وضعیت کما و آگاهی از شهادت ۲۲ تن از یاران تان، در آن لحظات چه احساسی داشتید؟**

برای پاسخ به این پرسش فکر نکنم حافظه ام یاری کند. ولی همه به شدت ناراحت بودیم... اولین ناراحتی مان این بود که چرا از قافله شهیدان عقب مانده ایم. افسوس می خوریم که چرا مانده ایم.

**بعد از درمان و مرخصی از بیمارستان قطعا به دانشگاه رفتید و کارگاه فنی بمباران شده را ملاحظه کردید. این بازدید چه خاطراتی را برای شما تداعی کرد؟**

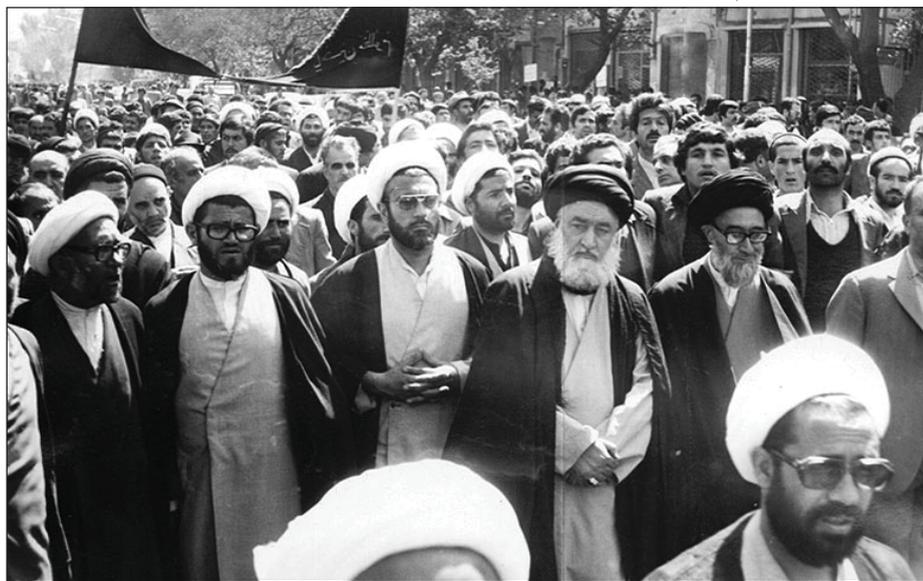


بازخوانی نقش دانشگاه تبریز در انقلاب و در دفاع مقدس در گفت و گو با جانباز قاسم صمدیان مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران آذربایجان شرقی

## دانشگاه تبریز یکی از سه رکن اساسی انقلاب اسلامی در استان آذربایجان شرقی است

درآمد

قاسم صمدیان مدیر کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان آذربایجان شرقی، جانباز عملیات خیبر، فرزند شهید عبد الرحیم صمدیان، شهید عملیات رمضان می باشد. صمدیان در بهمن سال ۱۳۴۲ در روستای سربان بلی از توابع شهرستان شبستر متولد شده و در سال ۱۳۵۳ به تبریز مهاجرت کرده است. از سن نوجوانی، همگام با سایر اقشار مردم در راهپیمایی ها و مبارزات ضد شاهنشاهی به خصوص قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز شرکت داشته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، زمانی که عوامل ضد انقلاب خود فروخته استان های کردستان و آذربایجان غربی را به آشوب و نا امنی کشاندند، قاسم صمدیان در حالی که ۱۸ ساله بود به همراه هزاران تن از جوانان غیور آذری عازم کردستان شد و ضمن فرماندهی یکی از مقرهای سپاه پاسداران به مبارزه با ضد انقلاب پرداخت. سپس با تحمیل جنگ بر کشور عزیزمان از سوی قدرت های استکباری شرق و غرب عازم جنوب کشور شد و در قالب نیروهای بسیجی در عملیات والفجر یك و والفجر چهار و نیز عملیات خیبر شرکت کرد که در آخرین عملیات افتخار جانبازی یافت. آقای صمدیان در گفت و گو با شاهد یاران تحولات انقلاب اسلامی در استان آذربایجان شرقی و نقش دانشجویان دانشگاه تبریز در مراحل گذشته به ویژه در دفاع مقدس را تشریح کرده است:



مسجد مواجه گردیدند. علت بسته شدن درب مسجد ممانعت شهربانی از ورود مردم به آن بود. از طرفی نیرهای شهربانی هم تلاش برای متفرق ساختن مردم را آغاز کردند. ۲۹ بهمن با روز شنبه و اول هفته مصادف بود. با وجودی که قرار بود امتحانات برخی از رشته‌های تحصیلی دانشگاه تبریز برگزار گردد، شاید ۵۰ درصد دانشجویان کلاس‌های درس و امتحانات را رها کرده و حدود ساعت ۱۱ از دانشگاه خارج شده و به طرف مرکز شهر حرکت کرده و به صفوف مردم پیوستند.

### در چه سالی وارد دانشگاه تبریز شدید و دانشگاه چه نقشی در خیزش‌های مردمی آذربایجان داشت؟

اوضاع کردستان که بعد از پیروزی انقلاب نا آرام شد، در سال ۱۳۶۱ همگام با بسیاری از جوانان انقلابی تبریز عازم کردستان شدم و فرماندهی یکی از مقرهای مبارزه با ضد انقلاب را به عهده گرفتم. در آن برهه حدود ۱۸ سال داشتم و هنوز وارد دانشگاه نشده بودم. وقتی جنگ بر کشورمان تحمیل شد، به همراه نیروهای بسیجی آذربایجان عازم جبهه‌ها شدم و در عملیات والفجر یک، والفجر چهار و در چند عملیات ناموفق شرکت کردم. در عملیات خیبر مجروح شدم و پس از درمان و بهبودی، در سال ۱۳۶۳ به استخدام دانشگاه تبریز درآمدم و در اداره کل کارگزینی مشغول کار شدم، پس از گذشت دو سال تصمیم گرفتم تحصیلاتم را در دانشگاه شروع کنم و در مهرماه سال ۱۳۶۵ به عنوان دانشجوی رشته روانشناسی بالینی پذیرفته شدم.

در حقیقت دانشگاه تبریز به خاطر خیزش‌های انقلابی در آذربایجان از اهمیت خاصی برخوردار است. حال با توجه به شناختی که از اوضاع دوران انقلاب در این منطقه دارم، می‌توانم بگویم که مسجد جامع، بازار بزرگ و دانشگاه تبریز سه رکن اساسی هدایت و رهنمون سازی مردم به سوی قیام بوده‌اند. مردم همیشه گوش به زنگ بودند که دانشجویان می‌خواهند چه حرکتی کنند، یا در بازار بزرگ و در مسجد جامع چه کسی قرار است

می‌رسید مردم دوباره به خیابان‌ها برگشتند و در واکنش به شهادت نوجوان مزبور به بانک‌ها حمله کردند و سینماهای شهر را به آتش کشیدند. به یاد دارم که تا حدود ساعت ۱۳ همه سینماها و مشروب فروشی‌های خیابان پهلوی سابق (خیابان امام خمینی - ره) فعلی و نیز ساختمان حزب رستاخیز توسط مردم به آتش کشیده شده بود. ظاهراً هرچه به دوره پهلوی تعلق داشت آتش زده بودند. اوضاع شهر تبریز بکلی به هم ریخته بود. عصر همان روز که بدون اجازه پدر از خانه بیرون آمدم و به بازدید از خیابان‌های خلوت و جنگ زده شهر رفتم، ده‌ها تانک و صدها سرباز را دیدم که در مناطق مختلف شهر مستقر شده بودند. همه جا را آتش و دود به خاطر درگیری‌های دو سه ساعت گذشته فرا گرفته بود. به هر حال از آن روز در همه تظاهرات تبریز به ویژه در میدان ساعت که مرکز شهر می‌باشد، شرکت داشتم و شهادت جوانان مبارز را با چشم دیده‌ام. از خداوند مسئلت دارم فداکاری و از خودگذشتگی همه جوانان دوره انقلاب را قبول فرماید.

### بفرمایید که برنامه راهپیمایی و مراسم بزرگداشت چهلم شهدای قم چگونه و توسط چه کسانی سازماندهی شده بود؟

در حقیقت از چند روز قبل اعلامیه‌ای با هماهنگی شهید محراب آیت الله قاضی طباطبائی و با امضای ۱۱ تن از علمای طراز اول تبریز بصورت گسترده در سطح شهر تبریز توزیع شد. آقایان در اعلامیه مذکور خواستار تعطیلی بازار، دانشگاه و ادارات دولتی و شرکت در برگزاری مجلس بزرگداشت شهدای ۱۹ دی قم در مسجد قزلی شده بودند. گمان کنم که اطلاعیه از روز ۲۶ بهمن در بیشتر اماکن عمومی شهر نصب گردید، و در آن روز ۲۹ بهمن روز عزا و تعطیل عمومی اعلام شد. تعدادی از مردم نیز به جرم پخش و توزیع این اعلامیه توسط ساواک و شهربانی بازداشت شدند. در ساعت مقرر بازاریان با تعطیل نمودن مغازه‌های کسب و کارشان به سوی مسجد سرازیر شدند که با درهای بسته

### در آغاز گفت و گو چگونگی قیام روز ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۶ مردم تبریز را که به سرنگونی رژیم پهلوی منجر شد تشریح فرمایید...

بسم الله الرحمن الرحیم: به یاد دارم در دوران نوجوانی که دانش آموز دبیرستانی بودم، دو روز مانده به قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز که با پدر و برادرانم در مغازه ایشان کار می‌کردم تعدادی از بزرگان اهالی مذهبی محل سکونت‌مان به مغازه پدرم آمدند و گفتند که قرار است در روز ۲۹ بهمن برای گرامیداشت شهدای قیام مردم قم، مراسمی در تبریز برگزار شود. وقتی آقایان رفتند، از پدرم پرسیدم اهالی محل به شما چه گفتند؟ ایشان گفت که چندی پیش در قم تظاهرات برگزار شده بود و مأموران امنیتی شاه تعدادی از روحانیون تظاهرکننده را شهید کرده‌اند. احتمال دارد برای گرامیداشت چهلمین روز شهادت‌شان مراسمی در تبریز برگزار گردد. صبح روز ۲۹ بهمن که به همراه پدر برای بازگشایی مغازه حاضر شده بودیم، باز اهالی محل آمدند و گفتند که بازار تبریز امروز به منظور برگزاری مراسم چهلم شهدای قم تعطیل است و بهتر است که اهالی محل هم مغازه‌هایشان را تعطیل کنند و در مراسم شرکت نمایند.

حدود ساعت ۱۰ صبح همان روز از فرصت تعطیلی مغازه پدر استفاده کردم و به همراه تعدادی از همکلاسی‌های خود برای بازی و سرگرمی به خیابان منجم (خیابان جمهوری فعلی) رفتم. دیری نپایید که از سمت بازار صدای تیراندازی شنیدم و تعدادی از جوانان را دیدم که در حال حمله به یکی از بانک‌های آن خیابان بودند. جلوتر و به سمت چهار راه ترنیمال رفتم که تعدادی از مأموران کلانتری شش را در حال شلیک تیر هوایی یافتیم. چون مأموران تیراندازی هوایی می‌کردند، نمی‌دانم چطور شد که یک نوجوان ۱۵ - ۱۶ ساله که در حال پیاده روی در کنار نرده‌های پلی تکنیک مقابل باغ گلستان بود، از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به زمین افتاد. آن‌گاه مردم به سوی نوجوان شتافتند و او را از زمین بلند کردند و به بیمارستان انتقال دادند. به گمان زیاد این نوجوان اولین شهید قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز بوده باشد که با شهادت او این قیام خونین آغاز شد.

هنگام ظهر که صدای اذان از مساجد شهر به گوش

مسجد جامع، بازار بزرگ و دانشگاه تبریز سه رکن اساسی رهنمون سازی مردم به سوی قیام بودند. مردم همیشه گوش به زنگ بودند که دانشجویان می‌خواهند چه حرکتی کنند، یا در بازار بزرگ و در مسجد جامع چه کسی قرار است سخنرانی کند. این سه رکن مردم را از نظر فکری تغذیه می‌کردند



دلیل پشتوانه مذهبی و پیروی از آیین تشیع، واقعا دل‌بسته آموزه‌های اسلام و رهنمون‌های امام خمینی (ره) و راه انقلاب اسلامی است. مردم آزاده آذربایجان نسبت به آموزه‌های دینی غیرت دارند و متعصب هستند و به حول و قوه الهی در این راه پایدار خواهند ماند. بالطبع شرایط زندگی جامعه امروز با شرایط دوران انقلاب متفاوت شده است. ولی مردم آذربایجان در بزنگاه‌های خاص نشان دادند که پشتیبان انقلاب اسلامی و آموزه‌های دینی‌شان می‌باشند. برای حفظ دین و علاقمندی به خاندان اهل بیت (ع) مردمی با انگیزه هستند. چنانچه در ماه‌های محرم و صفر یا در ماه مبارک رمضان به تبریز سفر کنید و مراسم مذهبی را از نزدیک شاهد باشید، بدون شک از میزان پابندی مردم آذربایجان به آموزه‌های دینی و ولایتمداری آن‌ها آگاه خواهید شد.

**چنانچه آماری از تعداد شهدای استان در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به اطلاع خوانندگان شاهد باران برسایند سپاسگذار می‌شوم...**

مجموع شهدا و جانبازان استان آذربایجان شرقی که در بنیاد شهید و امور ایثارگران پرونده دارند و در خدمت خانواده‌های عزیز و شاهد بزرگوار و ایثارگر آنان هستیم، تعداد «۹۷۹۱» شهید و تعداد «۲۳۳۲۹» جانباز عزیز می‌باشد. استان آذربایجان همچنین تعداد «۱۹۰۳» آزاده عزیز دارد که بنیاد شهید استان در خدمت مستقیم آنان است. چنانچه این ارقام را ضرب در خانواده‌های چهار یا پنج نفر کنید، ملاحظه خواهید کرد که حدود صد و هشتاد هزار شهروند استان آذربایجان شرقی تحت پوشش بنیاد شهید و امور ایثارگران قرار دارند. در خصوص تعداد شهدای قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز گمان کنم که در روی داده‌های آن روز تعداد ۱۴ شهید داشتیم. اگر اشتباه نکرده باشم، مجموع شهدای تبریز در طول نهضت انقلاب اسلامی حدود «۱۷۹» تن بوده که تعداد زیادی هم مجروح داریم.

**در سال‌های اخیر که بحران‌های عراق و سوریه آغاز شد، شهید مدافع حرم هم داشته‌اید؟**

آری، از زمانی که بحران در دو کشور یاد شده شروع شد، تعداد زیادی از مردم غیور آذربایجان به دفاع از

تبدیل شده بود. معمولاً مجروحین از جبهه‌های نزدیک به وسیله هلی‌کوپتر به زمین چمن دانشگاه پیاده می‌شدند و به وسیله آمبولانس در بیمارستان امام خمینی (ره) بستری می‌شدند. منظورم این است که دانشگاه تبریز در دوران دفاع مقدس در زمینه مهمات سازی و پشتیبانی از جنگ نقش مهمی ایفا کرد. دانشکده فنی هم که یکی از بخش‌های مهم دانشگاه به شمار می‌رفت که نقش فعالی در پشتیبانی از جنگ ایفا کرد. باور کنید با وجودی که عضو انجمن اسلامی دانشگاه بودم، به شما بگویم که فقط تعداد انگشت شماری از اعضای انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی از فعالیت بخش تراشکاری کارگاه فنی برای پشتیبانی از جنگ آگاهی داشتند. چون این طرح که با همکاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مورد اجرا گذاشته شده بود، کاملاً محرمانه بود. متأسفانه تبریز در آن شب چند بار مورد حملات هوایماهای متجاوز عراقی قرار گرفت و چند نقطه شهر بمباران شد که کارگاه فنی دانشگاه و باغ گلستان بخشی از نقاط بمباران شده بودند.

**درباره نقش مردم آذربایجان در دوران انقلاب و دفاع مقدس به اندازه کافی توضیح دادید، به نظر شما روحیه انقلابی و ولایتمداری در مردم این استان به خصوص اهالی تبریز همچنان وجود دارد؟**

همانگونه که در آغاز بحث اشاره کردم، نام تبریز به عنوان یکی از کانون‌های پیش‌تاز انقلاب اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب همچنان ماندگار مانده است. ما آذربایجانی‌های غیور به ایرانی بودن مان افتخار می‌کنیم و اقوام مختلف ایران همیشه در کنار یکدیگر هستند. هر کدام از استان‌ها و اقوام ملی نقش ویژه‌ای در پاسداری از دستاوردهای انقلاب دارند. تبریز به

سخنرانی کند. در حقیقت این سه رکن اساسی، مردم را از نظر فکری تغذیه می‌کردند و به آن‌ها در راستای انقلاب اسلامی خط می‌دادند.

مردم ایران خوب به یاد دارند که دشمنان به خاطر موقعیت ویژه و حساسی که استان آذربایجان دارد، همیشه در نظر داشتند برای مردم این خطه که در انقلاب اسلامی پیش‌تاز بودند، دردسر ایجاد کنند. یکی از مشکلاتی که در آن برهه به وجود آوردند، تشکیل «حزب خلق مسلمان» بود که با هشیاری مردم و مجالس سخنرانی که در دانشگاه و مسجد جامع تبریز برگزار می‌گردید، این توطئه خنثی شد. البته فراموش نشود که مهم‌ترین توطئه حزب خلق مسلمان رویارویی با اهداف و برنامه‌های انقلابی دانشگاه بود. اگر به دوره انقلاب اسلامی در آذربایجان شرقی نگاه کنیم، بدون شک دانشگاه تبریز یک نوع پازل بود. چون این دانشگاه در آن دوره در اجرای اهداف و برنامه‌های انقلاب نقش پیش‌تازی داشت. تنها دانشگاه کشور بود که نقش ویژه‌ای در انقلاب اسلامی، سپس در دفاع مقدس ایفا کرد.

**اشاره کردید که تا مهرماه سال ۱۳۶۵ کارمند رسمی دانشگاه تبریز بودید و چون اجرای طرح مهمات سازی در آن سال به مورد اجرا گذاشته شد، از جزئیات این طرح چه اطلاعی دارید؟**

در آن برهه که جنایت بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز روی داد، عضو انجمن اسلامی دانشگاه بودم. انجمن اسلامی در آن زمان بخشی از دفتر تحکیم وحدت در دانشگاه‌ها نامیده می‌شد. این دفتر تنها نهاد مذهبی و انقلابی در دانشگاه‌های سراسر کشور به شمار می‌رفت که مسئولیت پشتیبانی از جبهه‌ها را با اعزام نیروهای دانشجویی و ارسال تدارکات به عهده داشت. بیمارستان امام خمینی (ره) وابسته به دانشگاه تبریز هم در آن زمان به مهم‌ترین پایگاه پذیرش و درمان مجروحین جنگی

نام تبریز به عنوان یکی از کانون‌های پیش‌تاز انقلاب اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب همچنان ماندگار مانده است. ما آذربایجانی‌های غیور به ایرانی بودن مان افتخار می‌کنیم و اقوام مختلف ایران همیشه در کنار یکدیگر هستند

### شهادت در استان آذربایجان شرقی بفرمایید...

مجله شاهد یاران دربرگیرنده مضامین غنی فکری و فرهنگی وزینی است که به ترویج و گسترش فرهنگ ایثار و شهادت کمک کرده است. این مجله که به وسیله نهاد مقدس بنیاد شهید و امور ایثارگران منتشر می‌شود، یکی از مجموعه‌هایی است که توانسته بستر فرهنگی ویژه‌ای را نشان دهد که پایه‌های اساسی انقلاب اسلامی و خیزش مردمی با فرهنگ ایثار و شهادت رقم خورده است. شاهد یاران با معرفی آرمان‌ها و آموزه‌های انقلابی شهیدان بزرگی که نقش استواری در تحکیم پایه‌های انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی داشتند، برای خانواده‌های معظم شهدا و سایر اقشار مردم توانسته الهام بخش باشد. فکر کنیم این مجموعه وزین نوشتاری تا حدود زیادی توانسته وظیفه خود را به سرانجام برساند. معمولاً در ملاقات‌هایی که با مسئولین مختلف استان صورت می‌گیرد و برخی از شماره‌های شاهد یاران را به عنوان هدیه تقدیم‌شان می‌کنم، آن مسئولان پس از گذشت مدت کوتاهی، بعد از مطالعه مجله با ما تماس می‌گیرند و تقاضای اشتراک در آن را می‌کنند. متانت و محتوای موضوعی شاهد یاران برای افراد بسیاری در این استان جاذبه دارد. بر این باورم که این مجله تا بحال و به طور یقین مثمر ثمر بوده و امیدارم راهش را ادامه پیدا کند. در نهایت می‌توان گفت که شاهد یاران فارغ از مسایل شعاری و هیجان بر انگیز، به مسایل اصلی انقلاب اسلامی می‌پردازد و برای پرورش فکر و استعداد جوانان اقشار گوناگون جامعه قدم‌های مطلوب برمی‌دارد. ■

### خانواده‌های معظم شهدا ارائه می‌دهد؟

آنچه که برای نظام جمهوری اسلامی اهمیت ویژه دارد، این است که چون این عزیزان باعث به وجود آمدن و پایداری این نظام مقدس بوده‌اند، و شهدا و ایثارگران پیشگام حرکت‌های انقلابی مردم و اصیل‌ترین قشر فداکار جامعه بوده‌اند، بالطبع نظام علاقه‌مند است که خانواده‌های این عزیزان با کمترین دغدغه به زندگی‌شان ادامه دهند و برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی انسان‌های مؤثری باشند. اصولاً وقتی برای رسیدگی به امور خانواده‌های معظم شهدا، جانبازان، و آزادگان عزیز به ملاقات آن‌ها می‌روم، ملاحظه می‌کنم که عمده‌ترین دغدغه آن‌ها، حفظ آرمان‌های انقلاب و تداوم راه شهدا و ایثارگران است. لذا نظام برای رفاه و آسایش این خانواده‌های عزیز هر اندازه تلاش به عمل بیاورد کم کرده است. نهایت آرزو و امیدمان این است که بیشترین و شایسته‌ترین خدمات را به خانواده‌های این عزیزان ارائه دهیم. باوجودی که بنده خدمتگذار خانواده‌های معزز شهدا و ایثارگران هستم، شخصاً به این میزان خدمات راضی و قانع نیستم. در حال حاضر عمده تلاش‌های بنیاد شهید نهادینه کردن فرهنگ ایثار و شهادت در جامعه است تا عامه مردم آموزه‌های انقلاب را در وجودشان نهادینه کنند، و آن را تحویل نسل‌های آینده دهند، تا آرمان‌های شکوهمند انقلاب اسلامی سرمشق راهمان بشود.

در آخرین پرسش نظرتان را درباره نقش مجله شاهد یاران در زمینه نهادینه کردن فرهنگ ایثار و

وقتی برای رسیدگی به امور خانواده‌های معظم شهدا، جانبازان، و آزادگان به ملاقات آن‌ها می‌روم، ملاحظه می‌کنم عمده‌ترین دغدغه آن‌ها، حفظ آرمان‌های انقلاب و تداوم راه شهدا و ایثارگران است. نظام برای رفاه و آسایش این خانواده‌های عزیز هر اندازه تلاش به عمل بیاورد، کم کرده است

حریم مقدس خاندان اهل بیت (ع) در عراق و سوریه برخاستند که استان آذربایجان شرقی تاکنون تعداد ۱۴ شهید در این راه مقدس تقدیم کرده است.

خدمات بنیاد شهید شامل حال خانواده‌های این شهدای عزیز هم می‌باشد؟

آری، افتخار می‌کنیم که در خدمت خانواده‌های محترم این عزیزان شهید مدافع حرم هستیم. چنانچه سه زایر تبریزی بیت الله الحرام هم در حج سال گذشته به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

بنیاد شهید آذربایجان شرقی در زمینه‌های اقتصادی، رفاهی و آموزشی چه خدماتی به

## تصاویر شهدای گرانقدر قیام خونین ۲۹ بهمن تبریز





نگاهی به دورنمای زندگی خانواده یک دانشجوی شهید در گفت و گو با بانورقیه آردین اهر همسر شهید بیاضعلی اسدی فرد

## همسر م امکان شهادت را یافته بود

درآمد

شاید فداکاری و ایثارگری خاندان شهید بیاضعلی اسدی فرد و نیز خاندان همسر ایشان بانورقیه آردین اهر یکی از مصادیق بارز فرمایش حضرت امام خمینی (ره) باشد که فرموده‌اند: «شهادت فخر اولیاست». با آغاز انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶، فرزندان این دو خانواده گام به گام در مسیر انقلاب حرکت کردند. همچنین با آغاز جنگ تحمیلی بر کشورمان از سوی محافل استکبار جهانی به ندای امام و پیشوای خود خمینی بزرگ لبیک گفتند و عازم جبهه‌های نبرد حق با باطل شدند. بانورقیه آردین اهر همسر شهید بزرگوار بیاضعلی اسدی فرد در گفت و گو با شاهد یاران دورنمای تعهد و پایبندی همسرشان به انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را تشریح کرده است:

عکس سمت چپ شهید بیاضعلی اسدی فرد و فرزندش که هرگز او را ندید



**دوستان نقل کرده‌اند که در شب شهادت همسران در بستر زایمان در بیمارستان بسر می‌بردید و ایشان نتوانست به عیادت شما و دیدن فرزند نو رسیده بیاید. لطفا کمی در این زمینه توضیح دهید...**

سومین فرزندم بود که چند سال پیش دچار بیماری سرطان شد و فوت کرد. فراموش نکنم که همسر شهیدم به فرزندانش خیلی رسیدگی می‌کرد. در آستانه وضع حمل در کارگاه فنی مهمات سازی در دانشگاه حضور داشت. به من گفت که باید آن‌جا باشد و چنانچه زمان وضع حمل نزدیک شد به من زنگ بزن، فوری خودم را می‌رسانم. به هر حال به بیاضعلی زنگ زدم و ایشان آمد و مرا به زایشگاه بیمارستان امام خمینی (ره) منتقل کرد. بعد از گذشت سه روز از زایمان ایشان به بیمارستان آمد و خواهرم را به خانه برد و برای همراهی من خواهرش را آورد. چون به حضور یکی از بستگان نیاز بود تا از من مراقبت کند. در همان حال خواهر زاده بیاضعلی که در جبهه زخمی شده بود، در بیمارستان بستری بود، و گاهی همسرم به عیادت او می‌رفت و به وضعیت او رسیدگی می‌کرد. همسرم در آن روز خیلی زحمت کشید و من در بستر زایمان به دلم الهام شده بود که همسرم هم سرانجام به شهادت خواهد رسید. سرانجام در همان شب به شهادت رسید.

**از آن لحظات چه خاطره‌ای به ذهنتان مانده است؟**

از آن شرایط خاطره خوبی برای من نمانده است. چون همسرم به شهادت رسید و من هم پس از مرخصی، فرزندم را برای مدتی در بیمارستان نگه داشتند. چون حالش مساعد نبود. مهمترین خاطره این است که سومین فرزندم هرگز پدرش را ندید.

بیاضعلی در جبهه ماندگار شده بود، دخترم شش سال داشت. گاهی که از جبهه مرخصی می‌گرفت و به طور ناگهانی وارد منزل می‌شد، زبان بچه‌ها از فرط خوشحالی که پدرشان را دوباره دیده‌اند بند می‌آمد. خود ایشان هم خیلی ناراحت می‌شد و به من می‌گفت: «اگر شهید شوم، بچه‌ها چه کار خواهند کرد؟». می‌خواهم بگویم که همسرم امکان شهادت را یافته بود. همیشه این جمله را به من می‌گفت: «می‌دانم روزی شهید می‌شوم».

شب‌ها که برای تولید قطعات خمپاره به کارگاه فنی دانشگاه می‌رفت و ساعت ۲۴ نیمه شب به خانه بر می‌گشت. همیشه می‌گفت: «سرانجام دشمن دانشگاه را بمباران خواهد کرد». از ایشان می‌پرسیدم به چه دلیل این سخن را می‌گویید؟ می‌گفت «چون بچه‌های دانشگاه دارند به جبهه و جنگ کمک می‌کنند. مطمئنم که در دانشگاه شهید خواهیم شد». بالاخره به آرزویش رسید.

**قبل از ازدواج اطلاع داشتید که شهید بیاضعلی اسدی فرد یک جوان انقلابی است؟**

آری، به یاد دارم وقتی انقلاب به پیروزی رسید، اولین فرزندم پسرم شش ماهه بود و همسرم در استانداری تبریز فعالیت داشت. ضمن داشتن فعالیت‌های انقلابی در دستگیری عناصر ساواکی و ضد انقلاب هم نقش داشت. آیین اسلام را خیلی دوست داشت و آرزو داشت که نظام اسلامی در کشور حاکم باشد.

**افزون بر آنچه اشاره کردید، آیا فعالیت‌های فرهنگی هم داشت؟**

در این گونه کارها خیلی فعالیت داشت و با مردم بحث و تبادل نظر می‌کرد. شهروندان را همواره به پیوستن به انقلاب اسلامی تشویق می‌کرد.

**لطفا در آغاز گفت و گو خوتان را معرفی کنید و بفرمایید چگونه با شهید اسدی فرد آشنا شدید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم: من رقیه آردین اهر همسر شهید بیاضعلی اسدی فرد هستم. در سن جوانی با یکدیگر همسایه بودیم. وقتی ایشان تصمیم به ازدواج گرفت، پدر و مادر ایشان که مرا پسندیده بودند، به خواستگاری ام آمدند و این ازدواج صورت گرفت. موقع ازدواج من ۱۶ ساله بودم و با همسرم حدود ۱۳ سال تفاوت سنی داشتیم.

**چند سال باهم زندگی کردید و خداوند چند فرزند به شما عنایت کرد؟**

حدود هشت سال با هم زندگی کردیم. یعنی ۲۴ ساله بودم که بیاضعلی اسدی فرد به شهادت رسید و در مدت زندگی صاحب دو فرزند پسر و یک فرزند دختر شدیم. دخترم چند سال پیش ازدواج کرد و اکنون دو فرزند دارد. اولین فرزندم پسر هم به تازگی ازدواج کرده است.

**اخلاق، رفتار و میزان دینداری همسران چگونه بود؟**

ایشان اخلاق و رفتار خیلی خوبی داشت. در آن هشت سال، زندگی خیلی خوبی با همدیگر داشتیم.

**موقعی که خانواده شهید به خواستگاری تان آمدند، درباره شهید اسدی فرد تحقیق کردید که ببینید چه جور آدمی است؟**

خیر، چون خانواده‌های ما مدت‌های طولانی همسایه بودند، فرزندان یکدیگر را شناخته بودند و به تحقیق نیازی نبود. اصولاً ایشان آدمی متدین و عاقل بود و به نماز و روزه‌اش اهمیت می‌داد. بالاخره این خواست خدا بود که بتوانیم بیش از هشت سال در کنار هم زندگی کنیم. شهید اسدی فرد قبل از ازدواج خیلی به جنگ و جبهه رفته بود. از دانشگاه مرخصی می‌گرفت و به جبهه می‌رفت. گویا در عملیات‌های کربلای پنج و رمضان شرکت کرده بود. فرزندانمان هم در آن موقع کم سن و سال بودند. موقعی که

ایشان آدمی متدین و عاقل بود. به نماز و روزه‌اش اهمیت می‌داد. بالاخره این خواست خدا بود که بتوانیم بیش از هشت سال در کنار هم زندگی کنیم. شهید اسدی فرد از دانشگاه مرخصی می‌گرفت و به جبهه می‌رفت. گویا در عملیات‌های کربلای پنج و رمضان شرکت کرده بود

چون می دانستیم که شهادت آرزوی همسرم بود، تسلیم تقدیر الهی شدم. بیاضعلی دیگر به مهمترین خواسته و آرزویش رسیده بود. قبل از راه اندازی کارگاه فنی مهمات سازی، خیلی به جبهه می رفت. در زمان عملیات آزادسازی خرمشهر افسوس می خورد که چرا در جبهه نیست

خمپاره قرار گرفته بود، به بیمارستان آوردند. برادران بیاضعلی هم مفتخر هستند که همیشه در جبهه حضور داشتند. اکنون تعدادی از خواهر زادگان و نیز یکی از دامادهای بیاضعلی جانناز دفاع مقدس می باشند.

گویا بعد از شهادت همسران با مشکلات متعددی از جمله بیماری و فوت یکی از فرزندان تان مواجه بودید. بفرمایید که زندگی تان را به چه شکل ادامه دادید؟

بعد از شهادت همسرم بیاضعلی اسدی فرد، هیچ نهادی به ما کمک مالی نکرد. زندگی مان را با حقوق ماهیانه همسرم گذرانیدیم. یک خانه قولنامه ای در منطقه نامناسبی داشتیم که پس از شهادت همسرم آن را فروختم و به کوی سهند نقل مکان کردم. گاهی برادرم به دیدن ما می آمد. ولی توان کمک مالی به ما را نداشت. طوری خانه و زندگی را اداره کردم که نگذاشتم کسی بفهمد ما به چیزی احتیاج داریم. پسر بزرگم در سن ۲۹ سالگی دچار بیماری سرطان شد و چند سال پیش فوت کرد. پسر دوم که همزمان با شهادت پدرش متولد شد، اکنون ۳۱ سال سن دارد که همزمان درس می خواند و کار می کند. ■

کفن در تابوت بوسیده است. روز ۲۸ دی ماه، یعنی فردای شب فاجعه بستگان آمدند و مرا به خانه بردند. در مسیر راه که از میدان دانشسرا گذشیم دیدم آنجا شلوغ است و مردم بسیاری تجمع کرده اند. چون شهدا را از آنجا تشییع می کردند. در آن لحظه مطمئن شدم که همسرم شهید شده است.

بعد از حصول اطمینان از شهادت همسران، عکس العمل تان چگونه بود؟

خیلی ناراحت شدم... ولی چون می دانستم که شهادت آرزوی همسرم بود، تسلیم تقدیر الهی شدم. بیاضعلی دیگر به مهمترین خواسته و آرزویش رسیده بود. قبل از راه اندازی کارگاه فنی مهمات سازی، خیلی به جبهه می رفت. در زمان عملیات آزادسازی خرمشهر دوست داشت در جبهه باشد. افسوس می خورد که چرا آنجا نیست. پس از آزادی خرمشهر مقداری شیرینی خرید و میان مردم پخش کرد. همچنین روز تشییع تعدادی از شهدای عملیات خرمشهر در تبریز، دست مرا گرفت و دختر هشت ماهه ام را بغل کرد، و به اتفاق همدیگر در مراسم تشییع شرکت کردیم.

از نظر تربیتی و دینی سؤال می کنم. ایشان در چه نوع خانواده ای متولد و بزرگ شده بود؟

شهید بیاضعلی اسدی فرد در یک خانواده انقلابی و متدین متولد و تربیت یافته بود. آخرین فرزند خانواده بود.

خانواده اسدی فرد چه واکنشی نسبت به شهادت فرزندشان نشان دادند؟

فرزندان این خانواده همیشه در جبهه مستقر بودند. همانگونه که پیشتر اشاره کردم، زمانی که در زایشگاه بیمارستان امام خمینی (ره) بستری بودم، خواهر زاده بیاضعلی که در جبهه جنوب مورد اصابت ترکش

حال که در بستر زایمان بسر می بردید، چگونه خبر شهادت همسران را به شما اطلاع دادند؟

در آخرین شبی که در بیمارستان بستری بودم، خواهر همسرم به عیادت من آمد و حال و وضع او را غیر طبیعی دیدم. با دیدن او حال من هم متقلب شد. در آن شب صدای بمباران دانشگاه را شنیده بودم. چون خیلی به دانشگاه نزدیک است. وقتی صدای انفجار در چهار نقطه دانشگاه را شنیدم حالت غیر طبیعی به من دست داد. از خواهر همسرم پرسیدم: «حس می کنی خانه خراب شده ایم؟». او در جواب گفت: «نه بابا بگیر بخواب چیزی نشده». در آن هنگام پزشکی برای رسیدگی به یکی از بیماران وارد اتاق شد. خواهر همسرم از او پرسید دکتر بیرون چه شده است؟ پزشک گفت: خانه کسی خراب نشده... بمب در کارگاه فنی دانشگاه فرود آمده است. وقتی دکتر این جمله را بر زبان جاری کرد، من شوکه شدم و فریاد کشیدم: وای، وای... دیدی چه شده؟ خانه خراب شدیم!! پزشک با شنیدن سخنانم خیلی ناراحت شد که چرا این خبر را به سمع بیماران رسانده است. لحظاتی نگذشت که پزشک معالج خودم وارد اتاق شد و از او پرسیدم از همسرم چه خبر دارید؟ او در جواب گفت: چیزی نشده... فقط یکی از پاهایش قطع شده است.

ولی من باور نکردم و پرس و جورا شروع کردم و سرانجام آگاهی یافتم که همسرم در بمباران کارگاه فنی دانشگاه در دم به شهادت رسیده است. در آن لحظات خواهر همسرم به دانشگاه رفت و من در اتاق بیمارستان تنها ماندم. کمی بعد برادرم آمد و گفت که چهره بیاضعلی را روی تخت بیمارستان بوسیده است. چون به برادرم اعتماد داشتم هرگز فکر نمی کردم به من دروغ بگوید. گفت آمده ام تا شما را به ملاقات همسران ببرم تا خیال تان راحت شود که همسران زنده است. بعد فهمیدم که چهره همسرم را از روی



وادی رحمت... گلزار شهدای تبریز



گفت و گو با آقاولی اسماعیل زاده و سکینه دهقانی، پدر و مادر شهید یعقوب اسماعیل زاده جیقه

## نام فرزندان یعقوب را از قرآن کریم انتخاب کردیم

درآمد

خانواده شهید عظیم‌ترین و گران‌بهارترین سرمایه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران هستند. شکی نیست که شهید، ایثارگان و خانواده‌های آنان اصلی‌ترین ولی نعمتان ما هستند. شاید تعهد و اخلاص به ادامه راه فرزندان‌شان، هم اکنون مهمترین ویژگی خانواده‌های معظم شهید باشد. چون همه به روشنی می‌دانیم که امنیت، آرامش و پیشرفت کنونی کشورمان به برکت خون این عزیزان تأمین شده و ما باید قدر شناس آنان باشیم. شهید یعقوب اسماعیل زاده افزون بر خدمت برای جبهه و جنگ در دانشکده فنی دانشگاه تبریز، یکی از دانشجویان تلاشگر بود که قبل از شهادت در ساخت تعدادی از ابزارهای صنعتی به منظور رسیدن کشور به خودکفایی صنعتی نقش ارزنده داشت که یکی از این ابزارها در موزه کارگاه محل شهادت او نگهداری می‌شود.

## ✿ خانم دهقانی لطفا کمی از خصوصیات اولین فرزند شهیدتان یعقوب توضیح دهید. از دوران کودکی و مراحل تحصیلی تا شهادت...

بسم الله الرحمن الرحيم: یعقوب فرزند نخستم بود که در شب مبارک عید غدیر خم سال ۱۳۴۴ چشم به جهان گشود و نامش را از قرآن کریم انتخاب کردیم. از سن نوجوانی توجه خاصی در زمینه تربیت شش برادر کوچکتر از خود داشت و آنان را به درس خواندن و تلاوت قرآن تشویق می کرد. به آنان می گفت که ما باید با تحصیل و آموختن دانش لیبیک گوی فرامین امام خمینی (ره) باشیم. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسجد کلاتر در محل مسکونی خویش فعالیت های انقلابی داشت. از زمانی که جنگ تحمیلی شروع شد، یعقوب به سن جوانی رسیده بود و آرزو داشت به جبهه اعزام شود. ولی چون در رشته مهندسی ابزار سازی تحصیل می کرد، مسئولان دانشگاه به او اجازه اعزام به جبهه را ندادند و او در سنگر جهاد در دانشگاه تبریز ماند، تا در این سنگر به ساخت مهمات برای رزمندگان جبهه ها بپردازد. از این موضوع تنها من و پدرش آگاه بودیم و هیچ کس دیگری در خانواده به دلیل اهمیت موضوع از ماجرا خبر نداشت. روزی هم که یعقوب به شهادت رسید، سال سوم تحصیلی رشته ابزار سازی را پشت سر می گذاشت.

## ✿ خبر شهادت فرزندتان یعقوب چگونه به گوش تان رسید؟

از بامداد روز فاجعه که از خواب بیدار شدم دلشوره و نگرانی مرا فرا گرفته بود و به شدت استرس داشتم. حس می کردم خبر ناگواری در پیش دارم و هنگام عصر از پای افتادم. در آن شب برق شهر به علت حملات هوایی دشمن چند بار قطع شد. آخرین بار که برق شهر وصل شد به پا خواستم و سفره شام را چیدم. (در این لحظه بغض گلوی بانو سکینه دهقانی را می گیرد و از چشمان ایشان اشک جاری می شود).

آن گاه آقا ولی اسماعیل زاده پدر شهید ادامه می دهد: هر دو هنگام نشستن بر سر سفره حال خوشی نداشتیم. اولین لقمه را که بر دهان گذاشتم قلبم گرفت و دیگر

در شب فاجعه در خانه نشسته بودم شام می خوردم. در همان لحظه که لقمه غذا برداشتم تا در دهانم قرار دهم ناگهان قلبم ایستاد. دراز کشیدم و به همسرم گفتم کافیس است دیگر نمی توانم شام بخورم. آنگاه صدای مهیب ناشی از انفجار بمب به گوشم رسید که در عمرم چنین صدایی نشنیده بودم

نتوانستم بنشینم. به بچه ها گفتم شما غذاتان را صرف کنید و من کمی استراحت می کنم. در حال نیمه خواب که چند دقیقه طول نکشید و به شهادت یعقوب تعبیر شد، صدای مهیب چند مورد بمباران در سطح شهر مرا از جا تکان داد و به سوی پنجره دویدم. به نظرم آمد که آتش و دود بمب از سمت خیابان مارالان برخاسته است. روی پشت بام رفتم باز متوجه مکان انفجار نشدم. آشوب و دلهره سرتاسر وجودم را فرا گرفته بود. به سمت خیابان دویدم و دو مأمور کلانتری موتور سوار دیدم و از آنان پرسیدم کجا بمباران شده است؟ گفتند دانشگاه بمباران شده است. من با شنیدن این سخن تعادل مرا از دست دادم.

## ✿ جنابعالی و همسران چنین حسی داشتید که سرنوشت شومی در انتظارتان است؟

دقیقا همین طور است. به دلیل این که کار ساخت قطعات مهمات در دانشکده فنی دانشگاه تبریز محرمانه بود، نتوانستم به کسی بگویم فرزندم در آن وقت شب در دانشگاه حضور دارد. به هر حال آن دو مأمور موتورسیکلت سوار که در حال گشت بودند گفتند دشمن کارگاه فنی دانشگاه را بمباران کرده است. دوباره پرسیدم واقعا شما از آن جا آمده اید؟ گفتند بله دیگه از آن جا آمده ایم.

## ✿ در این لحظه باز احساسات بر آقا ولی چیره می شود، وقفات اشک از چشمان ایشان بر گونه هایش جاری می شود. توصیف این صحنه بسیار سخت است. دیدن اشک های یک مرد سالخورده که جگر گوشه اش را در راه اسلام فدا کرده غیر قابل توصیف است. آقا ولی کمی تامل می کند و ادامه می دهد:

معمولا وقتی در يك کارگاه ساختمان سازی تیر آهن را از تریلر روی تیر آهن می اندازند صدای مهیبی بروز می کند. صدای انفجار موشک در دانشگاه که از دور شنیده شد از صدای برخورد تیر آهن هم قوی تر بود... صدای خیلی عجیبی بود... در آن شب زمستانی و یخبندان بی درنگ به خانه بازگشتم و پالتو به تن کردم و دوان دوران به سمت دانشگاه حرکت کردم. بخشی از مسیر را با پای پیاده و بخش دیگری را با تاکسی پیمودم. هر قدمی را که بر می داشتم انگار تمام وجودم تکه تکه پاره می شد... در مسیر راه با شخصی به نام غلامرضا نوحه خوان برخورد کردم. او به آقای غلامی شهرت داشت و مدتی رئیس کمیته انقلاب اسلامی دروازه ولیعصر (عج) بود. از من پرسید آقای اسماعیل زاده این جوری به سمت کجا می دويد؟ گفتم گویا عراقی ها بچه های دانشگاه را بمباران کرده اند و می روم از فرزندم یعقوب با خبر شوم. گفت می دانید الان چه وقت شب است؟ گفتم هر وقت می خواهد باشد. ساعتی از نیمه شب گذشته بود و من دوان دوان به سمت دانشگاه حرکت کردم. وقتی به دانشگاه رسیدم مأمور نگهبانی حتی از ورود من که یک فرد نظامی بودم جلوگیری به عمل آورد.

البته در آن لحظه کار تخلیه پیکرهای شهدا و مجروحان توسط گروه های امدادی پایان یافته بود. ناگزیر از آن جا به سمت بیمارستان امام خمینی (ره) رفتم. به درب ورودی بیمارستان که رسیدم دیدم به کسی اجازه ورود نمی دهند. از افسر نیروی انتظامی خواهش کردم که مرا به داخل راه بدهد. به او گفتم اسلحه ام را گرو می گذارم و اجازه بدهید داخل شوم. می خواهم از سرنوشت پسرم با خبر شوم. افسر گفت امکان ندارد و اگر هم از نرده های بیمارستان بالا بروید با اسلحه به طرف شما شلیک می کنم. وقتی مأمور انتظامی آن جواب سربالا را داد، پاهایم سست شدند و پس از کمی استراحت به خانه بازگشتم و به سراغ یکی از آشنایان به نام آقای احمدی که کارمند بیمارستان بود رفتم. او را از خواب بیدار کردم و با خواهش و تمنا از او خواستم با ماشین خود مرا تا چند بیمارستان همراهی کند. آقای احمدی در آن نیمه شب مرا به عنوان کارمند تازه استخدامی بیمارستان معرفی کرد و روپوش به تن کردم و به اتفاق یکدیگر وارد بیمارستان امام خمینی (ره) شدیم و به جستجوی فرزندم یعقوب پرداختیم.

در آن جا یکی از مأموران که گویا پاسدار بود مرا شناخت و پرسید آقای اسماعیل زاده برای چه این وقت شب این جا آمده اید؟ من او را نمی شناختم ولی او مرا می شناخت. گفتم پسرم یعقوب در کارگاه دانشکده فنی کار می کرده و اجازه دهید به پیکرهای شهدای دانشگاه نگاهی بیندازم. آقای مأمور پرسید قول می دهید ناراحت نشوید تا شما را به محل نگهداری پیکرهای شهدا ببرم.



یعقوب انسانی متدین، خوش اخلاق و از نظر نماز و روزه تکمیل بود. بعد از اتمام دوره هنرستان، در دانشگاه تبریز در رشته مکانیک پذیرفته شد. آخرین سال تحصیلی او بود که در شامگاه ۲۷ دی ماه به شهادت رسید. او یک انسان انقلابی بود که همیشه در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد

پیکر فرزندم یعقوب را شناسایی کردم.

چون پدر شهید در این هنگام توان ادامه توضیح نداشت رو به مادر شهید کردم و از او پرسیدم که در آن لحظات که خبر شهادت یعقوب را شنیدید چه حال و هوایی داشتید؟

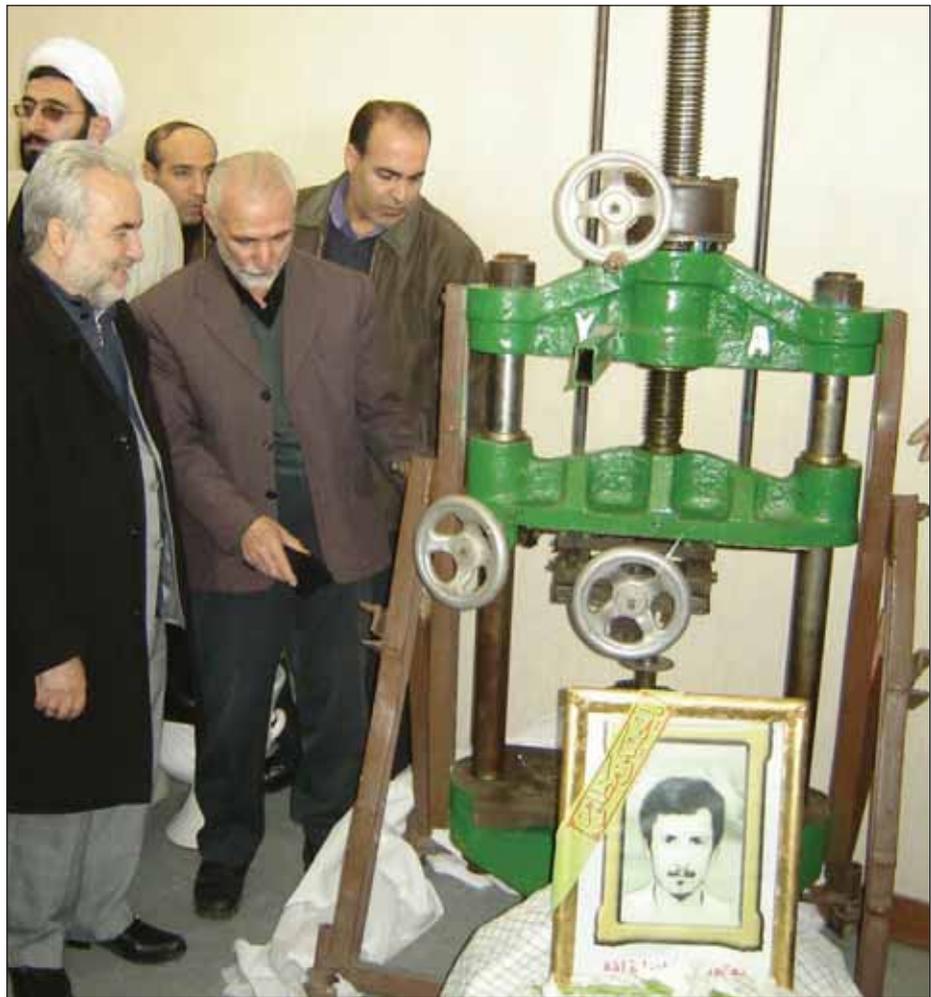
ابتدا به من گفتند که یعقوب در حال امداد رسانی به زخمی‌های حادثه است. ولی شك نکنید که دل مادر خیر از هر حادثه‌ای را می‌دهد. سحرگاه می‌دانستم که باید با فرزندم خدا حافظی می‌کردم. وقتی جگر پاره تم را دیدم به قدری از خود بیخود شدم که نمی‌دانستم چه شده است. به یاد دارم که گفتم یعقوب زیر پیراهنی قرمز به تن نداشت. لباس‌های او همیشه سفید بودند. پس چرا به او لباس قرمز پوشانده‌اید؟ بعدها فهمیدم به خاطر خونریزی ناشی از اصابت ترکش لباسش به رنگ سرخ در آمده است.

آقا ولی اسماعیل زاده در بیان خصوصیات اخلاقی فرزندش یعقوب چنین گفت:

یعقوب انسانی متدین، خوش اخلاق و از نظر نماز و روزه داری تکمیل بود. بعد از اتمام دوره هنرستان، در دانشگاه تبریز در رشته مکانیک پذیرفته شد. آخرین سال تحصیلی او بود که در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ به شهادت رسید. اصولاً یک انسان انقلابی بود و همیشه در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. در کارگاه فنی دانشگاه به انقلاب و دفاع مقدس خدمت می‌کرد. قبل از بمباران کارگاه فنی هم در نهاد جهاد دانشگاهی کار می‌کرد و از همه فعالیت‌هایش راضی بودم.

در پایان گفت و شنود با پدر و مادر شهید یعقوب اسماعیل زاده از ایشان پرسیدم که شهادت فرزندشان چه پیامی را به ملت ایران می‌رساند؟ که هر دو اظهار داشتند:

پاسداری از انقلاب اسلامی و دفاع از آرمان‌های حضرت امام خمینی (ره) مهمترین خواسته شهدا بود. آن‌ها رفتند تا مردم ایران سرفراز و سربلند زیر پرچم اسلام زندگی کنند و تن به بردگی دشمنان اسلام را ندهند. ■



آقای ولی اسماعیل زاده پدر شهید یعقوب در بازدید از دستاورد پسرش در موزه شهدای کارگاه فنی

اطلاع داشتند و به خانه‌مان آمده بودند گفتم چون حال در بیمارستان سینا بد شد و نزدیک بود به زمین بخورم، این نشانگر این است که پیکر پسر یعقوب در آن بیمارستان است. ولی به هر حال تا صبح روز بعد صبر کردیم تا مسئولان جهاد دانشگاهی به بیمارستان امام خمینی آمدند و به اتفاق آنان به سردخانه بیمارستان رفتیم و در آن لحظه بود که مطمئن شدم پسر یعقوب شهید شده است. ایشان فقط از ناحیه گردن زخمی شده بود و به شدت خونریزی کرده بود. پیراهن قرمز رنگی که به تن داشت سالم مانده بود. خداوند همه شهدای اسلام به خصوص شهدای دانشگاه تبریز را بیامرزد.

در آن شب که از پیدا کردن پیکر فرزندان نا امید شدید چه حالی داشتید؟

وقتی به بیمارستان رازی رفتم پیکر شهید ایرج خلوتی را نشانم دادند که تا آن لحظه تشخیص هویت نشده بود. چون سر این شهید از بدنش جدا شده بود.

دوباره اشک از چشمان آقا ولی اسماعیل زاده سرازیر می‌شود و پس از مکث کوتاهی به سخنانش ادامه می‌دهد:

به هر حال نزدیک صبح وقتی به همراه کارکنان جهاد دانشگاهی به سردخانه بیمارستان امام خمینی (ره) رفتم

به او گفتم باشد ناراحت نمی‌شوم. آقای مأمور مزبور اسلحه‌اش را به دوش همکارش سپرد و به او توصیه کرد به کسی اجازه ورود ندهد. من که روپوش تنم بود به اتفاق آقای احمدی و آقای مأمور داخل سردخانه نگهداری از پیکرهای شهدا شدیم. به پیکر یکی از شهدا شك کردم و گفتم این پیکر پسر یعقوب است. احمدی گفت خیر این نیست.

آن‌گاه به اتفاق آقای احمدی از بیمارستان امام خمینی (ره) بیرون آمدیم و به بیمارستان سینا رفتیم. آن‌جا به ما گفتند فقط پنج زخمی به این بیمارستان آورده‌اند که یکی از آن‌ها به خون احتیاج دارد. پیشنهاد کردم خون اهدا کنم. ولی کارکنان مرکز خون بیمارستان به اندام نگاه کردند و گفتند شما که خون ندارید. راستش در آن لحظات تعادل خویش را از دست داده بودم و پاهایم روی پله‌های بیمارستان لرزیدند و نزدیک بود به زمین بخورم که همراهمان دست مرا گرفتند و روی صندلی نشاندهند. در آن فاصله برادرم از راه رسید و او کار جستجو را ادامه داد. تا نزدیک صبح جستجو کردیم و به نتیجه قطعی نرسیدیم و به خانه بازگشتیم.

با این توضیح چگونه از شهادت فرزندان یعقوب اطلاع پیدا کردید؟

به برخی از بستگان که در آن هنگام از بمباران دانشگاه

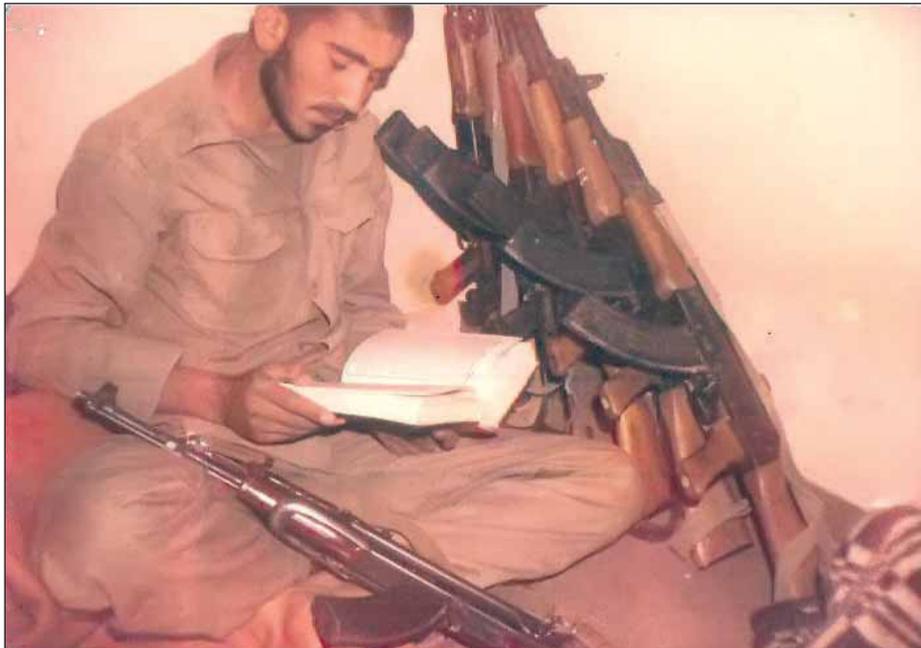


دورنمای شخصیت يك جهادگر از زبان فریبا حیدری همسر شهید حسین زاده

## همسرم برای رضای خدا و تداوم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تلاش کرد

درآمد

با درخشش خورشید انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) ستاره‌های درخشانی هم در فضای نامتناهی و شکوهمند ایران اسلامی در عرصه‌های گوناگون جهادی و از خودگذشتگی درخشیدند و بر سر پیمانی که با خدای خویش بسته بودند، در جهت تحکیم پایه‌های نهضت خونبار و دفاع از کیان انقلاب و پاسداری از سرزمین عشق، معجزه‌ای بس بزرگ و ماندگار به یادگار گذاشتند. شهید گرانقدر حسین حسین زاده یکی از این ستاره‌های درخشان بود که اینبار در راه دفاع از میهن را سرلوحه خویش قرار داد و شهادت را به عنوان بهترین راه رستگاری پذیرفت. حضور حسین زاده در جهاد دانشگاهی و میدان ساخت تجهیزات دفاعی برای رزمندگان اسلام در دانشگاه تبریز، سپس حضور خالصانه در جبهه‌های مقاومت در برابر دشمن بعثی یکی از ویژگی‌های این سلحشور آذری می‌باشد. شاهد یاران برای شناخت هرچه بیشتر این شهید گرانقدر با همسر ایشان بانو فریبا حیدری به گفت و گو نشستیم که با هم می‌خوانیم:



حضور داشته است. مدتی در کردستان و مدتی هم مسئولیت ستاد پشتیبانی و تهیه اقلام مورد نیاز جبهه را به عهده داشته است. فراموش نکنم که در سال آخر جنگ هم مدتی فرماندهی قرارگاه مهندسی نور در فاصله ۱۰ کیلومتری محور شلمچه را به عهده داشت.

**شهید حسین زاده تحصیلات خود را در دانشگاه تبریز به پایان رسانده است.**

مدرک کارشناسی را از دانشگاه تبریز و مدرک کارشناسی ارشد را از دانشگاه علامه طباطبایی گرفته است.

**در چه سالی به استخدام دانشگاه تبریز درآمد؟**

گمان کنم حدود سال ۱۳۶۳ به استخدام هیئت علمی، سپس جهاد دانشگاهی تبریز درآمد.

**در دوران دفاع مقدس مجموعاً چند مدت در جبهه حضور داشت؟**

بر اساس اسناد و مدارکی که در اختیار داریم، شهید محمد حسین زاده حدود ۱۹ ماه در زمان‌های مختلف در جبهه حضور داشت و اکثر مأموریت‌های ایشان هم پشتیبانی مهندسی بوده است.

**موقع ازدواج با آقای حسین زاده اطلاع داشتید که ایشان دچار سلاح شیمیایی دشمن شده است؟**

خیر اطلاع نداشتم. ولی در روزهای اول ازدواج فاش کرد که تعدادی ترکش در بدنش وجود دارد. علایم وجود ترکش در نواحی مختلف بدن ایشان آشکار بود. موقع نماز که به سجده می‌رفت،

**یعنی حدود ۱۱ سال بعد از فاجعه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ دانشگاه با همدیگر ازدواج کردید؟**

همین طور است. ایشان همواره تأکید می‌کرد که من بازمانده شهدای دانشگاه هستم. افسوس می‌خورد که چرا من با جمع شهدای کارگاه فنی شهید نشده‌ام. چون ایشان در فاصله پنج دقیقه که برای تهیه قند برای بچه‌های شاغل در کارگاه فنی از آنجا بیرون رفته بود، کارگاه هدف موشک دشمن قرار گرفت. می‌خواهم بگویم که همسرم آرزوی شهادت در سر داشت و سرانجام به آرزوی خود رسید. هر وقت برای ملاقات با خانواده‌های محترم شهدا به شهرهای زادگاهشان می‌رفت، مرا همراه خود می‌برد. برخی از خانواده‌های شهدای دانشگاه تبریز که در اصفهان و در اردبیل سکونت داشتند، به من می‌گفتند که شما عروس ما هستید. چون محمد حسین زاده مانند فرزندان ماست که در دانشگاه تبریز شهید شده‌اند.

**از مبارزات همسران در دوران انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب اطلاع دارید؟**

تا جایی که اطلاع دارم ایشان یکی از فعالان سیاسی در دوران انقلاب بود. مادر شهید حسین زاده نقل کرده که خانه مسکونی‌شان در دوران انقلاب، پایگاهی برای جمع آوری و توزیع کمک‌های جنسی و نقدی برای انقلابیون و خانواده‌های زندانیان بوده است. ایشان به همین دلیل چند بار به وسیله مأموران امنیتی بازداشت شده است. همسرم نقل کرده بود که در دوران برقراری حکومت نظامی در تبریز، شبانه از خانه بیرون می‌رفته و به شعار نویسی روی دیوارهای شهر اقدام می‌کرده است. در دوران هشت ساله دفاع مقدس هم همیشه در واحدهای اطلاعات و عملیات در جبهه‌های نبرد



**چگونه با شهید حسین زاده آشنا شدید و با ایشان ازدواج کردید و حاصل این ازدواج چند فرزند است؟**

بسم الله الرحمن الرحيم: من فریبا حیدری استاد زبان انگلیسی یکی از مدارس تبریز هستم. در سال ۱۳۷۶ توسط یکی از همکاران مدرسه به شهید محمد حسین حسین زاده معرفی شدم و ایشان که در آن موقع حدود ۳۴ سال سن داشت طبق روال سنتی به خواستگاری‌ام آمد و این ازدواج صورت گرفت. یک سال بعد از ازدواج خداوند یک فرزند پسر به ما عنایت کرد و سال بعد نیز صاحب فرزند دختر شدیم.

**موقعی که به خواستگاری‌تان آمد چه شغلی داشت؟**

در آن زمان مسئولیت پژوهشکده‌های جهاد دانشگاهی تبریز را به عهده داشت. ولی بعد از انتقال دکتر نظر پور، مسئولیت جهاد دانشگاهی به همسرم واگذار گردید.

**افسوس می‌خورد که چرا با جمع شهدای کارگاه فنی شهید نشده‌ام. چون در فاصله پنج دقیقه که برای تهیه قند برای بچه‌های شاغل در کارگاه بیرون رفته بود، کارگاه هدف موشک دشمن قرار گرفت. می‌خواهم بگویم که همسرم آرزوی شهادت در سر داشت و سرانجام به آرزوی خود رسید**

✓  
**به ما توصیه می‌کرد که ما باید مدافع میهن و انقلاب باشیم. خدای نکرده اگر دوباره جنگی بر کشورمان تحمیل بشود، شما و دو فرزندمان را هم به جبهه خواهیم برد. هیچ وقت هیچ چشم‌دانی از کسی نداشت. فقط برای رضای خدا و تداوم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد**

مراجعه می‌کرد، کمترین آزار و اذیتی به من نرساند. ولی ناراحتی‌ها و سختی‌های ایشان هنگام شیمی درمانی، مرا به شدت زجر می‌داد. در عین حال روحیه‌اش به قدری قوی بود که من احساس آرامش می‌کردم.

#### ❁ بعد از شهادت ایشان برای تربیت فرزندان‌تان سختی نکشیدید؟

خیر... این دو فرزند پسر و دخترم همیشه مرا همراهی و با من همکاری می‌کردند... مرا دلداری می‌دادند... در واقع این‌ها مرا تربیت کردند، و به من صبر و آرامش بخشیدند. ناگفته نماند که دعاهای کمیل همسرم در شب‌های جمعه هیچ وقت و در هر شرایطی ترک نمی‌شد. همیشه سوره مبارکه یاسین را می‌خواند. موقع شیمی درمانی که خیلی زجر می‌کشید پیشنهاد می‌کردم قرص مسکن مصرف کند. در جواب می‌گفت تسبیح بانو حضرت زهرا (س) را به من بدهید تا تسبیح بخوانم. از پشتوانه اعتقادی خیلی قوی برخوردار بود. اعتقادات و باورهای دینی ایشان از نظر من قابل توصیف نیستند. ■



علایم شیمیایی ایشان نمایان شده بود. از وقتی که ازدواج کردیم به طور مرتب سرفه می‌کرد، و داروهای مسکن مصرف می‌کرد.

#### ❁ مسئولیت‌های شهید حسین زاده در دانشگاه تبریز بعد از پایان جنگ چه بوده است؟

تا سال ۱۳۸۴ ریاست جهاد دانشگاهی را به عهده داشت. در آن سال که طیف دیگری بر دانشگاه حاکم شد، ایشان از سمت خود کناره‌گیری کرد و به فعالیت‌های مهندسی و عمرانی در بخش‌های دولتی و خصوصی پرداخت. یکی از خلاقیت‌های حسین زاده در دوران ریاست جهاد دانشگاهی این است که برای اولین بار ربات‌های علمی وارد دانشگاه کرد. گروه ربات دانشگاه تبریز با شرکت در مسابقات بین‌المللی به جوایز ارزنده‌ای دست یافته است.

#### ❁ آقای حسین زاده در چه سالی شهید شد؟

در سال ۱۳۹۳ بر اثر بیماری شیمیایی به شهادت رسید. در مراسم تشییع ایشان مسئولان ادارات دولتی از جمله استاندار و فرماندار تبریز، نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی و نمایندگان سایر نهادهای انقلابی و دانشگاهی استان شرکت کردند.

#### ❁ آخرین سخن شما از همسرتان؟

همیشه به ما توصیه می‌کرد که ما باید مدافع میهن و انقلاب باشیم. خدای نکرده اگر دوباره جنگی بر کشورمان تحمیل بشود، شما و دو فرزندمان را هم به جبهه خواهیم برد. هیچ وقت هیچ چشم‌دانی از کسی نداشت... به دنبال هیچ امتیازی نبود... فقط برای رضای خدا و تداوم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد. به یاد دارم در چهار سال آخر حیاتش که به مراکز شیمی درمانی

نمی‌توانست زانوی خود را خم کند. نکته حایز اهمیت در زندگی شهید حسین زاده این است که هیچ وقت حاضر نبود برای خود پرونده جانبازی تشکیل دهد. خود را از داشتن کارت جانبازی بنیاد شهید بی‌نیاز می‌دانست. ولی وقتی علایم بیماری سرطانی همسرم نمایان شد، برادر ایشان داوطلب شد و پرونده جانبازی او را پیگیری کرد. چون در جبهه شلمچه با گاز خردل، شیمیایی شده بود.

#### ❁ اخلاق و رفتار ایشان را چگونه یافتید؟

شهید محمد حسین حسین زاده انسان به تمام معنی بود. اکنون در این شهر بزرگ همه مردم از ایشان به نیکی یاد می‌کنند. مدیریت و آموزگاران مدرسه‌ای که در آن تدریس می‌کنم او را مردی ایثارگر و کم نظیر معرفی می‌کنند. از هر نظر واقعا انسان کامل بود. با وجودی که ایشان خانه ملکی نداشت، تعدادی از کارکنان جهاد دانشگاهی را صاحب خانه کرد. اکنون هم خانه ملکی در اختیار نداریم و در خانه پدر ایشان زندگی می‌کنیم. برای دیگران اولویت قایل بود و بعد برای رفاه خانواده خود تلاش می‌کرد. بعد از شهادت حسین زاده متوجه شدم که ایشان چقدر به مردم خدمت کرده است. روزی یکی از شهروندان شرکت کننده در مراسم یادبود شهدای دانشگاه به من گفت: «اگر امروزه صاحب خانه هستم، به برکت زحمات آقای حسین زاده است». شهروند دیگری می‌گفت: «اگر وسیله نقلیه در اختیار دارم، به برکت محبت حسین زاده است». همیشه برای حل مشکلات مردم پیشگام بود. هرکسی از ایشان تقاضای کمک می‌کرد به خواسته خود می‌رسید.

#### ❁ علایم شیمیایی ایشان دقیقا در چه زمانی نمایان شد؟

گویا در آخرین مأموریتی که از جبهه بازگشته بود،





شناخت ویژگی‌های شهید محمد حسین حسین زاده در گفت و گو با جانباز دفاع مقدس جلیل گلبازی عضو جهاد دانشگاهی تبریز

## دانشجویان شهید اهداف مقدسی را دنبال می‌کردند

درآمد

شهر تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی به عنوان پایگاه حماسه و خون با موقعیت استثنایی و حساس خود همیشه کانون تحولات کشور بوده است. مردم ولایت مدار به خصوص دانشجویان فداکار آن در جریان مبارزات ملت مسلمان در انقلاب اسلامی و نیز در دوران دفاع مقدس الگویی از رشادت و ایثار از خود به نمایش گذاشتند. شهید دکتر محمد حسین حسین زاده مسئول سابق جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز یکی از جوانان غیور همین شهر است که در پشتیبانی از جبهه و جنگ خاطرات به یاد ماندنی فراوانی از خود به یادگار گذاشته است. به منظور شناخت گوشه‌ای از فعالیت‌های این شهید عزیز به پای گفت و گو با جانباز جلیل گلبازی عضو جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز نشستیم که با هم می‌خوانیم:



### ❁ به نظر شما کار مهمات سازی تا چه اندازه پیشرفت کرده بود؟

بچه‌ها قشنگ به مرحله تولید قطعات خمپاره رسیده بودند. اجرای این طرح خیلی خوب جواب داده بود، و محصولات کارگاه بیدرنگ به خطوط مقدم جبهه ارسال می‌شده است. هرچند که فعالیت کارگاه فنی به صورت محرمانه ادامه پیدا کرده بود، اما در واقع دانشجویان شهید دانشگاه تبریز کار خلاف قانون انجام نمی‌دادند. این عزیزان فقط از رزمندگان مستقر در جبهه پشتیبانی به عمل می‌آوردند. منتها کارشان بسیار سنگین و دقیق بود.

### ❁ افزون بر آقای رهنوردی، آیا شهید حسین زاده هم نقشی در گزینش دانشجویان متخصص برای اشتغال در کارگاه فنی داشت؟

حسین زاده ضمن عهده دار بودن مسئولیت آموزش بچه‌های شاغل در کارگاه فنی و مدیریت و تعیین شرح وظایف شاغلان در کارگاه، شخصا پشت دستگاه ماشین تراشکاری می‌ایستاد و با بچه‌ها همکاری می‌کرد. ولی از نقش ایشان در گزینش دانشجویان از سایر دانشکده‌ها اطلاع دقیق ندارم.

### ❁ اشاره کردید که فعالیت کارگاه فنی محرمانه بوده است. ولی برخی از جانبازان بازمانده فاجعه نقل کرده‌اند که جهاد دانشگاهی برای گزینش دانشجو در سطح دانشگاه اطلاعیه منتشر کرده بود...

درست است. جهاد دانشگاهی برای گزینش دانشجو اطلاعیه منتشر کرد، ولی نه به این مضمون که می‌خواهیم در دانشگاه تبریز قطعات خمپاره تولید کنیم. در این اطلاعیه

دانشگاه انجام دهند. به طور مثال بر اساس این طرح برخی از اقلام مورد نیاز رزمندگان مستقر در جبهه‌ها به وسیله این دسته از دانشجویان تأمین می‌شد. تأسیس کارگاه فنی مهمات سازی هم یکی از این طرح‌ها بود که دانشجویان خیلی ورزیده و متخصص دانشکده فنی برای این کار برگزیده شدند. از سوی دیگر دانشجویان دیگری هم که به این جمع پیوستند با شرکت در يك دوره آموزشی کوتاه مدت راهکار ساخت برخی از قطعات خمپاره را به خوبی آموختند. دانشجویان در ساعات صبحگاهی درس می‌خواندند و کار مهمات سازی را در ساعات عصر تا نیمه شب ادامه می‌دادند. این کار به شیوه مخفیانه صورت می‌گرفت و تنها تعداد محدودی از اساتید و دانشجویان از آن اطلاع داشتند.

### ❁ فعالیت کارگاه فنی مهمات سازی در درون يك دانشگاه به این بزرگی واقعا مخفیانه بود؟

فعالیت کارگاه فنی مخفیانه بود و بچه‌های شاغل در آن مسئولیت سنگینی را به عهده داشتند. تصور کنید که شهدا و جانبازان شاغل در يك کارگاه به این بزرگی در يك ساعت معین وارد کارگاه می‌شدند، سپس درهای ورودی آن بسته و کار تولید طبق طرح و برنامه از پیش تعیین شده آغاز می‌شد و در ساعات نیمه شب که هیچ پرنده‌ای در دانشگاه پر نمی‌زد، سرویس جایجایی دانشجویان حاضر می‌شده و آنان را به خوابگاه‌شان انتقال می‌داده است. روز بعد هم که بچه‌های دانشجو سرکلاس درس‌شان حاضر می‌شدند، درهای کارگاه فنی بسته بوده و انگار نه انگار که این ساختمان مرکز مهمات سازی در دانشگاه برای پشتیبانی از جبهه می‌باشد.

❁ شهید محمد حسین زاده ضمن این که مسئولیت تدارکات کارگاه فنی مهمات سازی در دانشگاه تبریز را به عهده داشت، سال‌ها بعد به ریاست جهاد دانشگاهی برگزیده شد. به طور خلاصه و یژگی‌های شخصیتی ایشان را شرح دهید...

آقای حسین زاده ضمن داشتن ویژگی ساده زیستی و فروتنی در برابر مردم، مردی خدا شناس، پرهیزگار و بی‌آلایش بود. چنانچه درباره شخصیت ایشان با بچه‌های جهاد دانشگاهی صحبت کنید، به میزان جایگاه مردمی ایشان پی خواهید برد. بچه‌ها همیشه به یاد خدمات ارزنده ایشان به انقلاب هستند. چون حسین زاده نقش ارزنده‌ای در آموزش و تربیت نیروهای جهاد دانشگاهی داشت. وظایف جهاد دانشگاهی و روش زندگی را به ما آموخت. راهکار انقلابی بودن را به ما یاد داد. همیشه به ما یاد آوری می‌کرد که قدرشناس شهدای گرانقدر انقلاب و دفاع مقدس باشیم. می‌توان گفت که شهید حسین زاده بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به طور غیر رسمی در رأس جهاد دانشگاهی قرار داشت و وظایف جهادی این نهاد را هدایت می‌کرد. در واقع هر اندازه خواسته باشم شخصیت ایشان را تشریح کنم، واقعا کم گفته‌ام. از نخستین لحظه ورودم به دانشگاه تبریز همواره در کنار ایشان بودم.

### ❁ ایشان چه نقشی در تأسیس کارگاه فنی ساخت قطعات مهمات داشت؟

طرح راه اندازی کارگاه فنی در واقع يك طرح فوق العاده بود. چون حسین زاده در ابتدای جنگ مسئول آموزش و اعزام نیروهای دانشجویی به جبهه بود و گاهی اتفاق می‌افتاد که برخی از دانشجویان داوطلب اعزام به جبهه امکان اعزام را نداشتند. لذا آقای حسین زاده طرحی را تدارک دید تا دانشجویان ناتوان اعزام به جبهه برخی از وظایف جبهه را در درون

آقای حسین زاده طرحی را تدارک دید تا دانشجویان ناتوان اعزام به جبهه برخی از وظایف جبهه را در درون دانشگاه انجام دهند. بر اساس این طرح برخی از اقلام مورد نیاز رزمندگان مستقر در جبهه‌ها به وسیله این دسته از دانشجویان تأمین می‌شد. تأسیس کارگاه فنی مهمات سازی هم یکی از این طرح‌ها بود

یعنی هیچ تفاوتی میان خود و سایر همکاران قایل نبود. ارتباطش با همه همکاران بردارانه بود و همکاران خیلی راحت با ایشان صحبت می‌کردند. هرگاه با برادران جانباز بازمانده فاجعه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ صحبت می‌کنم، به عمق پیوند و همدلی آنان با شهید حسین زاده پی می‌برم. اینها تعریف می‌کنند که چه حال و هوایی در کنار حسین زاده در کارگاه فنی داشتند. شهدای این فاجعه هنگام کار در کارگاه فنی واقعا احساس می‌کردند در خطوط مقدم جبهه حضور دارند. بازگو کردن خاطرات آن مرحله برای من خیلی سخت است.

**اشاره کردید که شهید حسین زاده بعد از گذشت مدتی از بمباران کارگاه فنی عازم جبهه جنوب شد. بفرمایید که در جبهه يك رزمنده بسیجی بود یا نقش فرماندهی داشت؟**

ایشان هرگاه به جبهه اعزام می‌شد، معمولا در قالب لشکر عاشورای آذربایجان شرقی فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی انجام می‌داد. همیشه مسئولیت گروهی از کارگزاران و مروجان فرهنگی را به عهده داشت. ضمن این‌که حس مدیریتی در راهکار ایشان وجود داشت، اما هیچگاه خود را برتر از دیگران نمی‌دانست. يك انسان ساده و متواضع بود که خود را با دیگران مساوی می‌پنداشت.

**به وجود انگیزه و همدلی در بین دانشجویان و مسئولین جهاد دانشگاهی آن دوره اشاره کردید. در صورت امکان کمی آن فضای اتحاد و همدلی را شرح دهید...**

اصولا بعضی از فضاها قابل توصیف نیستند، اما محسوس و قابل لمس هستند. تصور کنید که محور شلمچه در نزدیکی مرز عراق بسیار خطرناک بود و شاید بیشترین شهدای جنگ تحمیلی مربوط به آن منطقه است. نکته قابل توجه این است که شلمچه برای رزمندگان اسلام جاذبه داشت و اغلب‌شان علاقه‌مند اعزام به آن محور را داشتند. این علاقه‌مندی، انگیزه و هدف مقدس در بین دانشجویان شهید و جانبازان شاغل در کارگاه فنی مهمات سازی دانشگاه تبریز هم وجود داشت. شکی نیست که هدف ما در دوره دفاع مقدس، دفاع از دستاوردهای انقلاب و پاسداری از تمامیت ارضی ایران اسلامی بود. اکنون شایسته است این هدف برای نسل حاضر تعریف شود تا با جان و دل درک کنند که رسالت آنان نیز مبارزه با جنگ نرم و پاسداری از مرزهای دینی و فرهنگی مردم کشورمان است. ■

روی داده است.

**شما در زمان بمباران کارگاه فنی و چند نقطه از دانشگاه تبریز کجا بودید؟**

در آن برهه در جبهه مستقر بودم. در آن دوره پیامدهای جنگ تحمیلی و تحریم اقتصادی دشمن به نحوی در داخل دانشگاه مطرح شده بود و دانشجویان با این امر عجز شده و احساس وظیفه کرده بودند که تحریم دشمن را بشکنند. دانشجویان به خوبی مشکلات کشور را درک و لمس کرده و داوطلبانه تا پای جان حاضر به ایثار و خدمت بودند.

**حال که مدت زمانی مسئول دفتر شهید حسین زاده بودید، ایشان را چگونه یافتید؟**

در حقیقت جهانی شهید محمد حسین حسین زاده روی خداشناسی، قرآن، تقوی و ایمان استوار بود. در آن برهه همه بچه‌های دانشگاه تبریز به خصوص بچه‌های جهاد دانشگاهی عاشق اخلاق و رفتار ایشان شده بودند. کسی بود که دانشجو می‌توانست به او تکیه کند.

**ایشان به عنوان مسئول کارگاه فنی، بعد از بمباران کارگاه و شهادت ۲۲ تن از**



از دانشجویان فقط برای پشتیبانی از جبهه و جنگ دعوت به همکاری شده بود. فراموش نشود که پشتیبانی از جنگ یکی از اساسی ترین کارهای جهاد دانشگاهی در آن مرحله را تشکیل می‌داده است. راه اندازی کارگاه فنی هم يك مورد خاص از وظایف جهاد دانشگاهی به شمار می‌رفته است.

**دانشجویان شهید از کدام دانشکده‌ها در کارگاه فنی کار می‌کردند؟**

دانشجویان دانشکده فنی و مکانیک در اولویت گزینش بود. ولی چون داوطلب از دانشکده فنی تکمیل نشد، از دانشجویان علاقه‌مند از سایر دانشکده‌ها دعوت به همکاری به عمل آمد. سایر دانشجویان داوطلب هم در يك دوره آموزشی کوتاه مدت شرکت کردند، و فعالیت کارگاه فنی بیدرنگ شروع شد.

**تحلیل شما از بمباران کارگاه فنی پس از کمتر از یکماه از آغاز فعالیت آن چیست؟**

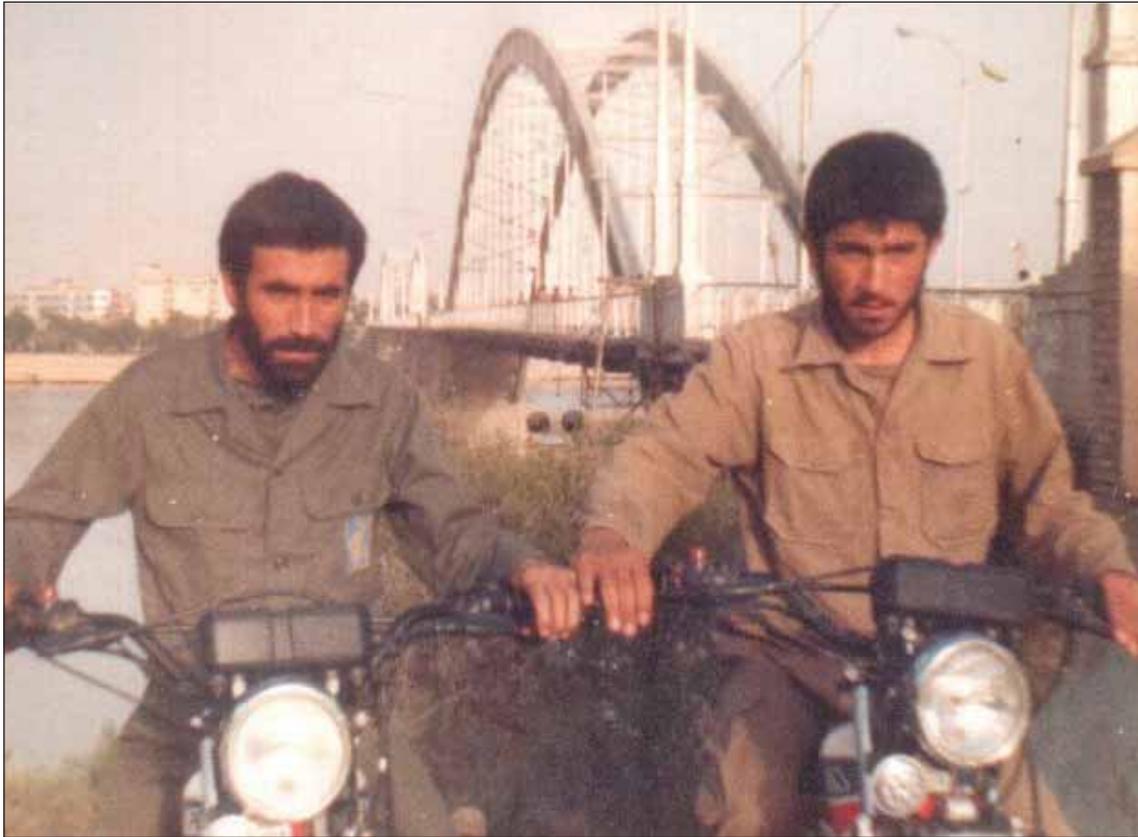
از برخی از مسئولان وقت دانشگاه شنیده‌ام که فعالیت کارگاه فنی توسط ستون پنجم دشمن لو رفته بوده است. چون موشک هواپیماهای عراقی به دقت ساختمان کارگاه فنی را هدف قرار داد. گویا عوامل ستون پنجم به هواپیماهای متجاوز عراقی گرا داده بودند، چنین اتفاقی

**وقتی ساختمان کارگاه فنی بمباران شد و حسین زاده جان سالم بدر برد، خیلی افسوس می‌خورد که چرا در این حادثه شهید نشده است. می‌گفت من چقدر نالایق بودم که از این قافله عقب ماندم. بعد از عروج ملکوتی مجموعه بچه‌های شاغل در کارگاه فنی، همیشه از اخلاق و ویژگی‌های آنان تعریف می‌کرد**

**دانشجویان چه روحیه‌ای داشت؟**

وقتی ساختمان کارگاه فنی بمباران شد و حسین زاده جان سالم بدر برد، خیلی افسوس می‌خورد که چرا در این حادثه شهید نشده است. می‌گفت من چقدر نالایق بودم که از این قافله عقب ماندم. بعد از عروج ملکوتی مجموعه بچه‌های شاغل در کارگاه فنی، همیشه از اخلاق و ویژگی‌های آنان تعریف می‌کرد. می‌گفت این شهیدان عزیز هم درس می‌خواندند، هم برای جبهه تلاش می‌کردند. موقعی که مسئولیت کارگاه فنی و بعد از آن مسئولیت جهاد دانشگاهی را به عهده داشت، طوری رفتار می‌کرد که انگار يك خدمتگذار معمولی است.

سمت چپ، شهید حسین زاده در یکی از مأموریت‌های جبهه جنوب اهواز



مروری بر افتخارات يك شهيد، در گفت و گو با علی حسین دوستدار عضو اسبق جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز

## شهید حسین زاده جانباز زحمت کشیده‌ای بود

درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم: من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه. فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا... این آیه شریفه از کلام الله مجید، مصداق بارز راد مردانی است که حیات‌شان را وقف دفاع از ارزش‌های دینی و ملی کشورشان کردند، و جان شیرین خود را در این راه فدا کردند. اگر چه شهید حسین زاده از قافله شهیدان مظلوم شامگاه ۲۷ دی سال ۱۳۶۵ باز ماند، ولی چند سال بعد در پی اصابت با سلاح شیمیایی دشمن بعضی در جبهه‌های جنوب به جمع کاروانیان خود پیوست.

خیر خواه و نوع دوست بود و به همه افراد نیازمند کمک می‌کرد. روزی مشکل مالی پیدا کردم و به مقداری پول نیاز داشتم. به ایشان گفتم که به مقداری پول نیاز دارم. گفت چون در آستانه شب عید قرار داریم و باید حقوق و عیدی بچه‌ها را پرداخت کنم، در حال حاضر مقدور نیست. ولی حدود ساعت ۱۰ صبح ناگهان از دانشگاه خارج شد و بعد از گذشت نیم ساعت با مقداری پول به دفتر کارش بازگشت. نگو که مرحوم حسین زاده در دفتر کارش پول نداشت و رفت از خانه برای بنده پول مورد نیازم را تأمین کرد. ایشان چنین آدمی بود که به مشکلات مالی و عاطفی همه بچه‌های همکار رسیدگی می‌کرد. با وجودی که حسین زاده آدمی مهربان و نوع دوست بود، اما متأسفانه در اواخر حیاتش مورد کم لطفی و بی مهری قرار گرفت.

**گويا چند سال بعد از بمباران کارگاه فنی میان مسئولان دانشگاه بر سر بازسازی کارگاه اختلافاتی بروز کرد...**

درست است. عده‌ای از مسئولان دانشگاه دوست داشتند که ساختمان بمباران شده کارگاه فنی به صورت نمادین باقی بماند، و عده‌ای هم تصمیم گرفتند آن را به موزه تبدیل کنند. گروه دوم سرانجام در تصمیم‌شان موفق شدند و آثار جنایت بمباران را از بین بردند. بنده مانند سایر افراد مخالف بازسازی کارگاه فنی، با از بین بردن آثار جنایت رژیم صدام عقلی مخالفت کردم. چون جاذبه‌ای که کارگاه بمباران شده داشت، اکنون ندارد. موزه در حال حاضر به يك چهار دیواری که تعدادی پوستر و تصاویر شهدای در آن آویخته شده شباهت دارد.

**مرحوم حسین زاده که یکی از مسئولان کارگاه فنی بود، بعد از بمباران آن چه خدماتی برای خانواده‌های شهدای فاجعه انجام داد؟**

آقای حسین زاده آدم عاطفی و خون گرم بود. همیشه به خانواده‌های شهدای بمباران کارگاه فنی رسیدگی می‌کرد. چنانچه با خانواده‌های معظم شهدا ملاقات کنید، حرف اول‌شان تعریف از خدمات حسین زاده خواهد بود. چون ایشان بانی خیر بود و اوضاع آنان را به خوبی درک می‌کرد. حسین زاده جانباز زحمت کشیده‌ای بود. جهاد دانشگاهی که همه ساله برای شهدای بمباران هوایی کارگاه فنی، مراسم یادواره برگزار می‌کرد، آقای حسین زاده سنگ تمام می‌گذاشت. بعد از رفتن ایشان از جهاد دانشگاهی، مراسم یادواره شهدا یواش یواش کم رنگ شد. ایشان یکی از فعالان کارگاه فنی بود و انگار از درون کارگاه روئیده شده بود. ■



ایشان را به عهده داشتم. مدتی احساس کردم که ایشان زیاد سرفه می‌کنند....

**مرحوم حسین زاده در چه زمانی دچار سلاح شیمیایی شد؟**

به گمان زیاد بعد از فاجعه بمباران کارگاه فنی داوطلبانه عازم جبهه شده و در یکی از جبهه‌های جنوب مورد اصابت سلاح شیمیایی قرار گرفت. روزی که زیاد سرفه می‌کرد و از ناراحتی ریه رنج

**دکتر حسین زاده با وجودی که در جبهه‌های دفاع مقدس دچار سلاح شیمیایی دشمن یعنی شده بود، در اوایل دهه ۱۳۷۰ مسئولیت ریاست جهاد دانشگاهی به او واگذار شد و بنده افتخار مسئولیت دفتر کار ایشان را به عهده داشتم. مدتی احساس کردم که ایشان زیاد سرفه می‌کنند....**

می‌برد، وارد اتاق ایشان شدم و دیدم کنار پنجره ایستاده و به سختی تنفس می‌کند. از ایشان پرسیدم چه شده و آیا میل دارید به بیمارستان مراجعه کنیم؟ گفت خیر به استکان آب جوش بنوشم آرام می‌شوم. شهید حسین زاده مردی

**در چه سالی به استخدام دانشگاه تبریز و به عضویت جهاد دانشگاهی در آمدید؟**

بسم الله الرحمن الرحيم: چند ماه قبل از بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵، پرونده استخدامی در واحد جهاد دانشگاهی تشکیل دادم و شهید حاج ایرج خلوتی پرونده را پیگیری می‌کرد. به هر حال چند ماه بعد از فاجعه بمباران دانشگاه پرونده پیگیری شده و به استخدام رسمی دانشگاه در آمدم.

**شهید خلوتی چه مسئولیتی در جهاد دانشگاهی داشت؟**

مسئولیت معاونت پشتیبانی را به عهده داشت. آنگاه با توجه به شهادت ۲۲ تن از دانشجویان صدیق و متعهد کارگاه فنی، بخشی به نام واحد تبلیغات و امور فرهنگی در جهاد دانشگاهی تأسیس شد که مسئولیت آن به عهده بنده واگذار گردید. این بخش به منظور ثبت زندگی شهدای فاجعه بمباران کارگاه فنی، وسایل سمعی و بصری تهیه کرد، و با موافقت آقای دکتر نظرپور مسئول وقت جهاد دانشگاهی با خانواده‌های شهدای فاجعه مصاحبه به عمل آوردیم و فیلم و گزارش‌های مستند تهیه کردیم. بنده و مرحوم دکتر محمد حسین حسین زاده و جانباز مجید اسم حسینی و نیز خلیل نمازی تیمی تشکیل دادیم و به مدت یکماه با سایر خانواده‌های شهدای بمباران دانشگاه در شهرهای زادگاه‌شان دیدار و مصاحبه به عمل آوردیم و گزارش تصویری تهیه کردیم.

**برنامه‌های تهیه شده را در چه مواردی مصرف کردید؟**

از همه مصاحبه‌ها و برنامه‌های تهیه شده چند حلقه فیلم مستند ساختیم و آن را در مراسم اولین سالگرد یادبود این عزیزان پخش کردیم. همچنین يك نسخه از این برنامه‌ها را در اختیار رسانه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی قرار دادیم که چند بار تاکنون پخش شده است.

**از شهید حسین زاده چه خاطره دارید و غیر از تهیه برنامه‌های مستند از خانواده‌های شهدا، چه نوع فعالیتی با ایشان داشتید؟**

با آغاز فعالیت کارگاه فنی ساخت قطعات نظامی در دانشگاه تبریز، آقای حسین زاده مسئولیت کارگاه را به عهده داشت که پس از بمباران آن به سمت مسئول قسمت آموزش اساتید و کارکنان دانشگاه تبریز منصوب شد. دکتر حسین زاده با وجودی که در جبهه‌های دفاع مقدس دچار سلاح شیمیایی دشمن یعنی شده بود، در اوایل دهه ۱۳۷۰ مسئولیت ریاست جهاد دانشگاهی به او واگذار شد و بنده افتخار مسئولیت دفتر کار



## شهدای سرفراز ۲۷ دی ماه از ولادت تا شهادت

درآمد

هر خونی، پیامی دارد و هر پیام، پیام رسانی می‌خواهد تا آن را به آگاهی افکار عمومی برساند. یکی از مهمترین دلایل ماندگاری خون سید الشهداء حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) و سایر شهدای کربلا پس از گذشت ۱۴ قرن، حضور پیام رسانی مانند حضرت زینب (س) در کاروان عاشورا ئیان بود که مسئولیت ابلاغ رسالت خون شهدای کربلا را از ظهر عاشورا به عهده گرفت و پیام خون‌های به ناحق ریخته شده خاندان اهل بیت (ع) را به آگاهی جهانیان رساند. در تاریخ معاصر نیز خون هزاران شهید انقلاب اسلامی و شهدای مظلوم دفاع مقدس به پیام رسانان آشنا با آرمان‌های انقلاب و اهداف امام خمینی (ره) و نیز شهدای هشت سال دفاع مقدس نیاز دارد، تا نام، یاد و خاطرات آن عزیزان اینارگر که خون پاکشان را در طبق اخلاص قرار دادند، زنده بماند و الگو و سرمشق برای نسل‌های آینده باشد. دانشگاه شهید پرور تبریز یکی از کانون‌هایی است که دانشجویان آن از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی همواره در میدان دانش و جهاد حضور داشتند، و در دفاع از آرمان‌های اسلام عزیز سنگ تمام گذاشتند. این دانشگاه در دوران هشت سال دفاع مقدس حدود ۱۵۰ شهید گرانقدر در راه اعتلای اسلام، استقلال و آزادی میهن سربلند جمهوری اسلامی ایران، تقدیم درگاه احدیت نموده که ۲۲ شهید فاجعه بمباران کارگاه فنی دانشگاه در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ بخشی از آن تعداد می‌باشد. البته بعضی از شهدای بزرگوار کارگاه فنی مهمات سازی فاقد وصیت نامه می‌باشند که در این گزارش به ذکر زندگی نامه آنها اکتفا شده است.

میان جوانان کجباباد برگزار می‌کرد. سرانجام در شامگاه ۲۷ دی ماه ۱۳۶۵ بر اثر حمله هوایی ناجوانمردانه هواپیماهای دشمن یعنی به دانشگاه تبریز به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

## بخشی از وصیت نامه شهید فصیح کجابادی

بنام الله تنها منجی بشر و خالق همه چیز، خدایی که به ما فرصت داد تا درون خویش را که پاک بود، پاک نگهداریم و امانت بزرگ خلیفه الهی در وجود خویش را از قوه به فعلیت برسانیم. ولی افسوس که این بنده ذلیل جز معصیت، کاری نتوانستم بکنم. وقتی به کارنامه عمر خویش می‌نگرم اثری از خوبی نمی‌بینم. جز زندگی سراسر معصیت خویش را که به یاد آوردنش دردآور است. ولی از لطف رب العالمین نا امید نیستم. شاید توفیق الهی شامل حالم گردد و به فیض عظیم شهادت نائل گردم. ولی من هرگز این لیاقت را در وجود نالایق خویش احساس نمی‌کنم. گاهی فکر می‌کنم که باعث بعضی از بدبختی‌های من از جامعه و محیط بیرون است ولی خوب که می‌نگرم می‌بینم اینطور نیست، چون خداوند می‌فرماید: «لا یكلف الله نفساً الا وسعها».

آبادگان شهر تبریز ثبت نام کرد و این مرحله را در سال ۱۳۵۸ با موفقیت به پایان رساند. علی فصیح کجابادی در همان سال در دبیرستان فردوسی تبریز ثبت نام کرد و رشته ریاضی فیزیک را برای خود برگزید. خانواده ایشان نقل کرده‌اند که ایشان در همه مراحل تحصیلی از نظر علمی و اخلاقی شاگرد ممتاز به شمار می‌رفت. شهید علی کجابادی افزون بر حضور فعال در سنگر علم و دانش یک جهادگر روستائی، آموزشیار نهضت سوادآموزی، معلم اخلاق و احکام قرآن در مسجد محل سکونت خویش بود. با آغاز جنگ تحمیلی به عنوان یک رزمنده جهادگر بسیجی عازم جبهه نبرد حق علیه باطل شد. در سال ۱۳۶۲ موفق به دریافت دیپلم در رشته ریاضی فیزیک از دبیرستان فردوسی تبریز شد و در همان سال در رشته دبیری ریاضی در دانشگاه تبریز پذیرفته شد.

علی فصیح ضمن تحصیل در دانشگاه، در روزهای تعطیل به زادگاه خود می‌رفت و با راه اندازی و تشکیل کلاس‌های آموزش قرآن و احکام اسلامی، مسئولیت بخش فرهنگی انجمن اسلامی روستای کجباباد را به عهده داشت. این شهید گران سنگ چون از علم، ایمان، تقوی و اخلاق نیکو برخوردار بود، به منظور پیشبرد اهداف مقدس انقلاب اسلامی، مسابقاتی در



علی فصیح کجبابادی فرزند حبیب در روز اول آبان ماه سال ۱۳۴۴ در روستای کجباباد تبریز در یک خانواده کشاورز مذهبی چشم به جهان هستی گشود و فراگیری آموزه‌های دینی را از دوران کودکی توسط والدین خود آغاز کرد. علی در مهر ماه سال ۱۳۵۰ جهت فراگیری دانش روانه مدرسه ابتدائی زادگاه خویش شد و برای ادامه تحصیل، در سال ۱۳۵۵ در مدرسه راهنمایی آذر

توفیق داد تا بتوانم در این راه قدم نهم. خدا یا حرکتیم را که فقط در راه تو و شرکت در جهاد و هدفم را که همانا پیروزی اسلام است مورد لطف و رحمت خودت قرار بده. اگر در این راه جان خود را فدای راهت کردم از شهداء محسوبم کن و شهادتم را مورد قبول درگاہت بگردان. اکنون که به ندای هل من ناصر ینصرنی امام حسین زمان آگاهانه لبیک گفته و به سوی پروردگار خویش باز می‌گردم، از خداوند رحمان مسئلت دارم که شهادتم را قبول نماید. از شما پدر و مادر عزیزم انتظار دارم که صبر را پیشه خود کنید و از صابرین باشید که خداوند فرموده «ان الله مع الصابرین». در سوگ من ناله و زاری نکنید و اگر خواستید گریه کنید به مظلومیت امام حسین (ع) و ائمه اطهار (ع) گریه کنید. افتخار کنید امانتی که از طرف خداوند در دست شما بود آن را تحویل داده‌اید. انشاء الله نزد حضرت فاطمه (س) روسفید خواهید شد. سفارشی به امت شهید پرور ایران دارم و آن در باره تقوی و نظم است و کدام عبارت بهتر از فرموده حضرت علی (ع) که می‌فرماید: «اوصیکم عباد الله بتقوی الله و نظم امرکم»، شما را وصیت می‌کنم به عبادت خدا، پرهیزکاری و نظم را پیشه خود کنید. دیگر این که همانطور که می‌دانید ولایت فقیه استمرار حرکت انبیاء است و به قول امام خمینی ولایت فقیه همان ولایت رسول اکرم (ص) است. لذا استدعا دارم دست از پشتیبانی از ولایت فقیه برندارید که اگر ولایت فقیه آسیب ببیند حکومت اسلامی آسیب خواهد دید. همانا خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است. آنان که در راه خدا جهاد می‌کنند یا می‌کشند یا با کشته و شهید می‌گردند «سوره توبه آیه ۱۱»، رحمت خداوند بر مادرانی که جوانان نیرمند خود را به میدان دفاع از حق فرستاده و به شهادت آنان افتخار می‌کنند. ■

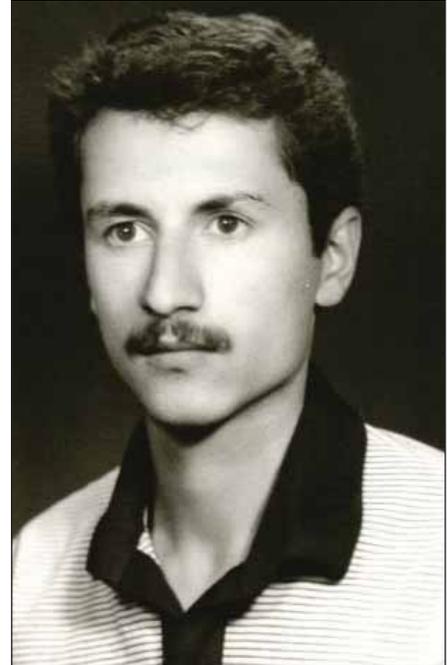
بستگانش گویند که ایشان همیشه سر سفره غذا با وضو می‌نشست و شب‌ها نیز با وضو به تخت خواب می‌رفت. در سال ۱۳۶۲ خود را به نظام وظیفه معرفی کرد و مدت دو سال خدمت کامل سربازی را در شهرستان بوکان در استان کردستان گذراند. مرتضی جابری در آن دو سال هم با عناصر ضد انقلاب داخلی، هم با متجاوزین بعثی درگیر بود و همچون هزاران سرباز فداکار از خاک پاک سرزمین ایران پاسداری نمود. در سال ۱۳۶۴ پس از پایان دوره دو ساله سربازی از دانشگاه تبریز پذیرش گرفت و در رشته جغرافیای طبیعی سرگرم تحصیل شد. در دومین سال حضور در دانشگاه از طریق واحد اعزام نیروی جهاد دانشگاهی به جبهه جنوب اعزام شد، تا به ندای هل من ناصر ینصرنی امام مظلوم خویش حسین بن علی (ع) لبیک گفته باشد. پس از چند ماه حضور در جبهه به دانشگاه تبریز بازگشت و در کارگاه فنی مهندسی سازی، به خدمت جبهه و جنگ ادامه داد. سرانجام در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ بر اثر بمباران هوایی دشمن یعنی به خیل شهیدان راه حق و حقیقت پیوست.

## بخشی از وصیت نامه شهید مرتضی جابری

بسم الله الرحمن الرحیم: با عرض سلام به پیشگاه حضرت ولیعصر امام زمان (عج) ارواحنا فدا و نایب بر حق ایشان امام خمینی (ره)، با درود فراوان بر ارواح پاک و طیبه شهدا، از کربلای حسینی تا کربلای جبهه‌های جنگ و از کربلای جبهه‌های جنگ تا انقلاب مهدی (عج)، سپاس خداوندی را که بزرگ‌تر از آن است که بتوان وصفش کرد. حمد و ستایش او را که به من



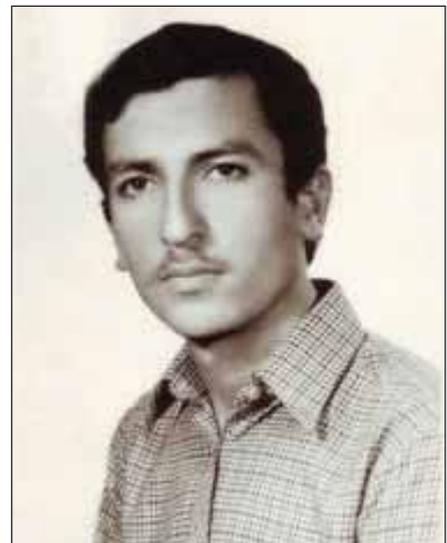
شهید مرتضی جابری فرزند ابراهیم در سال ۱۳۴۳ در روستای حلمسی از توابع شهرستان میانه در آذربایجان شرقی به دنیا آمد. دوران تحصیلی دبیرستان ایشان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی هم‌زمان بود. به همین دلیل به همراه همکلاسی‌های جوان دبیرستانی خود در تظاهرات مردمی ضد رژیم پهلوی حضور فعال داشت. در مجالس سخنرانی مذهبی دوران انقلاب شرکت کرد و به فراگیری علوم قرآن و مسائل اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۵۹ به اتفاق خانواده به تهران هجرت نمود و در یکی از پایگاه‌های مقاومت بسیج محل سکونت شروع به فعالیت کرد و شب‌ها هم با دیگر برادران بسیجی نگهبانی می‌داد. شهید جابری انسانی خوش اخلاق، منظم و با سلیقه بود.



آن‌گاه که خداوند برای بنده‌ای عاقبت خیر و سعادت را مقدر می‌فرماید، هیچ کسی نمی‌تواند این مسیر تکامل را تغییر دهد. وقتی امام عارفان خمینی کبیر (ره) فرمود: یک موی شما کوخ نشینان بر کاخ نشینان ارجح است، عده‌ای گره بر ابروشان نشست و این سخن را ناباورانه خواندند. اما اگر چشم بصیرت باز کرده و در حقیقتی به نام ایمان و اخلاص می‌نگریستند، فرمایش متین مردی الهی را به

خود می‌باوراندند. شهید یعقوب اسماعیل زاده در سال ۱۳۴۴ همزمان با شب عید غدیر خم، شب ولایت امیر مؤمنان علی (ع) در یک خانواده مستضعف، ولی غنی از نظر ایمان و عشق به میهن در شهر تبریز پا به عرصه هستی نهاد. او که اولین فرزند خانواده بود، در خانه پدر آقا ولی چشم باز کرد و اولین قطره شیر را در شب عید غدیر با عشق مولی الموحدین امیر مؤمنان علی (ع) از سینه مادر نوشید. هر جوانی که چنین جایگاهی داشته باشد، به یقین زندگی‌اش سرگذشتی همچون سرگذشت اولیا، شهدا و صالحان مانند یعقوب اسماعیل زاده جیقہ خواهد داشت که در محراب خدمت و عبادت عروج می‌کنند. انقلاب اسلامی با دوران جوانی شهید یعقوب اسماعیل زاده جیقہ همزمان بود و با وجودی که ۱۴ سال سن داشت، در اغلب راهپیمایی‌های مردمی ضد رژیم پهلوی شرکت کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تلاش کرد درس خوان خوبی باشد تا به وظایف دینی و ملی خود برای اعتلا و خودکفایی کشور مفید باشد. یعقوب همچون سایر شهدای عزیز دانشگاه تبریز دوران ابتدایی و متوسطه را با موفقیت در زادگاه خود به پایان رساند، و با شوق در آزمون سراسری سال ۱۳۶۳ دانشگاه‌های کشور شرکت کرد و در رشته ابزار سازی دانشگاه تبریز پذیرفته شد. زیرا ایشان از دوران جوانی به امور صنعتی و ابزار سازی علاقه داشت و به همین دلیل دوران متوسطه را در هنرستان صنعتی وحدت تبریز گذرانده بود. تحصیل و علاقه به مطالعه او را از فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

هم در هنرستان صنعتی هم در دانشگاه دور نکرده بود. همچنین انسی که با مسائل مذهبی و مکتبی داشت، از بدو ورود به دانشگاه او را به جمع برادران ایمانی‌اش در انجمن اسلامی دانشجویان و بیسج دانشجویی رهنمون کرد و مخلصانه در خدمت اهداف انقلاب گام برداشت. در زمستان سال ۱۳۶۵، هنگامی که جهاد خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با همکاری جهاد دانشگاهی و دانشکده فنی دانشگاه تبریز طرح ساخت قطعات خمپاره را در کارگاه فنی را به مورد اجرا گذاشتند، شهید یعقوب اسماعیل زاده با توجه به تجربه و تخصصی که در ساخت انواع قطعات مکانیکی و فنی داشت، آمادگی خود را برای تشریک مساعی در تقویت جبهه‌ها و افزایش توان رزمندگان اسلام اعلام کرد. برخی از همسنگران شهید نقل کرده‌اند عشقی که یعقوب برای ساخت ادوات جنگی در این محیط پر از معنویت داشت وصف ناپذیر است. چرا که این مرد بزرگوار حمایت و پشتیبانی از نیروهای اسلام مستقر در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل را مانند جنگیدن در خطوط مقدم می‌پنداشت و چنین می‌اندیشید و سرانجام گلچین باغ خدایی شد. این شهید گلگون کفن از دوران کودکی با آموزه‌های دینی بزرگ شده بود و همواره به همراه پدر در نمازهای جماعت مسجد محل سکونت شرکت می‌کرد. این پرستوی عاشق در شامگاهی که همه عاشقان کارگاه فنی زمزمه گویان یا حسین به مناجات آفریدگار رفته بودند به مهمانی عرشیان پر گشود. ■



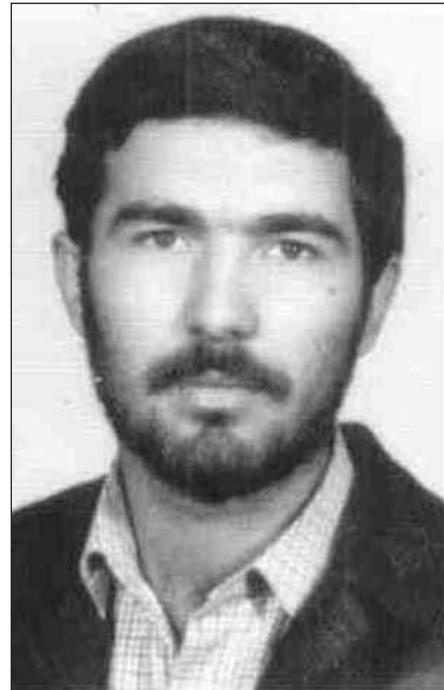
در فرهنگ اسلامی، انسان‌هایی که در ایام الله و در مناسبت‌های مذهبی متولد می‌شوند، از احترام خاص جامعه برخوردارند. گویا ذات ربوبی در درون چنین افرادی نیرویی خارق العاده نهاده که در نتیجه خود را با ارزش‌های معنوی الهی وابسته می‌دانند. شهید سعید امیر خانی یکی از همین عارفان پرهیزگار بود که در ماه مبارک رمضان، ماه خودسازی، ماه پیوند با قرآن

کریم، ماه عشق و روزه داری چشم به جهان هستی گشود. ایشان در سال ۱۳۴۱، در خانواده‌ای مذهبی و کم درآمد در شهر خمینی شهر اصفهان متولد شد، و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود با موفقیت به پایان رساند. در دوران کودکی با آموزه‌های دینی که والدین محترم مش به او می‌آموختند، آشنا شد، و بر مبنای آن آموزه‌ها رشد و پرورش یافت. شهید سعید امیر خانی پس از گذراندن مرحله متوسطه در هنرستان صنعتی اصفهان ثبت نام کرد و به دریافت دیپلم در رشته مکانیک نایل آمد و این رشته در قبولی او در دانشگاه تبریز نقش مؤثر داشت. دوران جوانی این شهید سعید، با آغاز نهضت مردم مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره) همزمان بود، که ایشان نیز مانند توده‌های ملیونی امت در صف به هم پیوسته دوستان انقلاب اسلامی قرار گرفت و فعالانه در تظاهرات مردمی ضد رژیم پهلوی شرکت کرد. هزمان با آغاز جنگ تحمیلی برای مدتی ترک تحصیل کرد، و از آن‌جا که دنیا را دمی برای انسان بریده از مبدأ وجود می‌دانست، کوشید آن دام فریبنده را ویران کند و به نور ابدی بپیوندد. به همین دلیل به خدمت مقدس سربازی رفت و پس از گذراندن دوره آموزشی چهار ساله به یکی از جبهه‌های کردستان اعزام شد و با درجه گروهبان دومی، فرماندهی یکی از دسته‌های رزمی ارتش را به عهده گرفت. دیری نپایید که در

جریان آزاد سازی یکی از ارتفاعات منطقه عملیاتی والفجر چهار قهر مانانه با دشمن متجاوز یعنی جنگید و از ناحیه شکم به شدت مجروح گشت و سه ماه در بیمارستان بستری شد. عزم و اراده سعید امیر خانی چنان نبود که تسلیم مشکلات دنیوی شود و به علت داشتن جانبازی خانه نشین شود. هر چند که آرزو داشت، همچنان در مناطق عملیاتی حضور داشته باشد، ولی میدان کسب دانش و خدمت به جامعه را کمتر از حضور در میدان جنگ نمی‌دید. لذا در سال ۱۳۶۴ پس از بهبودی کامل دوباره در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته شد. شاید به او الهام شده بود که شهر شهیدان محراب هم می‌تواند میعادگاه او با خدا باشد و از آن به وصل دلدار رسد. با این وصف همواره آمادگی شرفیابی به درگاه معبود را در خود داشت. سرانجام پس از گذراندن یک سال تحصیل، به جمع کارکنان غیور و شریف کارگاه فنی مهمات سازی برای تجهیز رزمندگان اسلام به ادوات جنگی پیوست. روزها درس می‌خواند و از عصر تا پاسی از نیمه شب خالصانه و صادقانه در کارگاه فنی مشغول ساخت نافی خمپاره بود. در شامگاه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۶۵ خفشان یعنی به تبریز شهر ایثار و شهادت یورش آوردند و سعید امیر خانی و ۲۱ تن دیگر از همکاران صدیق او را شهید کردند. ■

این نهاد مردمی، به تحصیل در دبیرستان، نقش فعالی در برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی داشت و به همین دلیل به عضویت انجمن اسلامی دبیرستان خود درآمده بود. شهید غریبانی به رغم فعالیت‌های یاد شده یکی از دانش‌آموزان برگزیده و با استعداد کرمانشاه به شمار می‌رفت. این شهید عزیز پس از ورود به دانشگاه تبریز و با توجه به تجربیاتی که در زمینه فرهنگی از قبل داشت، همکاری با جهاد دانشگاهی را آغاز کرد. دیری نپایید که به محض آگاهی از تصمیم مسئولان جهاد برای راه اندازی خط تولید قطعات خمپاره در کارگاه دانشکده فنی، آمادگی را برای همکاری با آن کارگاه جهادی اعلام کرد. اگر چه کارگاه ساخت قطعات خمپاره چندان سختی با رشته تحصیلی شهید محمودی غریبانی نداشت، ولی شور و شوق او برای حضور در چنین فعالیت‌های انقلابی که در ارتباط با جبهه و جنگ بود، مسئولان کارگاه را متقاعد کرد که این جوان فداکار و داوطلب را بپذیرند. سرانجام با حمله هوایی ناجوانمردانه خفاشان رژیم حزب بعث عراق به کارگاه فنی در شامگاه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۶۵، روح محسن محمدی غریبانی به سوی افلاکیان عروج کرد. ■

شهید والا مقام محسن غریبانی فرزند توفیق در سال ۱۳۴۶ در خانواده‌ای متعهد و معتقد به مبانی دین مبین اسلام در شهر کرمانشاه به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی و دبیرستانی را در زادگاه خود با موفقیت به پایان رساند و در رشته ریاضی فیزیک دیپلم گرفت. غریبانی همچون دیگر شهدای بخون خفته و گلگون کفن انقلاب اسلامی زندگی را با تعالیم عالیه اسلامی شروع کرد، و بر مبنای آموزه‌های دینی، در میان خانواده و در مساجد محل سکونت پرورش یافت. در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی اوج گرفت، شهید گرانقدر به رغم داشتن سن کم، همدوش دیگر دانش‌آموزان و سایر شهروندان کرمانشاهی در راهپیمایی‌های مردمی ضد رژیم شاهنشاهی شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران شهید محمودی غریبانی در بیشتر صحنه‌ها و نهادی انقلابی از جمله جهاد سازندگی و نهضت سواد آموزی حضور فعال داشت. با تشکیل نهضت سواد آموزی به دستور حضرت امام خمینی (ره)، بیدرنگ در یک دوره آموزشی کوتاه مدت شرکت کرد و به عنوان آموزشیار در مراکز آموزشی نهضت سواد آموزی به تدریس پرداخت. ایشان ضمن همکاری با

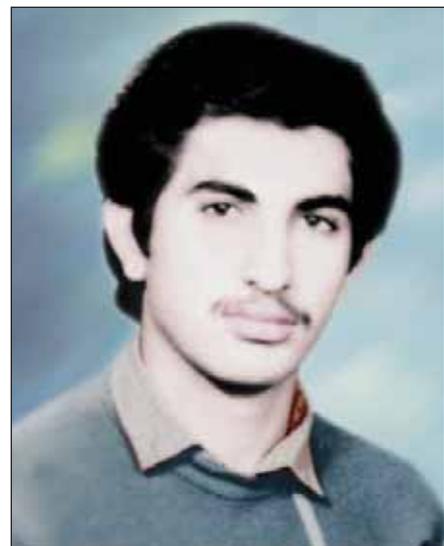


همیشه می‌گفت که خداوند همه کائنات و موجودات هستی را بر اساس قوانین فیزیکی آفریده است. ایشان انسانی شوخ طبع بود و به گفته داریوش عجمی یکی از دوستان دانشگاهی اش: «فؤاد الدین با شوخی هایش روز به روز محبوب‌تر می‌شد. چون درونش پاک بود، روحش شاد و یادش گرامی باد». از شهید محمودی نیا مقدماتی ابیات شعر و زمزمه‌های عاشقانه به یادگار مانده که به یک مورد آن‌ها اشاره می‌کنیم: ■

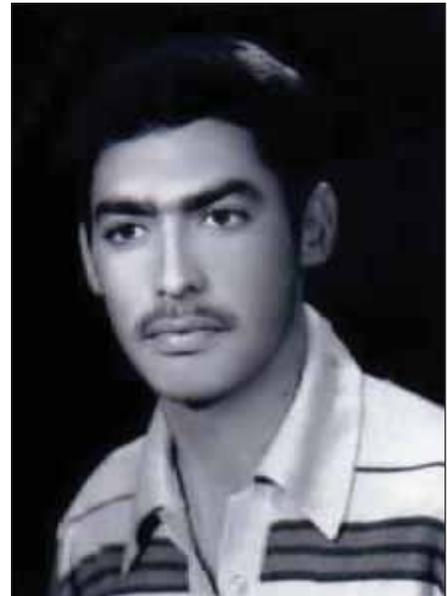
### جنگ و جنگ آوران

جنگ آوران اسلام، عشق شما مبارک  
که کاروان بیستید، سفر بعزم تارک  
ما با لبانی تشنه، اما دلانی سیراب  
گیریم ز عشق معشوق جام شهادت ناب  
در مسلک طریقت، ایمان دوی درد است  
اما که خشم عارف، دشمن کش و بلنگ است  
دیوانگان عالم شرب بر فلک فروزند  
ای عاشقان جبهه جنگید تا بسوزند  
در وادی خرابیات، جام می است شربت  
شرط بقاست اینک، نوشی می شهادت  
آری یقین ندارد، حیات این جهانی  
ما در فنا بگیریم، بهای زندگانی  
ز عشق و معرفت آکنده ام من  
نخواهم بندگی و مال دنیا را  
بدرگاه بلندش لانه دارم  
نیوسم خاک پست و رفیع دنیا را  
نپویم جز بر اهش ای فؤاد  
نپنیم مهر سکوت و رنج دنیا را

در سال دوم راهنمایی بود که به اتفاق خانواده‌اش در شهرک مس سرچشمه سکونت گزید و پس از گذشت دو سال برای ادامه تحصیل به شهرستان رفسنجان منتقل شد. آن‌گاه مرحله چهار ساله دبیرستان را در دبیرستان شهید انصاری رفسنجان به پایان رساند. پرهیزگاری، راستگویی، مهربانی و دوراندیشی، بخشی از خصوصیات اخلاقی شهید فؤاد الدین محمودی را تشکیل می‌داد. مادر شهید می‌گوید که: از خودگذشتگی و نوع دوستی شهید محمودی در سال‌های نوجوانی به محیط خانواده خلاصه نمی‌شد. چنانکه در دوران دبستان که هنوز کودکی بیش نبود، از پدرش خواست به خانواده دوست همکلاسی اش که از نظر مالی ضعیف بود کمک مالی کند. پژوهش و فراگیری دانش هم بخشی از خصوصیات علمی شهید محمودی است. به طور مثال از دوره راهنمایی و دبیرستان کتاب‌های علمی و دینی سطح بالایی را خریداری و مطالعه می‌نمود، ضمن این‌که از مطالعه نهج البلاغه و تلاوت قرآن کریم غافل نبود. مقدار زیادی از اشعار حافظ، سعدی، عطار نیشابوری و غیره را حفظ کرده بود. نماز و روزه را قبل از رسیدن به سن تکلیف به جا می‌آورد. در ایام دهه عاشورا و شب‌های قدر ماه مبارک رمضان دگرگونی خاصی در درون او بروز می‌کرد و با شوق و علاقه وصف ناپذیری در مراسم مذهبی شرکت می‌کرد. شهید محمودی نیا بعد از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷، به عضویت بسیج دانش آموزی در آمد و در بسیاری مواقع شب‌ها تا صبح بیدار می‌ماند و در مراکز حساس شهر کشیک می‌داد. همچنین تا پایان دوره چهار ساله دبیرستان عضو انجمن اسلامی مدرسه‌شان بود و سرانجام از دانشگاه تبریز در رشته فیزیک که رشته دلخواهش بود پذیرش گرفت.



شهید فؤاد الدین محمودی نیا، با مامداد روز جمعه ۱۶ تیر ماه سال ۱۳۴۶ در شهرستان سیرجان در منزل پدر بزرگ مادریش که از اطباء مشهور شهر بود چشم به جهان گشود. پدر بزرگ محمودی که پزشکی حاذق و نوع دوست و در پرهیزگاری زبائند شهر و نندان خاص و عام بود، آوای ملکوتی اذان را با صدای بلند در گوش راست و اقامت را در گوش چپ نوزاد تلاوت کرد. دوران کودکی را در دامان پر مهر مادری فهمیده و دلسوز و آغوش پدری مهربان و از خود گذشته گذراند. مادر شهید نقل کرده که فرزندش فؤاد الدین از دوران کودکی از هوش و استعداد سرشار خدادادی برخوردار بود که همه بستگان را به تعجب و شگفتی بر می‌انگیخت. مرحله ابتدایی را در دبستان فردوسی سیرجان و سال اول مقطع راهنمایی را نیز در همین شهرستان گذراند.

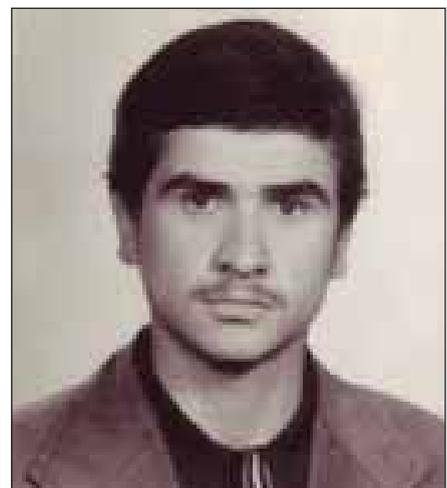


گویی روز هفدهم تیر ماه سال ۱۳۴۳ یکی از روزهای پربرکت خدای آفریدگار دو جهان برای خانواده ارشدی پور بود. گویا در آن روز با تولد نوزادی پاک دامن به نام

عباس، نعمت و بخشش الهی بر این خانواده به حد کمال رسید. شهید عباس ارشدی پور فرزند مرتضی با آموزه‌های دینی پدر و مادری مسلمان همچون بنده‌ای نیک منش، خوش اخلاق، متدین و پاینده به مبانی اسلامی پرورش یافت و شیفته مکتب حیات بخش اسلام ناب محمدی (ص) گشت. علاقه خاصی که عباس به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت (ع) پیدا کرده بود، از تربیت مکتبی خانواده و متأثر از تعالیم انسان ساز پیر عارفان و عاشقان حضرت امام خمینی (ره) نشأت گرفته بود. چنین تربیتی بود که روح ایثار و خودگذشتگی را در کالبد این شهید عزیز تقویت کرد و او را به قله شهادت و جاودانگی رساند. اقامه فرایض عبادی، امر به معروف و نهی از منکر، قناعت، تواضع و رسیدگی به مشکلات مردم از خصلت‌های برجسته عباس ارشدی پور بود.

عباس از روزی که خود را شناخت در مسیر انقلاب اسلامی و دفاع مقدس گام نهاد و تا آخرین روز حیات همواره مدافع اهداف انقلاب و آرمان‌های امام امت (ره) بود. دو سال پس از پیروزی انقلاب که جنگی

ناخاسته بر کشورمان تحمیل شد، عباس ارشدی پور چند بار به میادین مقاومت در جبهه‌های جنوب اعزام گردید، تا در نبرد با متجاوزان بعثی از استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع کند و دین خود را به اسلام و انقلاب اداء نماید. عباس از نظر علمی نیز همچون جنبه‌های معنوی و اعتقادی که داشت، از تحصیل و کسب دانش عقب نماند و بستگان ایشان نقل کرده‌اند که در این زمینه پیشرفت‌های چشمگیری داشت. در پایان مرحله دبیرستان و دریافت مدرک دیپلم در آزمون کنکور سراسری شرکت کرد و سرانجام در سال ۱۳۶۲ موفق به ورود به دانشگاه تبریز و تحصیل در رشته طراحی جامدات شد. عباس به محض آگاهی از راه اندازی خط تولید قطعات مهمات در دانشکده فنی توسط واحد خودکفایی سپاه پاسداران، بیدرنگ به جمع دانشجویان خدمتگذار در کارگاه فنی پیوست. روزها درس خواند و شب‌ها در همبازی رزمندگان مستقر در جبهه‌ها به تولید قطعات همت گمارد. در شامگاه خونین ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ در سجده‌ای عاشقانه پیشانی در آستان درگاه معبود ساینده. ■



شهید حسین رضایپور فرزند نبی در روز سوم شهریور سال ۱۳۴۶ در خانواده‌ای مذهبی و از قشر مستضعف جامعه در شهر تبریز چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در زادگاهش با موفقیت به پایان رساند و زمانی که نهضت انقلابی ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره) به پیروزی رسید، حسین نوجوانی ۱۱ ساله بود. در آغاز جوانی و هنگام تحصیل از هنرستان صنعتی تبریز به ریاست انجمن اسلامی برگزیده شد و به دفاع از ارزش‌های اسلام ناب و آرمان‌های انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی (ره) برخاست. شهید رضایپور هویت اجتماعی و اعتقادی داشت و در پرشورترین مقطع عمر پر برکت خود ضمن حضور در مجامع مذهبی از قبیل هیأت‌های عزاداری و سخنرانی‌های اجتماعی و مذهبی، نقش بسزایی در تبلور اندیشه‌های اسلامی جوانان ایفا کرد. اصولاً شرکت رضایپور

در صحنه‌های گوناگون انقلاب به عنوان اصلی‌ترین ارزش در زندگی او در آمده بود.

با شروع جنگ تحمیلی، شور و شوق وصف ناپذیری در درون شهید حسین رضایپور، این جوان ۱۴ ساله ایجاد شد و حضور در میادین رزم با متجاوزان بعثی را بر خود واجب دانست. در حالی که مسئولان بسیج و متصدیان امور اعزام نیروهای داوطلب به جبهه را برای افراد کم سن و سال ممنوع کرده بودند، حسین تاریخ تولد خویش را افزایش داد و بیدرنگ به مناطق عملیاتی اعزام گردید. حسین بارها با حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل و شرکت در عملیات‌های کربلاها و الفجرها میزان وفاداری خویش به عهد و پیمانی که با خدا بسته بود نشان داد. همگام با بسیجیان مقاوم در عملیات‌های متعدد و مهمی همچون عملیات غرور آفرین بدر شرکت کرد و با فداکاری تمام زخمی شد، ولی دست از جبهه نکشید و مجدداً در عملیات‌های دیگری حضور یافت.

آن‌گونه که امیر مؤمنان علی (ع) در نامه مشهورشان به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشتند و مصادیق بارز افراد حزب‌اللهی را برشمردند، شهید رضایپور شاخصه حزب‌اللهی بودن را به روشنی در خود تجلی بخشید. ایشان لباس ساده به تن می‌کرد و در روز دو وعده غذا مصرف می‌کرد. شب‌ها روی زمین می‌خوابید و به جای بالش دستانش را زیر سر می‌گذاشت. به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عشق می‌ورزید و از مرگ در بستر راحت ابراز بیزاری می‌کرد و همواره از خدای متعال آرزو می‌کرد که مرگش را شهادت در راه اعتلای اسلام و پیروزی مسلمانان قرار دهد. راهیابی حسین رضایپور به دانشگاه تبریز و انتخاب رشته عمران و نقشه برداری فقط به آرزوی کسب دانش نبود.

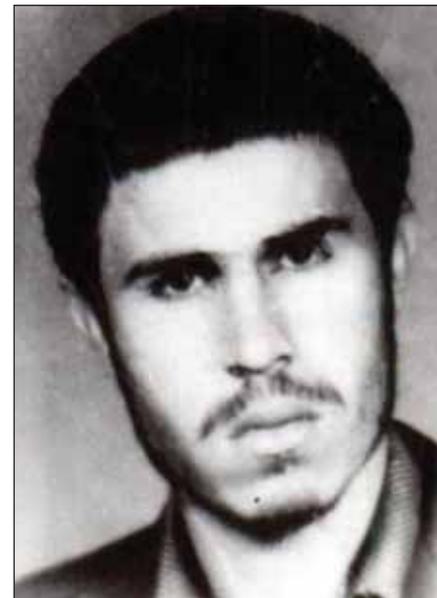
بلکه هر لحظه‌ای را که در آن مرکز علمی سپری می‌کرد، از نظر او مقدمه‌ای برای اوج‌گیری و عروج به سوی مکتب شهادت بود. سرانجام در آن شامگاه خونین و پر ستاره با چهره‌ای خندان قدم در محضر یار نهاد.

## بخشی از وصیتنامه شهید رضایپور

بسمه تعالی: کلامم را در این باب با نام خدا و تذکر این نکته که همه اعمالم صرفاً برای او و جلب رضای اوست آغاز می‌کنم. به یاد می‌آورم لحظاتی را که خدا این افکار مقدس را از مغزم خطور داد و از کوره راه بطالت و هدر دادن وقت به جاده و طریق سعادت و صراط مستقیم رهنمونم کرد. یارب العالمین، من قصد دارم که داده تو (کل وجودم) را در راحت بکار گیرم و از انصاف و مروت به دور است که انسان این تن تشنه حقیقت را در راه خدا بکار نگیرد و به غیر حق سیراب کند. کسی که دانست برای چه به این سرای فانی آمده دیگر سزاوار نیست که به کارهای دیگر دنیا فقط برای سیر کردن شکم بپردازد. البته تلاش دنیوی هم لازم است، اما باید به خاطر خدا باشد و هدفی جز او و یاد گرفتن راه او نداشته باشیم. خدا یا! رو آوردن حقیر به این راه و روش از آن است که نمی‌خواهد در جامعه مفلوک بوده و فقط اکسیژن تنفس کند. بلکه می‌خواهم خود را به زیور آلات اعمال خدایی بیاریم و مورد پسند دوست واقع شوم. خدا یا! عشق و علاقه به اهل بیت (ع) و نیاز دنیای اسلام، مرا به این وادی کشانده است. الهی شکر که مرا مورد لطف و عنایت خود قرار دادی. ■

بیکاری و خمودی در زندگی شهید صدیار صفری مفهومی نداشت. چرا که اولویت‌ها را تشخیص داده بود و تلاش‌های فراوان و خستگی ناپذیر کاروان جهادگران، این سنگر سازان بی‌سنگر را مخلصانه یاری می‌نمود. پویا و زنده بودن خود را در ایثار و تلاش برای استواری نظام مقدس جمهوری اسلامی می‌دید. سرای فانی را قفسی برای روح سترگ یک شهید می‌پنداشت و صدیار بودن خود در عرصه‌های ایثار و مجاهدت شناخته بود. به همین دلیل شب‌ها را در پایگاه‌های مقاومت بسیج مساجد کلید می‌گذراند. چون مسجد را بهترین مأمن برای پاسداری از حریم اسلام و انقلاب می‌دانست روح بلند و والای صفری قهرمان او را تشویق کرده بود در جبهه‌های متعدد و سنگرهای مختلف مبارزه حضور داشته باشد. با آغاز جنگ تحمیلی، چند بار از طریق ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی به جبهه‌های نبرد حق با باطل در جنوب کشور اعزام گردید. هم‌زمان با تحصیل در دانشگاه تبریز، لیبک گویان دعوت جهاد دانشجویی را برای فعالیت ارزنده در کارگاه دانشکده فنی ساخت قطعات خمپاره پذیرفت و عشق خود را با خون سرخ حسینی در مشهد شهدای دانشگاه تبریز به اثبات رساند. ■

حماسه‌های غرور آفرین او شهردان را به شگفتی واداشت. ایمان و صداقت حاکم بر این خانواده روستایی، از شهید صدیار صفری در مدت کوتاه حیات، از او در هر مرحله‌ای به تناسب اقتضای سن و شرایط زمانی و مکانی يك انسان پاک و خالص ساخت. صدیار صفری فرزند یحیی در سال ۱۳۴۳ پا به عرصه هستی گذاشت و مرحله دبستان را در زادگاه خویش و دوران تکمیلی را در شهرستان اهر ادامه داد. در سال ۱۳۶۳ پس از دریافت دیپلم و شرکت در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌های کشور، موفق به پذیرش در دانشگاه تبریز در رشته مکانیک (حرارت سیالات) شد. با آغاز نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) صدیار صفری همگام با شهروندان انقلابی، در صحنه‌های گوناگون انقلاب حضور یافت و با تشکیل کلاس‌های فرهنگی و اجتماعی آموزش قرآن و دروس عقاید در زادگاه خویش به روشننگری جوانان و تشویق آنان به عمل به فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. پایبندی به مبانی دینی، رعایت اصول اخلاقی، راستگویی و پاکی روح، بخشی از خصوصیات رفتاری شهید را تشکیل می‌داد که همواره او را از سایر دوستان و آشنایان متمایز کرده بود. به درستی که



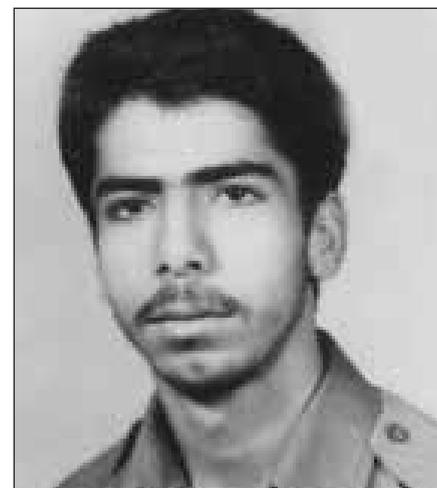
در فضای ساده و صمیمی یکی از روستاهای شهرستان کلیدر در استان آذربایجان شرقی، راد مردی به دنیا آمد و پرورش یافت که مورد غبطه فرشتگان آسمانی قرار گرفت و دیری نپایید که

خفاشان استکبار جهانی از آستین صدام جنایتکار بیرون آمد و حسین امیر کاظمی و ۲۱ تن دیگر از دانشجویان عزیز و فداکار دانشگاه تبریز به خاک و خون کشیده شدند.

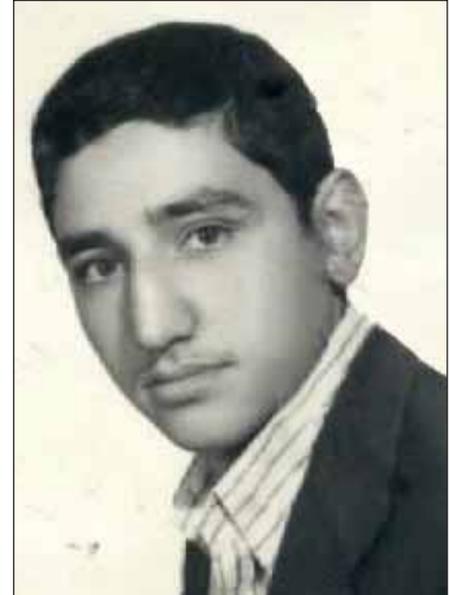
## بخشی از وصیتنامه شهید امیر کاظمی

بسمه تعالی: ای مادر مهربانم اینک که ثمره یک عمرت یعنی فرزندت را قربانی راه خدا نموده‌ای می‌دانم چه احساسی داری. اما قربانی تو در راه رسیدن به مکتب حسین (ع) می‌باشد و شما باید همچون زینب کبری (س) صبر و استقامت را پیشه خود سازید. امیدوارم هر پرچمی که از دست پرتوان رزمنده‌ای بر زمین افتد، رزمنده دیگری آن را بردارد. به دوستان و همشهریان عزیزم توصیه می‌کنم که در هیچ موقعی جنگ و جبهه را فراموش نکنند. تا آخرین قطره خون‌شان پشتیبان امام و ولایت فقیه باشند. زیرا انقلابی به پیروزی نمی‌رسد مگر در کنار آن روحانیت باشد و تاکنون هم مشاهده کرده‌ایم که کشورهای زیادی انقلاب کرده‌اند، ولی چون رهبری نداشتند پیروز نشدند. از زیر یوغ استعماری در رفتند و به زیر یوغ استعمار دیگری رفته‌اند. پدران و مادرانی که فرزند از دست داده‌اید و خواهرانی که برادر از دست داده‌اید و یتیمانی که پدر از دست داده‌اید نگران نباشید. چون شهیدان شما در راه خدا رفته‌اند و در آن دنیا از نعمت‌های الهی روزی می‌خورند. نگران نباشید، چون برادران رزمنده‌تان تقاص خون شهیدان را از بعضی‌ها گرفته‌اند و می‌گیرند. اگر هم کسی از ما شهید شود، هزاران نفر بر می‌خیزند و راهش را ادامه می‌دهند. ■

را درک کرد و نظر به این که پدرش شهید غلامحسین امیر کاظمی رئیس انجمن اسلامی کارکنان راه آهن بود، و در فعالیت‌های سیاسی ضد رژیم استبدادی پهلوی مبارزه می‌کرد، مهدی نیز از این رهگذر به يك شهروند انقلابی بار آمد و از دوره هنرستان در اغلب راهپیمایی‌های مردمی تا سرنگونی رژیم منحوس پهلوی شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بسیج مستضعفین مشغول خدمت شد و مدتی هم با سپاه پاسداران نیز برای برقراری امنیت شهری همکاری کرد. با آغاز جنگ تحمیلی، حسین یکی از جوانان پر شور و شوقی بود که همواره در جبهه‌های نبرد حق با باطل حضور داشت. هنگام شهادت پدر ایشان در منطقه عملیاتی حضور داشت و چون این خبر را شنید در منطقه ماند و از بازگشت به نیشابور جهت شرکت در مراسم خاکسپاری پدر خودداری کرد. شهید حسین امیر کاظمی مدت ۱۸ ماه از عمر گرانبهایه و پر بارش را در مناطق عملیاتی گذراند و حضور در جبهه را به درس و زندگی مقدم می‌دانست. حسین در دوران دفاع مقدس مدتی هم با کارخانه اسلحه سازی الحیدر همکاری کرد. سرانجام در سال ۱۳۶۵ با توصیه خانواده و بستگان وارد سنگر علمی و ابزار سازی دانشگاه تبریز شد تا جهاد را به گونه دیگری ادامه دهد. موقعی که بحث راه اندازی کارگاه فنی ساخت قطعات خمپاره در دانشگاه مطرح شد، بیدرنگ به جمع دانشجویان مکانیک و ابزار ساز برای تأمین مهمات مورد نیاز رزمندگان مستقر در جبهه‌ها پیوست. در ساعات پس از درس که اغلب اساتید و دانشجویان در حال استراحت و مطالعه بودند ایشان در جمع همسنگران وفادار به انقلاب در کارگاه فنی سرگرم تولید قطعات جنگی بود. اما سرانجام در شامگاه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۶۵ دست



شهید مهدی امیر کاظمی فرزند شهید حاج غلامحسین امیر کاظمی در روز یکم بهمن سال ۱۳۴۴ در يك خانواده‌ای مذهبی در روستای جوین از توابع سبزوار به دنیا آمد. مراحل اولیه تربیت و پرورش ایشان زیر نظر پدر بزرگوار و مادر گرامی و مهربان ایشان شکل گرفت. مهدی از دوران کودکی از استعداد سرشار برخوردار بود و این استعداد همواره مورد توجه بستگان و دوستان قرار می‌گرفت. همچنین مهدی امیر کاظمی یکی از دانش آموزان ممتاز کلاس‌های ابتدایی و راهنمایی زادگاهش بود. زمانی که خانواده شهید امیر کاظمی به شهر نیشابور انتقال یافت، ایشان نیز در هنرستان دکتر علی شریعتی آن شهر در رشته مکانیک سرگرم تحصیل شد. پس از پایان مرحله هنرستان در آزمون سراسری سال ۱۳۶۳ ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرد و آن‌گاه از دانشگاه تبریز در رشته ابزار سازی پذیرش گرفت. این شهید گرانقدر در سن جوانی دوره انقلاب اسلامی



شهید سید محسن امین جواهری در بامداد ۱۷ دی ماه سال ۱۳۴۴ در يك خانواده مذهبی و سرشناس در اصفهان چشم به جهان گشود. خانواده جواهری در دوران سلطنت پهلوی، اصالت اسلامی خویش را حفظ کرده و رایحه مطبوع ایمان و اعتقاد، از گوشه و کنار آن به مشام می‌رسید. اولین نوانی که صبح‌گاهان گوش جان اهل خانه را نوازش می‌داد، ندای جان‌بخش تلاوت قرآن مجید بود. شهید جواهری همچون کودکان این سرزمین دوران پرشور و نشاط کودکی را در چنین خانواده‌ای سپری کرد و دوران تحصیلات مقدماتی را با دروس عقاید دینی آمیخت. مرحله دبستان را با موفقیت در زادگاه خویش گذراند و مقطع راهنمایی را در مدرسه راهنمای صغیر اصفهانی پشت سر گذاشت. مدارک و کارنامه‌های به یادگار مانده از سید محسن جواهری نشان می‌دهد که ایشان از دانش‌آموزان خوب مدرسه به شمار می‌رفته و همه مریبان از نحوه درس و اخلاق او راضی بودند. آغاز حرکت همگانی و انقلابی مردم مسلمان ایران با سومین سال تحصیلات مقطع راهنمایی شهید جواهری مقارن بود که ایشان مانند نوجوانان انقلابی آن دوره به طور موقت کتاب‌های درسی را بر زمین گذارد و پرچم مبارزه به دوش گرفت و پای در راه نهضت اسلامی نهاد و همدوش با دیگر انقلابیون مسلمان در فعالیت‌های انقلابی شرکت کرد، تا جایی که یکبار هم توسط چماق به دست شاه دوست مضروب گردید. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن و بازگشایی مدارس کشور با شور و شوق انقلابی به سنگر درس و مدرسه بازگشت و سال سوم را با موفقیت به پایان رسانید. پس از این مرحله در هنرستان انقلاب اسلامی اصفهان ثبت نام و رشته برق را انتخاب کرد. در پرتو ادامه تحصیل به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی هنرستان ادامه داد و به عضویت انجمن اسلامی در آمد که همگی اعضای انجمن در

دوران دفاع مقدس به فیض شهادت نائل گردیدند. شهید عزیز سید محسن جواهری اولین بار در بهار سال ۱۳۶۱ داوطلبانه در قالب واحد زرهی تیپ امام حسین (ع) اصفهان عازم جبهه‌های نبرد حق با باطل شد و در عملیات رزمی علیه دشمن متجاوز یعنی شرکت کرد. در شب عملیات بیت المقدس هنگامی که با جمعی از هم‌زمان به وسیله نفربر به طرف خطوط دشمن در حال پیشروی بود، از ناحیه سینه مورد اصابت ترکش قرار گرفت و مجروح گشت. کادر درمانی تیپ در گزارشی اعلام کرده بود که مجروحیت شهید جواهری در عملیات بیت المقدس شدید بود و به گمان این‌که شهید شده است، پیکر او را در میان پیکرهای پاک شهدا قرار دادند. ولی پس از گذشت چند ساعت ملاحظه کردند کیسه نایلونی که شهید جواهری را در آن پیچانده بودند مرطوب شده و به این دلیل اطمینان پیدا کردند که او هنوز زنده است. لذا بیدرنگ او را به بیمارستانی انتقال و تحت عمل جراحی قرار دادند و او حیات دوباره یافت.

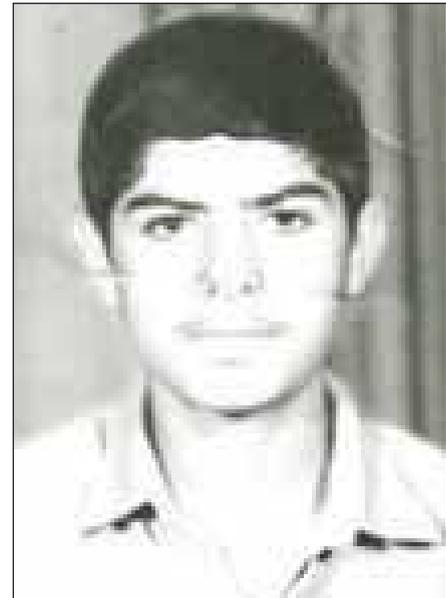
از سوی دیگر همراهان شهید جواهری نقل کرده‌اند که ایشان هنگام بیهوشی همواره آیه شریفه «یا ایتهای النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» را زیر لب زمزمه می‌کرده است. این زمزمه‌ها و آه و ناله‌ها نشان می‌داد که شهید سید محسن جواهری آمادگی و اشتیاق خود را برای شهادت و لبیک گفتن به ندای معشوق و معبود خویش اعلام می‌کرده است. ولی دست تقدیر چنین اقتضا کرد که این عزیز در محرابی دیگر به سوی محبوب خود بال بگشاید. بدین گونه بود که شهید جواهری پس از بازیابی سلامتی نسبی، با تنی مجروح و قلبی مطمئن به سنگر علم و کلاس درس بازگشت و در سال ۱۳۶۳ موفق به اخذ دیپلم گردید. در زمان مجروحیت، هنگامی که با مشکل صحبت می‌کرد نمازهای روزانه را اول وقت اقامه می‌کرد.

سرانجام شهید سید محسن امین جواهری در کنکور سراسری سال ۱۳۶۳ شرکت کرد و در رشته برق به دانشگاه تبریز راه یافت تا در مقطعی با رزم در جبهه‌ها و مقطع دیگری با درس در سنگر دانشگاه مشقت محکمی بر دهان دشمنان اسلام و ایران عزیز بکوبد. اما این فرزند پر شور انقلاب همچون پرنده‌ای عاشق از کمترین فرصت برای عروج به سوی دیار عاشقان استفاده می‌کرد. با بی تابی به سوی جبهه‌های کردستان و خوزستان سرک می‌کشید تا معشوق خود را بیابد. واحد یگان دریایی لشکر عاشورای استان آذربایجان شرقی و نیز برادران جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز حضور شهید جواهری را در کنار خود هنوز به یاد دارند. آنان نقل کرده‌اند که این شهید عزیز همواره با چهره‌ای خندان، با برخوردی صمیمانه و قلبی مهربان به همراه آنان در صحنه‌های نبرد حاضر می‌شده است.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید جواهری این است که هرگاه در تعطیلات دانشگاهی چند روزی را به میان خانواده و بستگان می‌گذرانده همه شاهد حضور گرم و پر محبت و اخلاق نیکوی او در کنارشان بودند و چه بسا معصومیت او زبانزد همگان بوده است. ایشان توجه ویژه‌ای به مهرورزی نسبت به کودکان خانواده داشت و این خصیصه او را محبوب قلب‌های پاک و با صفای این نونهالان کرده بود. تا جایی که این غنچه‌های نو شکفته در غم فراق شهید عزیز بی تابانه به گریه و زاری نشسته بودند. امر به معروف و نهی از منکر از خصائص بارز شهید بود و همواره چون مراقبی صبور، نصیحت‌گر اطرافیان بود و خود نیز چون عالمی عامل به وظائف خود عمل می‌نمود. شهید گرانقدر در ارتباط با احترام به پدر و مادر حساسیت ویژه‌ای از خود نشان می‌داد و همیشه سعی می‌کرد در راه رفتن از آنان پیشی نگیرد. با گفتار و رفتار روح رنجور و حساس آنان را نمی‌آزارد. این احترام خاص نسبت به مادر خویش را به طور ویژه رعایت می‌نمود.

در روابط اجتماعی، حفظ نظم و نظافت، صرفه جویی در معاش و دقت در انجام امور روزمره خوابگاه برخی دیگر از مزیت‌های شهید سعید سید محسن جواهری بود که دوستان هم اتافی او را به خاطر این مزیت‌ها می‌ستودند. حساسیت او در رعایت نظم و انضباط خوابگاه و ثبت مخارج زندگی هنوز هم به عنوان خاطره در اذهان دوستانش به یادگار مانده است. متأسفانه از شهید عزیز، وصیت نامه مشخصی بر جای نمانده ولی او همیشه در نامه‌های ارسالی به خانواده و بستگان، آنان را همواره به رعایت تقوی الهی دعوت می‌نموده است. کلمات و جملات این مکتوبات با عشق الهی آراسته شده که خود راه‌گشای زیبا روشنی برای بازماندگان و آیندگان است.

شهید سید محسن جواهری پس از مجروحیت در عملیات بیت المقدس، بار دوم آغوش خود را به روی فرشته شهادت گشوده و در آستانه شهادت قرار گرفت. این بار در اقدام منافقین در بمب گذاری در نماز جمعه دانشگاه تهران بود که بمب در فاصله چندین متری او منفجر شد. در این حادثه به جمع آوری تکه‌های بدن شهدا و حمل مجروحین پرداخت. گویا با زبان دل به گوش جان شهدا چنین می‌گفت: «ای عزیزان، در جوار رحمت حق آرام گیرید و دیری نخواهد پایید که به شما ملحق خواهیم شد». دیری نپایید که بر اثر بمباران ددمنشانه هواپیماهای رژیم کافر بعثی کارگاه دانشکده فنی دانشگاه تبریز، زندگی سراسر عشق و ایمان شهید سید محسن در شامگاه ۲۷ دی ماه ۱۳۶۵ مظلومانه به پایان رسید. و روح پر فتوح او در جوار رحمت حق آرامید. چشمان معصوم او به جمال دوست روشن گردید و خانواده او در غم هجران به سوگ نشست. ■



شهید شیرزاد شریفی فرزند یوسف در روز دهم دی ماه سال ۱۳۴۴، در شهرستان لار با به عرصه هستی گذاشت. تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در زادگاه خویش با موفقیت به پایان رساند. نوجوانی شیرزاد با آغاز نهضت ملت مسلمان ایران تقارن داشت و او همچون سایر جوانان انقلابی آن برهه در برنامه‌های راهپیمایی و مجالس سخنرانی به خصوص جلسات مذهبی مخفی ضد رژیم پهلوی شرکت کرد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اغلب فعالیت‌های سیاسی و نظامی حضور یافت و دیری نپایید که به عضویت سازمان بسیج مستضعفین درآمد و در فعالیت‌های فرهنگی و نگهبانی پایگاه مقاومت محله سکونت خویش شرکت کرد. آغاز جنگ تحمیلی استکبار جهانی علیه کشورمان، روحی تازه در وجود شهید شیرزاد شریفی دمید و با این‌که در شهرستان لار به دفاع و حراست از دستاوردهای انقلاب مشغول بود، بارها تقاضای عزیمت به جبهه را از خانواده خویش می‌کرد. چون می‌دانست تنها با حضور جبهه می‌تواند خود را آزمون کند. سرانجام در سال ۱۳۶۱ هنگامی که سال دوم هنرستان را طی می‌کرد، با شور و شوق وصف ناپذیر کوله بار سفر بست و بندهای پوتینش را محکم کرد و با عزمی خلل ناپذیر به سوی جبهه حرکت کرد که هر کس را لیاقت رفتن این راه نیست. شریفی به مدت چهار ماه در واحد پدافند سپاه اسلام در جزیره مینوی آبادان به نبرد بی امان با متجاوزان بعثی پرداخت و در پایان این مأموریت سالم به آغوش خانواده بازگشت. شیرزاد شریفی در سال ۱۳۶۳ در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرد و در رشته ابزار سازی از دانشگاه تبریز پذیرش گرفت. در سال ۱۳۶۵ با راه اندازی کارگاه فنی تولید قطعات مهمات به جمع دانشجویان متعهد داوطلب کارگاه پیوست که از ساعت ۱۶ تا نیمه شب «نافی» خمپاره تولید می‌کردند. ایشان به همراه همکلاسی خود شهید یعقوب اسماعیل زاده که در رشته ابزار سازی تحصیل می‌کردند، مسئولیت خط تولید و

کنترل را به عهده داشتند. شیرزاد شریفی و ۲۱ تن دیگر از همسنگانش در شامگاه ۲۷ دی ماه همان سال بر اثر بمباران کارگاه توسط هواپیماهای دشمن بعثی به فیض شهادت نایل آمد.

## روایت مادر شهید از خصوصیات اخلاقی فرزند

شیرزاد از دوران کودکی دارای اخلاقی نیکو و پسندیده بود و رفتار و برخورد خوبی هم با دوستان و همکلاسی‌های مدرسه‌ای خود داشت. با اعضاء خانواده بسیار مهربان بود و همیشه آنان را به رعایت تقوا توصیه می‌کرد. متواضع و متین بود و برای همه احترام قابل می‌شد. در مراحل تحصیل نمرات بالا می‌گرفت که این نمران زبانزد آموزگاران و دانش آموزان مدرسه شده بود. هرگز از کار و تلاش احساس خستگی نمی‌کرد. در ضمن به حضرت امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی عشق می‌ورزید. پس از دریافت مدرک دیپلم و از آن‌جا که به رشته ابزار سازی علاقه داشت از دانشگاه تبریز پذیرش گرفت و بار دیگر درس خواندن را جهت کسب معلومات علمی و تجربی بیشتر جهت خدمت به مردم مستضعف جامعه شروع کرد. فرزند شهیدم بر حسب احساس وظیفه ملی و دینی و تلاش در راه دفاع از انقلاب اسلامی داوطلبانه وارد کارگاه فنی مهمات سازی وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تبریز شد و کار ساخت قطعات مورد نیاز رزمندگان جبهه را شروع کرد. علاقه زیادی به این کار نشان می‌داد و با تلاش شبانه روزی مسئولین کارگاه را متعجب کرده بود که همیشه او را دانشجوی نمونه توصیف می‌کردند و به همین دلیل مسئولیت خط تولید کارگاه را به او سپردند. یکی از مسئولین کارگاه نقل کرده بود که شیرزاد مردی مبارز بود و هرگز از کار خسته نمی‌شد. از نظر اخلاقی و آگاهی مذهبی و سیاسی به سطح بالایی رسیده بود. این‌گونه بود که توانست دین خود را در سنگر علم و دانش با شرکت فعال در ساخت قطعات نظامی مورد نیاز برای دفاع از اسلام عملاً در جنگ با صدامیان کافر ادا نماید. از آن جایی که کوردلان تاریخ معاصر و جنایتکاران جنگی هرگز نمی‌توانستند با رزمندگان با ایمان مستقر در جبهه‌ها بجنگند، ناجوانمردانه و با قساوت قلب و در دل شب تاریک، آن مکان مقدس را بمباران کردند و دشمنی دیرینه خود را نسبت به اسلام و مردم ایران نشان دادند. پس از بمباران دانشگاه تبریز به قلبم الهام شده بود که فرزندم شیرزاد شهید شده است. از روز شنبه تا پنج شنبه همه افراد خانواده از شهادت او خیر داشتند و من بی خبر بودم. البته روحیه‌ام برای شنیدن خبر شهادت شیرزاد آمادگی داشت. چون شهادت آرزوی او بود. تا این‌که روزی خبرش شهادت شیرزاد در لار انتشار یافت و آن‌گاه مطمئن شدم که فرزندم به شهادت رسیده است. فراموش نکنم که چند هفته قبل از شهادت شیرزاد که به لار مرخصی آمده بود، خواب دیدم که شهید شده و برای

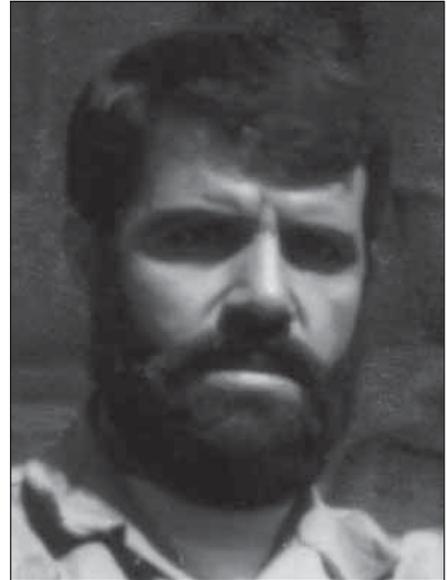
سوک او به عزا نشسته‌ام. در حالی که او در کنارم خوابیده بود. صبح که بلند شدم داستان خواب را برای او تعریف کردم. بعد از گذشت چند ساعت از خانه بیرون رفتم و برای سلامتی او صدقه دادم.

معمولاً روزهای پنج شنبه یا جمعه همیشه با خانه تماس تلفنی می‌گرفت. ولی در آن هفته آخر خبری نشد. دو سه روز صبر کردم باز هم خبری نشد. تلگراف کردم باز خبری نشد. روزی به تبریز تلفن کردم و شیرزاد گفت مادر من از ساعت ۱۶ به بعد در کارگاه فنی مشغول کار می‌باشم و در آن جا راحت هستم. به هر حال باور نمی‌کردم که شیرزاد در بمباران دانشگاه تبریز به شهادت برسد. در آن هفته که از شهادت فرزندم بی خبر بودم به بیمارستان‌ها و بنیاد شهید تبریز تلفن کردم. بنیاد شهید تبریز پرسیدند چه نسبتی با شیرزاد دارید؟ گفتم یکی از بستگان ایشان هستم و خانواده‌اش خیلی ناراحت هستند. در آن هنگام از پشت تلفن صدای گریه شنیدم. گفتند بله شیرزاد شریفی شهید شده است.

آری، در آن شامگاه خونین بود که خون شیرزاد در سطح کارگاه دانشکده فنی دانشگاه تبریز به زمین ریخت و همراه با خون دیگر هم‌زمانش در جبهه‌های نبرد فریاد مرگ بر صدام ضد اسلام برآوردند. صحن مقدس کارگاه فنی در شب ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ به معراج ارواح خالص‌ترین انسان‌های زمین تبدیل شد که روح پاكشان با شهامت کم نظیر به سوی پروردگار یکتا پر کشیدند و ما را در فراقشان گریان ساختند. به راستی که شیرزاد شهادت را لمس کرده بود. چون برادرانش را در جبهه‌ها دیده بود چگونه حماسه می‌آفرینند و دشمن را به زانو در می‌آورند. او با درک وظیفه اسلامی که بر دوش داشت توانست تا آخرین قطره خون علیه عوامل استکبار جهانی بجنگد و دل آنان را داغ کند. به راستی که اولیاء الله چنین هستند.

## بخشی از وصیت‌نامه شهید شیرزاد شریفی

شهید شیرزاد شریفی در اولین مأموریت اعزام به جبهه و استقرار در جزیره مینوی آبادان این وصیتنامه را نوشت: بسمه تعالی: هدف من از رفتن به جبهه دفاع از دین اسلام، پیروی از امر ولایت فقیه و امام بزرگوار و همچنین دفاع از وطن اسلامی در جبهه‌های حق علیه باطل می‌باشد. من تا آخرین قطره خونی که در بدن دارم از این آب و خاک و اسلام عزیز دفاع خواهم کرد. پدر و مادر عزیزم: در مرگ من کوچک‌ترین اشکی نریزید. زیرا هدمم رسیدن به الله می‌باشد. من کوچک‌تر از آنم که بتوانم برای ملت مقاوم پیام بفرستم. ولی به عنوان برادر کوچک‌تر سفارش می‌کنم که در راه اسلام از جان و مال و فرزندان خود کوچک‌ترین دریغی نفرمایند. مردم وحدت خود را حفظ کنند و شعار مرگ بر آمریکا را فراموش نکنند. در راه اسلام و راهی که امام عزیز سفارش نموده و آن راه جز راه پیروزی یا شهادت نیست قدم بردارید. ■



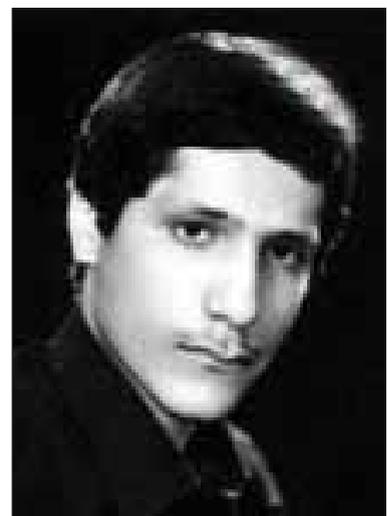
شهید بیاضعلی اسدی فرد در سال ۱۳۲۹ در یکی از محلات قدیمی شهر تبریز در خانواده‌ای متدین و کم درآمد متولد شد. دوران کودکی را به تحصیل در مدارس ابن سینا و رازی گذراند. این شهید گرانقدر به رغم استعداد خوبی که داشت، اما به علت فقر مالی خانواده و زمینگیر شدن پدر بزرگسال بر خلاف اراده خود نتوانست پیش از کلاس نهم ادامه تحصیل بدهد و به دنبال معاش به استخدام نیروی هوایی درآمد. پس از گذشت یک سال و چند ماه به خدمت سربازی رفت و مدت دو سال از عمر پر برکت خویش را در لباس چتربازی در پایگاه هواپرد شیراز گذراند. سال‌های پس از خاتمه خدمت را در مشاغل و حرفه‌های مختلف سپری کرد و سرانجام در سال ۱۳۵۳ به استخدام دانشگاه تبریز درآمد. هم‌زمان با ورود به دانشگاه و با تشویق برخی از همکاران تحصیلات متوسطه را ادامه داد و موفق به دریافت دیپلم فنی از هنرستان صنعتی گردید. پس از دریافت این مدرک به استخدام دانشکده تکنولوژی با پست «تکنیسین تولید و صنعت» درآمد.

شهید اسدی فرد با استخدام در دانشگاه تبریز مدارج علمی مختلفی پی در پی به روی او گشوده شد و با شرکت در یک دوره مربیگری موفق به اخذ گواهینامه مربیگری فنی و حرفه‌ای دانشکده فنی گردید.

این شهید عزیز در بین افراد جامعه دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از اندیشه سیاسی و الایی برخوردار بود و به خاطر مطالعات زیادی که داشت، شاید یکی از اولین شهروندانی بود که پی به بیعدالتی رژیم پهلوی برد و در حد توان در آگاه‌سازی اطرافیان تلاش به عمل آورد. با آغاز انقلاب اسلامی دوشادوش مردم به پا خاسته ایران به خصوص در قیام ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ مردم تبریز حرکت کرد. در اوایل انقلاب با برادران کمیته‌های انقلاب اسلامی و سایر قوای مسلح در حفظ امنیت شهر و برخورد با اقدامات ساواکی‌ها و عناصر ضد انقلاب همکاری کرد. در پی آغاز جنگ تحمیلی یکبار به جبهه‌های جنگ حق علیه باطل شتافت و مدتی در جبهه‌های سومار و دزفول مشغول خدمت بود. حال و هوای جبهه به قدری در روح و روان شهید اسدی فرد اثر گذاشته بود، که خاطرات آن روزهای درخشان را تا آخرین روزهای حیات خود بازگو می‌کرد. هر چند به قول خود، خویشتن را لایق شهادت نمی‌دانست، اما به شهادت در راه خدا و در دفاع از استقلال و آزادی کشور همواره علاقه خاصی نشان می‌داد. همسر ایشان نقل کرده که شهید بیاضعلی اسدی فرد از نظر اخلاق خانوادگی فردی پرکار، خیرخواه و نوع دوست بود و هرگز نشانه‌های کینه به دل او راه نمی‌یافتند و بزرگ‌ترین اشتباه و سهل انگاری دیگران را با کوچک‌ترین بهانه عفو می‌کرد. علاقه شدیدی به حضرت امیر المؤمنین (ع) داشت و در عهد و پیمان‌های خود به شرافت علی (ع) سوگند یاد می‌کرد. به رغم اندام درشت و قوی که داشت در عین حال از قلبی رئوف و احساسات رقیقی برخوردار بود. نسبت به فقیران و در ماندگان ابراز ترحم می‌کرد و همیشه به انسان‌های ضعیف و مستند جامعه می‌کرد. چرا که در یک خانواده مستضعف جامعه پرورش یافته بود. شهید بیاضعلی از هوش و استعداد فوق العاده برخوردار بود به طوری که از عهده انجام هر کاری بر می‌آمد و در میان خانواده و بستگان به داشتن

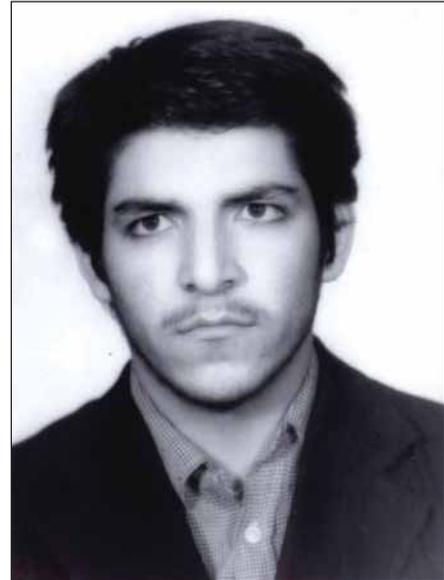
«مغز فنی» شهرت داشت. شهید ۲۷ دیماه سال ۱۳۶۵ از روی علاقه شدیدی که برای تقویت ساختار دفاعی رزمندگان جبهه اسلام و نیز استعداد فوق العاده‌ای که در انجام امور فنی داشت، پس از راه اندازی کارگاه فنی با اصرار و تقاضای زیاد، در کارگاه فنی ساخت قطعات خمپاره داوطلبانه مشغول همکاری شد. ساعت‌های اداری را سر کار خود در دانشکده تکنولوژی می‌گذراند و از عصر تا پاسی از نیمه شب را مشغول ساخت قطعات نظامی بود. سرانجام در آن شامگاه خونین با حمله ناجوانمردانه هواپیماهای دشمن یعنی در سنگر مجاهدت به همراه ۲۱ لاله دیگر از گلستان دانشجویان مؤمن و متعهد در میان خون و آتش جان به جان آفرین تسلیم کرد، و همسر و فرزند نوزادش را روی تخت زایشگاه به خدای متعال سپرد.

گویا در آخرین روزهای حیات شهید بیاضعلی اسدی فرد، حالت به خصوصی در وجود او ظهور کرده بود. مهرورزی و دلسوزی او نسبت به خانواده افزایش یافته بود و مرتب از اطرافیان حمایت می‌طلبید. طرزی صحبت می‌کرد که انگار وصیت می‌کند. گویی از هجرت قریب الوقوع خود بویی برده است و چند روز قبل از شهادت کلید خانه‌اش را به فرزند ارشد خویش سپرد. گویا وصیت‌نامه شهید اسدی فرد به قول همکاران بازمانده کارگاه فنی در میان آتش و خون به همراه پیکر خونین شهید طعمه آتش و خون گردید. لذا وصیت‌نامه‌ای از ایشان به دست نیامده است. ولی از میان آثار نوشتاری ایشان که بتوان آن را به عنوان دیدگاه شهید عرضه کرد، نامه‌ای است که برای یکی از هم‌زمان خویش نوشته بود. در آن نامه که باجمالی از بیانات امام خمینی (ره) آغاز شده آمده است: سربازان اسلام به حرف این و آن گوش ندهید و وحدت‌تان را حفظ کنید و استوار و پر استقامت بایستید و به دشمن غدار بفهمانید که ما بیدید نیستیم که با هر بادی از جای خود تکان بخوریم. حضرت علی امیر مؤمنان (ع) هم فرموده است: با ارزشترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست، سوگند به خدایی که جان فرزند ابی طالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر را بر پیکر خویش خوش تر دارم از مردن در رختخواب و در غیر طاعت خداوند. با امید پیروزی شما و همسنگران‌تان. ■



شهید مرتضی زمانپور فرزند محمد باقر همچون سایر هم‌سنگران شهیدش از بندگان صالح حضرت حق بود که در اول فروردین سال ۱۳۴۶ در خانواده‌ای ساده و مذهبی در تهران چشم به جهان گشود و ده سال از عمر شریفش را در زمان رژیم پهلوی سپری کرد. از آنجا که مرتضی تحت سرپرستی پدر و مادری مؤمن و پرهیزگار تربیت و پرورش یافته بود، روح پاک او در سال‌های نوجوانی از آلودگی‌های آن زمان مصون ماند و همین عامل باعث پیوستن او به صف سربازان امام زمان حضرت مهدی موعود (عج) برای پاسداری از حریم انقلاب اسلامی شد. شهید مرتضی زمانپور تحصیلات مراحل ابتدایی و دبیرستانی را در یکی از محله‌های زادگاه خود با موفقیت سپری کرد و در سال ۱۳۶۴ با شرکت در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها به دانشگاه تبریز راه یافت و در رشته مکانیک «ساخت و تولید» سرگرم تحصیل شد. هر چند که این شهید سعید به علت کمی سن نتوانست در حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران شرکت کند، ولی خاطره‌های شیرین آن روزهای شکوهمند همواره در ذهن او به یادگار مانده بود تا این که پس از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی کوشید در راه حفظ و تداوم آرمان‌های مردم سودمند باشد. به همین دلیل به سازمان بسیج مستضعفین پیوست و پس از گذراندن یک دوره آموزش قایقرانی و شنا در سد کرج به جبهه‌های جنگ با متجاوزین یعنی اعزام شد. شهید مرتضی زمانپور انسانی وارسته بود که در همه کارها خدا را مد نظر قرار می‌داد. انسانی آگاه و مهربان بود و به اصول و مبانی اسلام تعهد داشت. هرگاه که از تبریز به تهران می‌آمد شب‌های جمعه حتماً به جلسات دعای کمیل می‌رفت. به اندازه‌های حضرت امام خمینی (ره) را با قلب و روح خود دوست می‌داشت که لحظه‌ای از وقت خود را بیهوده به هدر نمی‌داد. پس از پیمودن دروه‌های آموزش رزم نظامی به طور مستمر در جبهه حضور داشت و بجز افراد خانواده هیچ کسی از زمان اعزام و بازگشت او از جبهه اطلاع نداشت. چند ماه از بازگشت مرتضی از جبهه به دانشگاه نگذشته بود که موضوع راه اندازی پروژه کارگاه دانشکده فنی برای ساخت قطعات خمپاره مطرح گردید و ایشان با توجه به تحصیلاتی که در رشته مکانیک داشت بیدرنگ به جمع دانشجویان شاغل در کارگاه فنی پیوست، زیرا کارگاه را همچون سنگری از سنگ‌های خطوط مقدم جبهه می‌دانست. شهید زمانپور سرانجام در شامگاه ۲۷ دی‌ماه سال ۱۳۶۵ بر اثر حمله در منبانه هواپیماهای عراقی به دانشگاه تبریز به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

مرحوم محمد باقر پدر شهید مرتضی زمانپور چنین نقل کرده است: «برای بنده خبر آوردند که مرتضی زخمی شده و ناراحت نباشید. من بیدرنگ عازم تبریز شدم و تا موقع رسیدن اطلاعی از شهادت فرزندم نداشتم. وقتی به تبریز رسیدم اطلاع پیدا کردم که مرتضی علاقه شدیدی به امام خمینی (ره) داشت. قبل از این که خواسته بود به دانشگاه بیاید، تقاضا کرده بود که به جبهه برود. قبل از شهادت هم به ما نصیحت کرده بود که به سخنان امام گوش بدهیم، و همه اوامر ایشان را اجرا کنیم». ■



شهید علیرضا کریمی وفا فرزند احمد در روز ۲۸ اردیبهشت سال ۱۳۴۲ در یک خانواده متدین در شهر تبریز تولد یافت و مراحل تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را در زادگاه خود به پایان رساند. ایشان از دوران کودکی بر مبنای مفاهیم دینی تربیت شده بود و آن طور که برخی از افراد خانواده نقل کرده‌اند علیرضا از سن هفت سالگی و قبل از آغاز دوران دبستان به آموختن و حفظ قرآن کریم و اقامه نمازهای روزانه پرداخت. آنگاه تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سردار ملی و دوره راهنمایی را در مدرسه اروند با موفقیت گذراند. دوران جوانی شهید علیرضا کریمی وفا همچون سایر شهدای ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز با آغاز

بازگشت و در یکی از بیمارستان‌های شهر بستری شد. دانشجوی شهید علیرضا کریمی وفا بار دیگر در فروردین سال ۱۳۶۵ از طرف واحد اعزام به جبهه جهاد دانشگاهی اعزام جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شد و پس از پایان این مأموریت به تبریز بازگشت و تحصیلات دانشگاهی را از سرگرفت. با مطرح شدن پروژه فعالیت کارگاه دانشکده فنی ساخت قطعات خمپاره در داخل دانشگاه شهید علیرضا کریمی وفا هم به جمع دانشجویان فعال در این بخش پیوست و سرانجام در شامگاه ۲۷ دی ماه همان سال در کنار سایر سنگر نشینان علم و جهاد بر اثر حمله هوایی خفاشان بعثی به فیض شهادت نائل گردید.

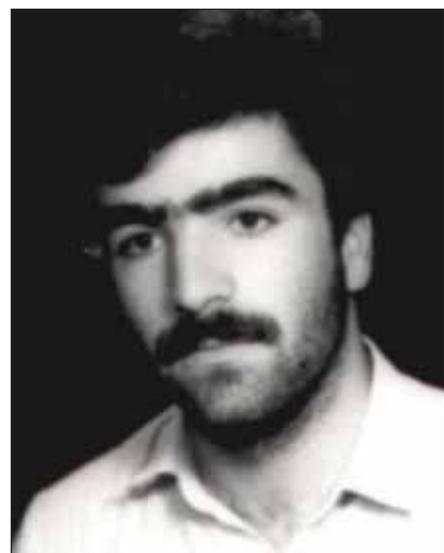
## بخشی از وصیت نامه شهید کریمی وفا

بسمه تعالی: «من نیز یک رزمنده ساده و در بین رزمندگان واقعا هیچ ویی ارزش هستم. بنا به مسئولیت شرعی و فرمان امام امت که فرمودند هیچ چیز مانع نمی‌شود برای حضور در جبهه، به جبهه آمدم تا من نیز سهمی در از بین بردن دشمن و شیطان بزرگ آمریکا داشته باشم و خانواده‌های شهدا را شاد سازم که فردی نیز مانند من هر چند که لایق نیستم اسلحه فرزند شهیدش را بر دست گرفته و سنگر او را پر کرده و راه او را پیوده و هدفی که او داشته دنبال کنم و امیدوارم که مورد قبول خدا قرار گیرد. همه می‌دانیم که شهادت هدف نیست بلکه هدف رسیدن انسان به کمال نهایی و در نتیجه ایجاد جامعه نمونه اسلامی است.» ■

نهضت اسلامی مردم ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) تقارن داشت، و این همزمانی موجب شده که این نوجوان گرانقدر در راهپیمایی‌های مردمی و فعالیت‌های انقلابی شرکت گسترده داشته باشد. شهید کریمی وفا در حساس‌ترین مراحل انقلاب اسلامی عاشقانه به مبارزه برخاست و به نشانه عشقی که به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی داشت دیوارهای خانه مسکونی خویش را با تصویر امام (ره) آراسته کرده بود.

شهید عزیزمان پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، در مساجد محل سکونت حضور یافت و به دفاع از دستاوردهای انقلاب برخاست. شب‌ها را تا صبح در خیابان‌های شهر به منظور دفاع از نظام نوپای جمهوری اسلامی می‌گذراند. سرانجام برای گذراندن دوره چهار ساله دبیرستان وارد دبیرستان فردوسی تبریز شد و در سال ۱۳۶۱ پس از اتمام امتحانات سال سوم دبیرستان برای اولین بار عازم جبهه‌های نبرد با متجاوزین صدامی شد و در قالب تیم‌های تخریب و خنثی‌سازی مین مشغول فعالیت گشت. شهید علیرضا کریمی وفا در پی حضور در جبهه روحیه معنوی بالایی پیدا کرده بود به طوری که همیشه می‌کوشید سه ماهه تعطیلات را در جبهه‌های جنوب حضور داشته باشد. هرگاه از جبهه به زادگاه خود تبریز باز می‌گشت، انگار علیرضا به شخص دیگری تبدیل شده بود.

شهید کریمی وفا در سال ۱۳۶۲ در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرد، و از دانشگاه تبریز در رشته ریاضی پذیرش گرفت. بلافاصله بعد از ثبت نام در دانشگاه مجدداً به جبهه جنگ حق علیه باطل شتافت و در فروردین ۱۳۶۳ از ناحیه پیشانی مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به تبریز



کسانی که با کسب درآمد حلال و تحمل سختی‌های فراوان زندگی می‌کنند، بی‌تردید وجود جلوه‌های خدایی را در زندگی دنیوی خود مشاهده می‌نمایند. زندگی و حیات‌شهادی گرانقدر اسلام قبل از شهادت نشانی از همین جلوه‌های خدایی دارد. هنگامی که مرحوم اکبر شیرین سرنده پدر شهید حسین شیرین

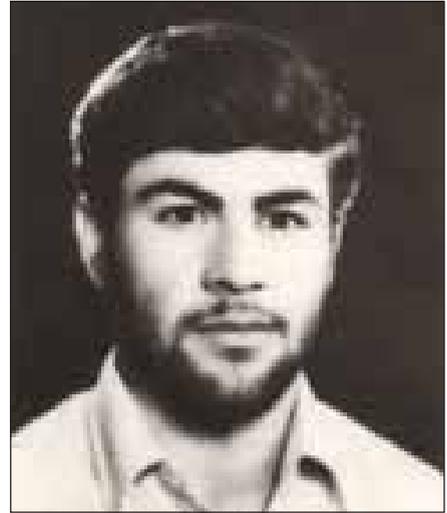
و راهپیمایی‌های مردمی شرکت نمود و پس از پیروزی انقلاب هم در همه صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، همچون پایگاه‌های مقاومت بسیج در مساجد مختلف شهر و نیز در انجمن اسلامی دبیرستان حضور چشمگیر داشت. دفاع از مبانی انقلاب اسلامی، تلاش برای گسترش مفاهیم انقلاب و مبارزه با عناصر ضد انقلاب بخشی از ویژگی‌های اخلاقی و روحی این شهید عزیز را تشکیل می‌داد.

شهید شیرین سرنده در سال ۱۳۵۹، پدر و مربی اصلی و معلم قرآن خود را از دست داد و ناگزیر برای ادامه تحصیل و کمک به خانواده کارگری نماید. از سوی دیگر با توجه به بیماری صعب‌العلاج مادر که وظیفه مراقبت از او را به عهده داشت، امکان حضور حسین در میادین رزم با متجاوزین بعثی فراهم نشد، ولی در پشت جبهه با دل و جان کوشید از ارزش‌های انقلاب و استقلال کشور دفاع نماید. سرانجام حسین شیرین سرنده در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۴ شرکت کرد و از دانشگاه تبریز در رشته عمران و آب پذیرش گرفت. لاجرم با ورود به دانشگاه از فرصت دیگر استفاده کرد و در سنگر دیگری برای تجهیز رزمندگان اسلام استقرار یافت و در کارگاه دانشکده فنی تولید قطعات خمپاره مشغول خدمت گردید. چند روزی از فعالیت کارگاه نگذشته بود که حسین در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ بر اثر بمباران دانشگاه تبریز پیشانی در آستان معشوق‌سایید و به پاپوس معبود شتافت. ■

سرنده لباس روحانیت به تن کرد و به تبلیغ آیین حیاتبخش اسلام پرداخت و در کنار آن به شغل خدا پسندانه کشاورزی همت گمارد، حاصل این تلاش، میلاد و پرورش انسانی بود که در حیات کوتاهش مسیر الهی را به راحتی پیمود و به بلندترین قله سعادت ابدی عروج کرد. پدر شهید حسین شیرین سرنده چنین آدمی بود که فرزندش را با لقمه حلال تربیت کرد، تا گلوی حق گوی حسین برشگاه شمشیر یزدیدیان زمان باشد. با این وصف شهید حسین شیرین سرنده در سال ۱۳۴۴ در دامان چنین خانواده‌ای در شهر اهر به دنیا آمد.

چند سالی از تولد شهید شیرین سرنده نگذشته بود که خانواده‌اش به شهر تبریز هجرت کرد و ایشان تحصیلات مراحل ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در این شهر مقاوم با موفقیت سپری کرد. نبوغ و استعداد بالقوه حسین در زمینه‌های علمی و اعتقادی از دوران خردسالی آشکار بود که به مرور زمان و رسیدن به مرحله بلوغ جسمی و عقلی تکامل یافت. در عین حال شور و شوق انقلابی این مرد خداجوی بر خلاف انتظار خانواده از دوره راهنمایی ظاهر و برجسته شد و در این مدت چهار ساله همواره رتبه اول یا دوم را به خود اختصاص می‌داد.

همزمان با تحصیلات مرحله راهنمایی شهید حسین شیرین سرنده، انقلاب اسلامی مردم ایران آغاز شد، و ایشان با اراده و تصمیم آگاهانه فعالیت‌های سیاسی خود را همگام با سایر دانش‌آموزان مدرسه آغاز کرد. به طوری که در اغلب تظاهرات



شهید علیرضا رضوانجو فرزند احمد در روز ۲۳ شهریور سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در تبریز به دنیا آمد و دوران کودکی را در سایه تربیت شایسته و دلسوزانه والدین خود گذراند. عشق و علاقه ذاتی علیرضا به اسلام و اهلیت توسط والدین متدین او در سال‌های کودکی تقویت شد. چون در هر شرایطی به همراه پدر بزرگوارش در هیئت‌های عزاداری و مجالس قرائت قرآن شرکت می‌کرد. گویا در سن پنج سالگی سوره‌های کوچک قرآن را حفظ کرده بود و خوب نماز می‌خواند. در سال ۱۳۵۰ تحصیلات ابتدائی را آغاز نمود و بدین سان با حضور در کلاس‌های کسب علم و دانش در پیچه‌ای تازه در زندگی پر بار این شهید گرانمایه گشوده شد. شهید رضوانجو در تعطیلات تابستانی در کلاس‌های آموزش قرآن و مطالعه کتب اصول عقاید حوزوی که در مسجد امامزاده تبریز تشکیل می‌شد شرکت می‌کرد و به دلیل برخورداری از هوش و استعداد سرشار قرآن را خوب یاد گرفت و موفق به اخذ رتبه ممتاز شد. مرحله تحصیلات راهنمایی را در مدرسه شهید شکیب (امین سابق) با موفقیت به پایان رساند و مرحله دبیرستان را در رشته ریاضی و فیزیک در دبیرستان مهر تبریز آغاز کرد و این مرحله را در سال ۱۳۶۲ در دبیرستان امیر خیزی به پایان رساند.

شهید رضوانجو بیدرنگ در همان سال در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرد و در رشته مهندسی الکترونیک برق دانشگاه بابل قبولی گرفت. ولی پس از گذشت چند ماه به علت دوری از خانواده از ادامه تحصیل در دانشگاه بابل انصراف داد و به تبریز بازگشت و دوباره به مطالعه کتب درسی پرداخت. در این فاصله ضمن تحصیل در رشته فیزیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، شب‌ها نیز از طریق نهضت سواد آموزی به عنوان آموزشیار در دبستان شهید گوهری به امر مقدس تعلیم و تدریس مشغول بود. علیرضا بار دگر در سال ۱۳۶۴ در آزمون سراسری دانشگاه‌ها شرکت کرد و سرانجام در رشته مورد علاقه‌اش «مهندس مکانیک - ساخت و تولید» دانشگاه تبریز پذیرفته شد. از آن‌جا که شهید عزیزمان روحیه پشتکار و خستگی ناپذیر داشت و از بطالت بیزار بود، تا زمان اعلام اسامی پذیرفته شدگان دانشگاه‌ها در جهاد عشائری تبریز مشغول به کار شد تا به اقشار محروم عشایر خدمت کند. شهید شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ از این‌که از دانشگاه تبریز قبولی گرفته و در کنار خانواده‌اش مانده است بسیار

خرسند بود و به همین دلیل تحصیلات خود را با پشتگر می‌آغاز کرد. در همان سال که طرح لیبیک یا امام از سوی جهاد دانشگاهی برای اعزام دانشجویان به جبهه اعلام شد، علیرضا رضوانجو بیدرنگ ثبت نام کرد ولی مسئولان جهاد دانشگاهی به مدت سه ماه با اعزام ایشان به جبهه مخالفت کردند. ایشان چون معتقد به خدمت به اسلام و قرآن و پشتیبانی از جبهه‌های حق علیه باطل بود، برای جبران عدم حضور در جبهه در تابستان همان سال به همراه تعدادی دیگر از دل‌باختگان جبهه‌ها در جهاد خودکفایی دانشگاه سرگرم خدمت شد. این واحد بخشی از تدارکات رزمندگان را تأمین می‌کرد. افزون بر آن، ویژگی‌های اخلاقی دیگری هم در زندگی نامه شهید علیرضا رضوانجو وجود داشت. روز و شب‌های پنج‌شنبه و جمعه با شرکت در مجالس عزاداری سرور شهیدان حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) و مکاتب آموزش قرآن کریم و قرائت دعای کمیل و شرکت در نماز جمعه روح را صیقل می‌داد. در میان تاریکی شبانه، به تنهایی و دور از چشم بندگان خدا با پروردگار خویش راز و نیاز می‌کرد. جمله «الهی العفو» در او مصداق گفتار داشت. لباس ساده می‌پوشید. کم غذا می‌خورد و رفتارش با فروتنی همراه بود. با مشکلات مبارزه می‌کرد با تلاوت آیات الهی و تدبیر در آن خود را ملزم به اطاعت و عمل به کتاب الله می‌دانست. دعا‌های او همیشه مانند دعای پرهیزگاران بود و جوانان را به پرهیزگاری سفارش می‌کرد. اگر نمازش به تأخیر می‌افتاد خود را جریمه می‌کرد و هر نماز را دوبار می‌خواند. اوقات بیکاری را در کتابخانه و مطالعه تازه‌های نشر می‌گذراند. روزانه پس از بازگشت از دانشگاه در کلاس‌های آموزش زبان عربی مسجد مشهدی ایمان شرکت می‌کرد. گاهی شب‌ها به مسجد طالقانی می‌رفت و به افرادی که عقب ماندگی درسی داشتند در رشته‌های مختلف کمک می‌کرد.

شهید رضوانجو همیشه آرزوی شهادت داشت و از این‌که تنها پسر خانواده بود و نمی‌توانست در جبهه حضور داشته باشد افسوس می‌خورد. اما با حضور در سنگر دانشگاه و پشتیبانی از رزمندگان مستقر در جبهه‌ها اظهار خوشحالی می‌کرد و می‌گفت که همین‌جا هم سنگر است و از هر راه ممکن باید به اسلام خدمت کرد. علیرضا در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ به آرزوی درونی خود رسید و به عده‌ای که با خدا بسته بود عمل کرد تا جزء رستگاران باشد. به عهده‌ای که باید به پای آن خون سرخش ریخته می‌شد... به عهده‌ای که پدر و مادر تا آخرین روز حیات‌شان می‌بایست گریان بمانند و عصای دست‌شان می‌شکست... به عهده‌ای که باید چشم کوردلان به اسلام از کاسه بیرون می‌رفت و ریشه دشمنان انقلاب و اسلام خشک می‌شد و وفا کرد... علیرضا به همراه تعداد دیگری از دانشجویان و عشاق ثارالله در آن شب دردناک به آرزوی واقعی‌شان رسیدند و با خون سرخشان صحن مقدس دانشگاه را تقدسی دیگر بخشیدند. آن‌ها رفتند تا زینبیا زمان مبلغ رسالت راه آنان باشند. خفاشان شب پرست در آن شامگاه تاریک حریم دانشگاه تبریز را به مشهد الشهدای حماسه سازان بدل کردند و پیکر پاک ۲۲ دانشجوی متعهد را به تبریز بستند. چنانکه قاعده زندگی یزیدیان زمان بر اهیان حق و حقیقت تاختن بود. زیرا مقاومت و پایداری جوانان امت اسلامی در جبهه‌های حق، دل‌شان را تپاه کرده بود و در مردابی

دست و پا می‌زدند که راه گریز از آن وجود نداشت. چه راه حسینیان زمان حقایق را بر صدامیان کور دل پوشانده بود.

## بخشی از وصیتنامه شهید رضوانجو

به درستی که شهید علیرضا رضوانجو اسوه تقوی، اخلاص، شجاعت، فداکاری و غمخوار عده‌ای نا آگاه بود و به آرزوی خود که همانا ملاقات ذات حق تعالی است رسید. این سخن امیر مؤمنان حضرت علی (ع) است که جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن بر روی بندگان خاص خویش گشوده است. رضوانجو این سخن را در دفاع از انقلاب اسلامی عینیت بخشید و یکی از بهشتیانی شد که از دروازه جهاد وارد آن شد. چه بوی بهشت را از راه شرکت در مجالس یاد سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و زهرای اطهر (س) استشمام کرده بود. پیوسته در اندیشه خدمت به انقلاب اسلامی و محقق ساختن اهداف عالی امام (ره) و دفاع از حریم ولایت و نظام اسلامی بود. چند ساعت قبل از شهادت پس از آخرین خدا حافظی با خانواده به دانشگاه آمد. گویا آن روز حال و هوای دیگری داشت. عجله داشت خود را زودتر از همیشه به کارگاه فنی برساند. این شتابزدگی برای کار نبود بلکه برای وصل دلدار بود که نور عشقش قلب او را به تپش واداشته بود.

در بخشی وصیتنامه این شهید عزیز آمده است: «بسم الله الرحمن الرحیم: کل نفس ذائقة الموت. مایه تأسف است که انسان در روزگار شهادت با مرگ طبیعی بمیرد. پروردگارا، تو می‌دانی که در تمامی عمرم به جلب رضایت تو به عنوان یک هدف نگریده‌ام و در این راه کوشیده‌ام و اگر در این راه خطایی از من سر زده از جهالتم و عدم لیاقتم نسبت به درک وجود تو بوده و خود بر این مسئله واقفم که گناهانم زیادت از جنبه‌های مثبت زندگی من است. اما گناهان من در آن دورها نهایتی دارد و می‌دانم که رحمت تو بیکران است و تو ارحم الراحمین. پس مرا بیامرز که سخت از رویت خجلم. و روی دیدارت را ندارم. پروردگارا، می‌دانم که هر چه ترا جویم و هر چه راهت را پویم، کم است. من تو را جستیم، یافتیم، ولی از شناخت عاجز ماندم. پس در این راه یارم باش و عشقی ده تا جزو وجود تو باشم. والدین مهربانم: می‌دانم که در طول زندگی همواره همچون چراغی فرا راه زندگی من بودید و مرا به سوی خدا راهنمایی می‌کردید. امیدوارم مرا حلال کنید. از شما و از خواهران مهربانم خدا حافظی می‌کنم و به شما تقوی را توصیه می‌کنم. «اوصیکم بتقوی الله» به همه بگویند که مرا حلال کنند. والسلام.

زجان بسی جان شویم در راه قرآن  
همی فائض شویم از لطف یزدان  
رویم از این جهان با چهره سرخ  
نشیم اندر جهان ما بنده صلح  
به دل‌ها حبی از دنیا نباشد  
مزاری هم ز ما بر جا نباشد  
رویم اندر رهت بگمشته از جان  
شده دل‌هایمان مملو ایمان

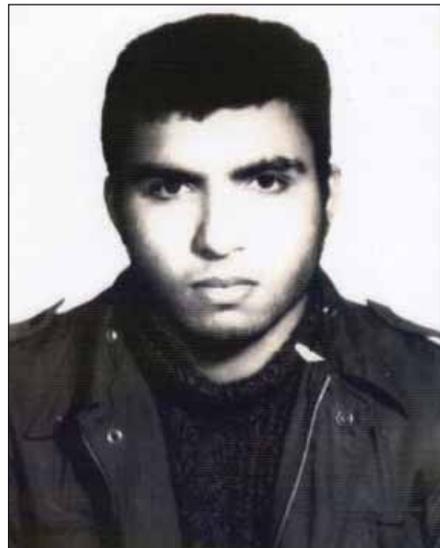
خمپاره شد. سرانجام در نتیجه اخلاص در عمل و عشق به اسلام، نیل به شهادت در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ نصیب این راد مرد میهن دوست شد.

## چگونگی شهادت

پس از بمباران کارگاه دانشکده فنی و خارج نمودن پیکرهای شهدا و اجساد مجروحان فاجعه، هاشم اختر شمار هنوز در قید حیات بود که گروه‌های امداد ایشان را در بیمارستان سینا بستری کردند. روز بعد به خانواده هاشم اطلاع دادند که پدر و مادرش بیدارند خود را به تبریز رساندند و به ملاقات فرزندشان رفتند. مادر ایشان از پزشک معالج خواست حال عمومی فرزندش را با دقت شرح دهد. پزشک گفت که ترکش‌های موشک با آتش وارد بدن شهدا و مجروحان فاجعه شده است. پس از گذشت چند روز پزشک معالج گفت من تعجب می‌کنم که هاشم با وضعیتی که دارد چگونه می‌تواند با ملاقات کنندگان صحبت کند. شاید به دلیل ایمان، شجاعت و توانایی وضعیت فیزیکی بدن او باشد. بی‌تردید فروتنی هاشم اختر شمار و تحمل دردهای سخت حتی روی تخت بیمارستان هم آشکار بود. در آن هنگام چند تن از اساتید و یک روحانی به ملاقات هاشم آمده بودند. در حالی که دست روی سینه گذاشته بود با صدای ضعیف و ناتوان به مهمانان گفت: «مرا ببخشید که نمی‌توانم در حضورتان روی تخت بنشینم». بامداد روز بعد پس از ذکر شهادتین و سلام رساندن به یکایک اعضای خانواده با پدر و مادرش برای همیشه خدا حافظی کرد و چشم فرو بست تا به بلندترین قله رستگاری پرواز کند. ■

رعایت می‌کرد. نظم و انضباط در کارهای روزمره او کاملاً نمایان بود. در خدمت به هموعان خود همیشه پیشقدم میشد. پدر و مادر این شهید عزیز نیز همواره خدمات او را تحسین برانگیز و قدردانی می‌کردند و چه بسا مشوق او برای انجام کارهای خیر و خدا پسندانه بودند. این ویژگی‌های منحصر به فرد باعث شده بود که همه افراد خانواده و بستگان به او علاقه‌مند باشند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شهید هاشم اختر شمار در حد توان در همه صحنه‌های انقلاب حضور یافت. از جمله کمک به تعاونی محل سکونت برای تهیه و توزیع مواد غذایی و نیازهای عمومی مردم. همچنین حضور شبانه در سنگر مساجد به منظور پاسداری از دستاوردها و آرمان‌های انقلاب اسلامی. در دوران دفاع مقدس، با وجودی که شهید اختر شمار به تازگی مشغول تحصیل در دانشگاه تبریز شده بود، اما به دلایل عشقی که به حضرت امام خمینی (ره) و رزمندگان سلحشور اسلام داشت در سازمان بسیج مستضعفین ثبت نام کرد و بارها داوطلب اعزام به جبهه شد. در فروردین سال ۱۳۶۵ به همراه کاروان بزرگی از داوطلبان اعزام به جبهه به تهران منتقل شد تا از آنجا اعزام جبهه جنوب برای نبرد با متجاوزین بعثی شود. ولی با توجه به تخصصی که در مسایل فنی داشت، مسئولان ترجیح دادند شهید هاشم اختر شمار با عده دیگری از دانشجویان رشته‌های فنی و مکانیک برای یک مدت شش ماهه در کارخانه مهمات سازی الحدید کرج مشغول ساخت مهمات برای رزمندگان شوند. هاشم پس از گذاردن این دوره شش ماهه مجدداً به تبریز بازگشت و این بار به طور شبانه در کارگاه دانشکده فنی مشغول ساخت قطعات



شهید هاشم اختر شمار فرزند حاج هادی در روز اول بهمن سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در شهر رشت به دنیا آمد. تحصیلات مرحله ابتدایی را در دبستان طاهر در منطقه صیقلان و دوره راهنمایی را در مدرسه ادیب السلطنه واقع در محله مسجد صفی با موفقیت گذراند. هاشم اختر شمار به دلیل علاقه‌ای که به رشته فنی داشت در دبیرستان شهید چمران رشت ثبت نام کرد و در رشته مکانیک به تحصیل علم ادامه داد. ایشان سرانجام در سال ۱۳۶۳ در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌ها شرکت کرد و در رشته مکانیک دانشگاه تبریز پذیرفته شد.

شهید اختر شمار آن‌گونه که بازماندگان فاجعه ۲۷ دیماه نقل کرده‌اند، جوانی خونگرم، مؤمن، معتقد و بسیار مهربان بود و مسایل شرعی را از دوره راهنمایی

طلب علم همت گمارد تا بتواند در آینده و پس از فارغ التحصیلی کمک حال پدر و مادر بینوای خود باشد. حمید رضا به پدر و مادرش عشق می‌ورزید و برای آنان احترام خاص قایل بود و همیشه به نیکی از آن دو یاد می‌کرد. جوانی سحر خیز بود و نمازهای روزانه را اول وقت می‌خواند. به منظور خودسازی و آراستگی روحی، در روزهای دوشنبه و پنجشنبه روزه‌های مستحبی می‌گرفت.

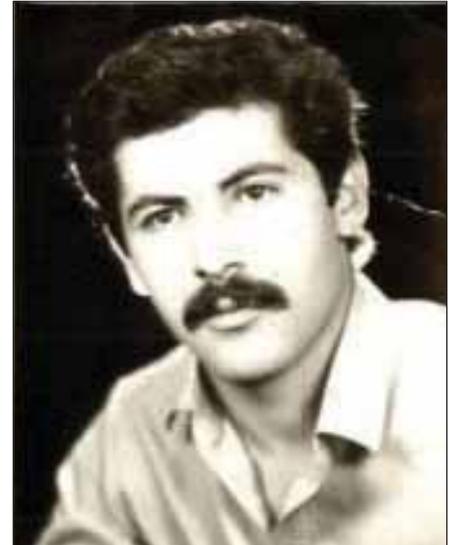
این شهید گران مایه بعد از تحمل زحمات طاقت فرسا در آزمون سراسری سال ۱۳۶۵ ورود به دانشگاه‌های کشور در رشته دبیری فیزیکی از دانشگاه تبریز پذیرش گرفت. ملکوتی خواه ترم اول تحصیلی را پشت سر می‌گذاشت که با راه اندازی کارگاه دانشکده فنی تولید قطعات نظامی، داوطلبانه به جمع دانشجویان فداکار و وطن دوست پیوست و سرانجام در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ بر اثر بمباران هوایی دانشگاه تبریز توسط رژیم جنایتکار حزب بعث عراق به شهادت رسید. ■

به جهان گشود. حمید رضا به دلیل نبودن مدرسه در زادگاه سکونت خویش به سختی توانست مرحله تحصیلات ابتدایی و دبیرستانی را به پایان برساند. گاهی با پای پیاده و گاهی با مینی بوس مسافت ۱۰ کیلومتری مدرسه را طی می‌کرد. در این روستا فقط هشت خانوار زندگی می‌کردند که شهید ملکوتی خواه یگانه شهید این روستا است. اگر چه این شهید عزیز در دوران انقلاب اسلامی به دلیل دور افتادگی روستای حسین آباد و کمی سن نتوانست در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شرکت کند، ولی بعد از ورود به دانشگاه تبریز به همراه سایر دانشجویان انقلابی آن مرحله توفیق حضور فعال در صحنه‌های گوناگون دفاع از آرمان‌های انقلاب یافت.

افزون بر آن چون روستای حسین آباد در آن برهه فقط یک نفر تحصیل کرده داشت که او هم شهید ملکوتی خواه بود، ایشان در سایه فقر بزرگ و پرورش یافت و خود را با صفت زیبای قناعت آراسته کرد. در طول زندگی از وسایل نو و گرانبه‌ای پرهیز کرد و به



شهید حمید رضا ملکوتی خواه فرزند حسن در سال ۱۳۴۶ در یک خانواده کشاورز مستضعف در روستای حسین آباد از توابع شهرستان کوهپایه اصفهان چشم



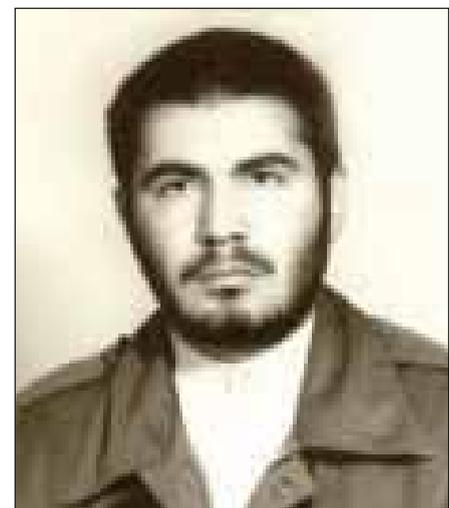
شهید رحمان قفلگری در مقطعی از زمان چشم به جهان گشود که پیری فرزانه پرچم مبارزه با طاغوت را برافراشته بود و خشم ظالمانه عوامل داخلی استکبار در همان روزها امام امت، خمینی بزرگ (ره) را از وطن اسلامی به دیار تبعید فرستاد. شهید سعید از آن دسته نوزدانی بود که در گهواره چشم به راه بازگشت پیشوای خود در آینده نزدیک با بالندگی و قیام همگانی مردم ایران بود. رحمان قفلگری فرزند کریم در اردیبهشت سال ۱۳۴۳ در شهرستان اهر در یک خانواده متدین تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود با

موفقیت سپری کرد. از دوران کودکی با ورود به مدرسه و محیط کسب دانش با معارف دینی شناخت پیدا کرد و میزان علاقه‌اش به کسب آگاهی همراه با ایمان از دوران نوجوانی تبلور یافت. پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی با حساس‌ترین مقطع جوانی، یعنی ۱۴ سالگی رحمان تقارن داشت و این جوان پر شور و شوق خود را برای ورود به مرحله جدیدی از دوران زندگی علمی آماده نمود. گرایش‌های مذهبی خانواده قفلگری مهمترین عامل مشوق و انگیزه او در لبیک گویی به ندای امام خمینی (ره) و پیوستن به کاروان عظیم انقلابیون بود که سرانجام او را به سیل خروشان امت اسلامی در مبارزه همگانی با ظلم و طاغوت رهنمون کرد.

شهید رحمان قفلگری در سال ۱۳۵۸ به تلاش علمی خود در سنگر دبیرستان افزود و با مطالعات خستگی ناپذیر و شرکت در سایر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی کوشید به وظایف خود در قبال انقلاب اسلامی عمل کند و این مرحله را در سال ۱۳۶۲ با موفقیت به پایان رساند. در سال بعد با ورود رحمان به دانشگاه تبریز و انتخاب رشته مکانیک «حرارت و سیالات» مرحله جدید در زندگی این شهید سعید آغاز گردید. ایشان با شناختی که از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کرده بود، در صحنه‌های علم و عمل برای دفاع از اهداف عالی نظام مقدس اسلامی حضور یافت. در دوران تحصیلات دانشگاهی همواره در پی بروز دادن استعدادهای

نهفته خود بود که گاهی به ابتکارات و خلاقیت‌های ارزشمندی می‌انجامید. در نیمه دوم سال ۱۳۶۵ که طرح پروژه کارگاه دانشکده فنی برای ساخت قطعات خمپاره از سوی صنایع خودکفایی سپاه پاسداران و جهاد دانشگاهی به مورد اجرا گذاشته شد، شهید رحمان قفلگری به جمع دانشجویان جهادگر برای ساخت و پشتیبانی تسلیحاتی از رزمندگان کفر ستیز اسلام پای به میدان عمل گذاشت و عاشقانه شب‌ها را به ساخت «نافی» خمپاره گذراند.

سرانجام قلب پاك، اخلاص در عمل و تلاش شبانه روزی رحمان قفلگری بدون کوچکترین چشمداشتی نتیجه داد، و ایشان را به همراه ۲۱ تن دیگر از دانشجویان خدمتگذار در شامگاه ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ در شبی تاریک، اما با دلی روشن از نور خدایی، زیر بمب‌های زهر آگین و کینه جوانه دژخیم زمان، صدام عفلقی به معراج آسمانی صعود داد. در بخشی از وصیتنامه شهید قفلگری آمده است: «از یاد خدا غافل نباشید و پیوسته با مردم و همسایگان مهربان باشید. احترام به والدین را فراموش نکنید و نماز و روزه را در هیچ شرایطی ترک نکنید. مواظب باشید که ایادی شیطانی بر روی لباس‌ها و منزلگاه شما سرمایه گذاری می‌کنند. در مبارزه بزرگی هستید که باید با سلاح تقوا با دشمن مقابله کنید... نکند که لذات و علائق دنیوی شما را فریب دهد و ایثار و روحیه شهادت طلبی را از شما سلب کند که عذاب بزرگی است...» ■



شهید حاج ایرج خلوتی فرزند اسحاق در سال ۱۳۲۷ در خانواده‌ای متدین و معتقد به دین مبین اسلام در شهرستان میاندوآب چشم به جهان گشود و مراحل تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاه خویش با موفقیت پشت سر گذاشت. ایرج خلوتی از دوران کودکی علاقه خاصی به آئمه اطهار علیهم السلام داشت و همیشه در شب‌های محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در مجالس عزاداری سرور شهیدان (ع) و

جلسات آموزش و حفظ قرآن شرکت می‌کرد. در سال ۱۳۵۶ و همزمان با آغاز انقلاب اسلامی مدرک دیپلم ریاضی گرفت و از سهمیه ارتش در دانشگاه علوم پزشکی پذیرفته شد. ولی چون علاقه‌ای به خدمت در ارتش شاهنشاهی نداشت از تحصیل در دانشگاه علوم پزشکی انصراف داد. شهید بزرگوار حاج ایرج خلوتی از هوش و استعداد خارق العاده برخوردار بود که نمرات امتحانی او گره بر این مقوله دارد.

خلوتی در سال ۱۳۵۸ در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌های کشور شرکت کرد و در دانشگاه تبریز در رشته خاکشناسی قبول شد و تا زمان شهادت در این مرکز علمی فعالیت‌های گوناگونی در دفاع از انقلاب اسلامی و پشتیبانی از رزمندگان اسلام در سال‌های دفاع مقدس از خود به یادگار گذاشت. با آغاز انقلاب اسلامی، همچون هزاران تن از دانشجویان آن مرحله سرنوشت ساز، لبیک گویان به ندای امام خمینی (ره) در اغلب تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی شرکت کرد و بعد از پیروزی انقلاب هم در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حضور چشمگیر داشت. با آغاز بحران آفرینی عناصر ضد انقلاب خود فروخته در استان‌های آذربایجان غربی و کردستان، شهید خلوتی یکی از نیروهایی بود که در سرکوب دشمنان قسم خورده انقلاب و گروهک‌های توطئه گر نقش بسزایی ایفا کرد.

پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی و شکل‌گیری نهادهای انقلابی و مردمی، شهید حاج سجاد خلوتی یکی از هزاران شهروندی بود که به امر ریشه کنی معطل بیسواد همت گمارد و در پرتو همکاری با نهضت سواد آموزی شهرستان میاندوآب شبانه به تدریس افراد بیسواد پرداخت. قبل از دوران انقلاب فرهنگی که از دانشگاه تبریز آغاز گردید، به عضویت انجمن اسلامی دانشگاه درآمد و در امر پاکسازی دانشگاه از عناصر ضد انقلاب نقش چشمگیری بازی کرد. پس از بازگشایی دانشگاه‌های سراسر کشور در واحد فرهنگی جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز خدمت کرد و پس از گذشت مدتی مسئولیت معاونت تشکیلات آن نهاد به عهده ایشان واگذار گردید.

در سال ۱۳۶۵، زمانی که بخش صنایع خودکفایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با همکاری جهاد دانشگاهی خط تولید قطعات خمپاره را در دانشکده فنی راه اندازی کردند، شهید خلوتی یکی از مسئولان نظارت شبانه بر کارگاه فنی بود که همگام با جمعی از دانشجویان فداکار تا ساعات نیمه شب در کارگاه مزبور برای تجهیز لشکریان اسلام خدمت می‌کرد. سرانجام در شامگاه ۲۷ دیماه همان سال بر اثر بمباران کارگاه به وسیله هواپیماهای دشمن یعنی به فیض عظیم شهادت نایل آمد. ■

و دریافت مدرک دیپلم به خدمت مقدس سربازی رفت و در عملیات‌های بیت المقدس و رمضان شرکت کرد. در عملیات رمضان از نواحی کمر و پا به شدت آسیب دید و چند ماه در تخت بیمارستان بستری شد.

شهید گرانقدر جعفری نوعی پور پس از گذراندن دوره دو ساله خدمت نظام وظیفه، تحصیلات عالی را در دانشگاه تبریز شروع کرد و همزمان با آن به امر آموزش شبانه بیسوادان در قالب نهاد مردمی نهضت سواد آموزی همت گمارد. ولی همه این فعالیت‌های خدا پسندانه عادل جعفری نوعی جانباز و تشنه شهادت را سیراب نمی‌کرد، تا این‌که در اوایل سال ۱۳۶۵ از طریق واحد پشتیبانی جنگ جهاد دانشگاهی به مناطق عملیاتی جبهه‌های جنوب اعزام شد. حدود سه ماه در جبهه خدمت کرد و پس از پایان مأموریت دوباره به دانشگاه بازگشت و تحصیلات را ادامه داد. هنگامی که طرح پروژه ساخت قطعات نظامی در کارگاه دانشکده فنی مطرح شد، عادل بیدرنگ به جمع دانشجویانی پیوست که در نهایت ایثار و فداکاری از ساعات استراحت و تفریح صرف‌نظر کرده بودند و از ساعت ۱۶ تا نیمه شب به ساخت «نافی» خمپاره مشغول بودند. سرانجام این شهید عزیز و زحمت کش در جریان بمباران کارگاه فنی توسط خون آشامان بعثی به فیض عظیم شهادت نایل آمد. ■

بزرگ شد. از دوران نوجوانی نماز می‌خواند و قرآن کریم را تلاوت می‌کرد. مراحل تحصیلات ابتدایی تا دبیرستان را در زادگاه خود با موفقیت گذراند و سرانجام در سال ۱۳۶۴ در آزمون سراسری ورود به دانشگاه‌های کشور شرکت کرد و از دانشگاه تبریز در رشته مهندسی عمران پذیرش گرفت.

چون در فضای خانواده همیشه صحبت از مسایل تربیتی مطرح می‌شد، از نظر عادل جعفری نوعی پور کسب مدارج علمی و تخصص به عنوان یک ارزش انکار ناپذیر درآمده بود. همین صحبت‌ها موجب شده بود که فرزندان این خانواده که دو پسر و دو دختر بودند، برای کسب علم اهمیت قابل باشند. عادل مرحله ابتدایی را در سال‌های ۴۸-۱۳۵۳ با کسب نمرات برتر به پایان رساند و پس از فوت پدر مسئولیت رسیدگی به خانواده به طور طبیعی به ایشان واگذار گردید.

با شروع انقلاب اسلامی شهید عادل جعفری نوعی پور نیز مانند میلیون‌ها تن از هموطنان انقلابی به حرکت نهضت امام خمینی (ره) پیوست. چون شیفته انقلاب شده بود و به شخصیت امام عشق می‌ورزید. پس از ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ در بیشتر صحنه‌های سیاسی و اجتماعی به خصوص فعالیت‌های فرهنگی انجمن اسلامی دبیرستان و نیز جهاد سازندگی حضور چشمگیر داشت، یا از طریق همکاری با سپاه پاسداران، نیروهای بسیج مردمی را در مساجد آموزش نظامی می‌داد. در پایان تحصیلات دبیرستان



شهید عادل جعفری اولین فرزند پسر استاد محمد نوعی پور روز ۱۳ بهمن سال ۱۳۴۱ در شهر تبریز در یک خانواده متدین و مستضعف متولد شد. در مرحله دبستان بود که پدر بزرگوارش را از دست داد و از نعمت پدری محروم گشت. عادل از دوران کودکی، انسانی صبور و خنده رو بود که همه مشکلات کوچک و بزرگ زندگی را پشت پرده تبسم پنهان می‌کرد. چرا که در یک خانواده فرهنگی معتقد به تقدیر الهی تربیت شده و پرورش یافته بود. پدرش معلم دبیرستان‌های تبریز بود و در دامان مادری مهربان، خداجوی و خانه دار



وادی رحمت... گلزار شهدای تبریز



بازماندگان - جانباز فاجعه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز

## روایت بمباران دانشگاه تبریز از زبان بازماندگان

درآمد <<

دیری نپایید که پس از فاجعه بمباران کارگاه فنی مهمات سازی در دانشگاه تبریز برای مسئولان سیاسی، امنیتی و دانشگاهی استان آذربایجان شرقی محرز شد که عوامل سازمان منافقین نقش بسزایی در انتقال اطلاعات مربوط به فعالیت دانشکده فنی به رژیم صدام داشته‌اند. البته به رغم مرور سه دهه پرونده این جنایت همچنان گشوده مانده و چه بسا یکی از اینارگران بازمانده فاجعه در جبهه‌های دفاع مقدس دچار سلاح شیمیایی شد، و سرانجام به درجه رفیع شهادت نایل آمد. شهید محمد حسین زاده رئیس اسبق جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز که موقع بمباران یکی از مسئولان کارگاه فنی دانشگاه بود که در سال ۱۳۹۳ به دلیل عوارض ناشی از آن به شهادت رسید. حسین زاده قبل از شهادت و نیز جانبازان مهندس یحیی خلیلی، محمد منافی فرتوت و علیرضا دل فکار مشاهدات عینی خود را چنین روایت کرده‌اند:

برخی افراد همچون شهید بزرگوار محسن محمد غریبانی، ایستاده شهید شده بودند. همین الان هم مرور آن خاطرات، بسیار سخت و رنج آور است. دستان یکی از دانشجویان قطع شده بود. یکی سرش قطع شده بود. بعد از گذشت چند دقیقه مردم عادی خود را به محل بمباران رساندند



## روایت شهید محمد حسین حسین زاده

این ناگفتنی‌ها را به خاطر عزیزانی هم که شده باید بازگو کنم. سال‌هاست که شهدای بمباران ۲۷ دی ماه را شهید درجه دو حساب می‌کنند. در حالی که همه‌شان رزمنده و بسیجی بودند و لشکر عاشورا آن‌ها را برای ساخت مہمات جنگی پذیرش کرده بود.

جالب است وقتی برای تشییع پیکر شهید سید محسن جواهری به اصفهان رفتم، می‌خواستند پیکر مطهر این شهید را در قطعه بمباران شده‌ها تدفین کنند که گفتم اگر بمیرم اجازه نمی‌دهم آن‌جا دفن شود. باید پیکر این شهید را در قطعه شهدا دفن کنند که پدر این شهید بزرگوار به من گفت: «پسرم، تو رفیق فرزند هستی و حق زیادی بر گردنش داری. اگر پسرم بهشتی باشد حتی اگر در بیابان دفنش کنند، خداوند او را به بهشت می‌فرستد و اگر پسرم بهشتی نباشد، حتی در قطعه شهدا هم دفن شود، خداوند او را به جای دیگری می‌فرستد». سخن عارفانه و منطقی بود، که در برابر آن کوتاه آمدم.

برای شرکت در برگزاری مراسم تشییع پیکرهای شهدا به شهرهای سیرجان، لارستان، رشت رفتم. خانواده این عزیزان به خوبی و با گشاده رویی از من استقبال کردند و نوع رفتارشان نشانگر این بود که خانواده‌های شهدا نیز افراد فهیم و باسواد هستند. گاهی رفتارهای عجیبی نشان می‌دادند که با خود می‌گفتم مگر می‌شود انسان تا این اندازه فهیم و خدایی باشد؟ برای این‌که من ناراحت نشوم، پیش من گریه و زاری نمی‌کردند. در خصوص این نوع رفتارها به این نتیجه رسیدم که این تربیت خانواده‌ها است که فرزند را به درجه ایثار و شهادت می‌رساند.

ما همه دانشجوی بودیم. در موقع امتحانات هم، تا صبح در کارگاه کار می‌کردیم. شهدای بمباران ۲۷ دی هیچ پست و مقامی نداشتند و ریالی حقوق نمی‌گرفتیم. یک خودروی پیکان داشتیم که ۱۱ نفری سوار آن می‌شدیم. همه فرمان این بود که با امکانات اندک کارهای بزرگی انجام دهیم تا شرمنده رزمنده‌ها در جبهه نشویم. جنایت

ساعت ۲۲ آن روز برای تهیه قند و وسایل مورد نیاز به خوابگاه رفتم، به محض رسیدن به خوابگاه بمباران شروع شد. هرگز احتمال نمی‌دادم کارگاه بمباران شود. یک بمب جلوی خوابگاه کوی قدس فرود آمد، بمب دیگری به دیوار بیمارستان امام خمینی (ره)، اصابت کرد. بمب سوم در زمین فوتبال فرود آمد و چهارمین بمب متأسفانه به سقف کارگاه فنی دانشگاه اصابت کرد. من بدون آگاهی از بمباران کارگاه، تصمیم گرفتم به کمک مجروحان به بیمارستان امام خمینی (ره) بروم. آن‌جا که رفتم دیدم کارگاه فنی آتش گرفته است. هرگز باور نمی‌کردم و نمی‌دانستم از چه راهی وارد کارگاه شوم. از روی زنده‌ها به پایین پریدم و وارد کارگاه شدم که دیدم بچه‌ها آه و ناله می‌کنند. خدایا این‌جا چه شده است! ۲۲ دانشجو از مجموع ۳۴ تن شهید شده بودند. واقعا با صحنه دلخراشی رو به رو شدم... دوستانم را از دست داده بودم...

برخی افراد همچون شهید بزرگوار محسن محمد غریبانی، ایستاده شهید شده بودند. همین الان هم مرور آن خاطرات، بسیار سخت و رنج آور است. دستان یکی از دانشجویان قطع شده بود. یکی سرش قطع شده بود. بعد از گذشت چند دقیقه مردم عادی خود را به محل بمباران رساندند. در کارگاه وسایل آتش نشانی بود، ولی نتوانستیم آتش را خاموش کنیم. نمی‌دانستیم باید چکار کنیم، بچه‌های اورژانس رسیدند و شهدا و مجروحان را تخلیه کردند. شهدا را به علت کمبود سردخانه در راهروهای بیمارستان امام خمینی (ع) قرار دادند و از من خواستند آن بزرگواران را شناسایی کنم. من همه را می‌شناختم، ولی در آن لحظه اسم کسی به ذهنم نمی‌رسید. حتی شهدایی که سر نداشتند و بدنشان هم نصف شده بود شناختم. چون هر روز با هم بودیم و اندام و لباس‌هایشان تعریف خاصی برایم داشت. با این حال هر چقدر فکر کردم اسم‌شان به ذهنم نرسید.

بمباران ۲۷ دی بسیار وحشتناک بود. این بزرگواران به شکلی شهید شدند که در کارگاه در جستجوی تکه‌های بدن‌شان بودیم. به یاد دارم که در کفن شهیدی یک دست و در کفن شهید دیگری سه دست وجود داشت.

گمان کنم که پس از گذشت حدود ۱۰ سال از فاجعه بمباران کارگاه فنی دانشگاه تبریز در زمینه ثبت روز ۲۷ دی در سالنامه رسمی کشور کوتاهی کرده‌ایم. به نظر من باید محل بمباران را بازسازی نمی‌کردند تا دانشجویان همه ساله با دیدن این محل بدانند که در چه دانشگاهی تحصیل می‌کنند و جا پای چه دانشجویان بزرگوار می‌گذارند که متأسفانه این اتفاق انجام نگرفت. جایگاه من بسیار پایین‌تر از جایگاه شهدا و خانواده‌های عزیزشان است. فقط به جوانان این کشور توصیه می‌کنم به دنبال کسب علم باشند، چرا که مشکلات انسان از نا آگاهی گریبانگیر او می‌شود.

در حقیقت هدف اصلی جلوگیری از اعزام تعدادی از دانشجویان دانشگاه تبریز به جبهه و گردآوری آن‌ها در کارگاه فنی، وجود محاصره اقتصادی کشور و نیاز مبرم جبهه‌ها به مہمات بوده است. چون آن دوره سرنوشت ساز ایجاب می‌کرد که به علت عدم توانایی خرید تسلیحات برای جبهه‌ها، دانشجویان متعهد و مسئولین جهاد دانشگاهی هماهنگی لازم را با صنایع خود کفایی سپاه پاسداران به عمل آورند، تا بتوانند قطعات و مہمات مورد نیاز جبهه‌ها را تامین کنند.

دانشجویان آن دوره هویت خود را یافته بودند و توانستند همزمان با درس و فراگیری علم، امکانات موجود را به بهتر تبدیل نمایند. جنگ سخت دیروز با بمباران هوایی و پرتاب موشک و گلوله‌های توپ و تانک همراه بود. ولی جنگ نرم امروز با تحریم اقتصادی و تهاجم فرهنگی همراه شده است. جوانان آن برهه به خوبی توانستند بحران تحمیلی دشمن را بشناسند و ضمن مدیریت شایسته با آن مبارزه کنند. اکنون نیز مسئولان دانشگاه‌ها باید به جوانان اعتماد کرده و اجازه دهند تا آن‌ها نیز در سالی که توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی به سال حماسه سیاسی و حماسه اقتصادی نامگذاری شده، اقتصاد مقاومتی را بسازند دانش فنی و تبدیل دانش به صنعت و تولید تبیین نمایند. ■

## روایت خسرو ترابیان کارمند باز نشسته دانشگاه تبریز

بنده و شهید حاج ایرج خلوتی از اهالی شهر میاندوآب هستیم. از دیرباز بایکدیگر دوست صمیمی بودیم. در دوران انقلاب فرهنگی عضو سپاه پاسداران بودم و به درخواست ایشان به دانشگاه تبریز انتقالی گرفتم و به عنوان مربی کشتی دانشگاه به عضویت جهاد دانشگاهی دانشگاه درآمد. شهید خلوتی که به تازگی فارغ التحصیل شده بود، ظهر روز فاجعه مرا به ناهار دعوت کرد و بعد از صرف ناهار از من خواست پس از بازگشت از خانه به دانشگاه یک جعبه شیرینی خریداری نمایم تا به نشانه شیرینی فارغ التحصیلی میان بچه‌های کارگاه فنی بخش کند. حدود ساعت ۱۵ با من تماس گرفت و گفت فلانی شیرینی خریداری کردی یا نه؟ خواهش دارم رأس ساعت ۱۵/۳۰ در کارگاه فنی باش. چون پسر عموم در جبهه مجروح شده و اکنون در بیمارستان امام خمینی (ره) بستری است و می‌خواهم به ملاقات او برویم. ایشان در این بیمارستان همراه ندارد و قرار است دست او را قطع کنند. شاید عصر نتوانم در کارگاه حاضر شوم و شما شیرینی را میان بچه‌ها بخش کن. خدا گواه است با وجودی که کارمند رسمی و مدیر دفتر رئیس وقت دانشگاه بودم، از وجود کارگاه ساخت قطعات مهمات در محل دانشکده فنی دانشگاه اطلاع نداشتم، و همانگونه که آقای شکوری گنجوی اشاره کرد، فعالیت کارگاه بکلی محرمانه بود. از من خواست به بچه‌های شاغل در کارگاه بگویم که این شیرینی‌ها را آقایان ایرج خلوتی و دکتر علی اصغر جعفر زاده فرستاده‌اند. چون هر دو در جهاد دانشگاهی همکار و دوست صمیمی بودند. به هر حال شیرینی را میان بچه‌ها

صحنه غمگینی در فضای دانشگاه حاکم شده بود. گروه‌های امداد مشغول آوار برداری و بیرون آوردن پیکرهای بچه‌ها بودند. اکثر بچه‌ها شهید و پیکرشان به سختی قابل شناسائی بود. به یاد دارم که قطعات بدن شهدا با توجه به شرایط کارگاه به دیوارها و ماشین‌ها پخش شده بود

رنگ و یک مدل مدل دوخته و پوشیده بودیم. وارد کارگاه شدم و به جستجوی ایرج خلوتی پرداختم. به طور تأکید من به دنبال آدم خودم بودم. هنگام جستجو شهید خلوتی را از روی کاپشن یک رنگ خودمان شناختم و مطمئن شدم که ایشان هم در همان لحظه به درجه رفیع شهادت نایل آمده است. آن‌جا بود که فهمیدم شهید خلوتی کسی نبود که بخواهد اسرارش را برای دوست دور و نزدیک فاش کند. حتی فعالیت کارگاه فنی را از من که دوست صمیمی و نزدیک او بودم پنهان نگهداشته بود. از کارگاه ویران شده بیرون آمدم و شهید حسین زاده را دیدم که رفته بود مقادیری قند و آذوقه برای بچه‌ها تهیه کند. روز بعد بود که از جزئیات بمباران و تعداد شهدا و جانبازان اطلاع پیدا کردم. شهید خلوتی مردی متدین و فروتن بود. از فارغ التحصیلی او چند ماه نگذشته بود. مسئولیت فرمانداری میاندوآب را به ایشان پیشنهاد کرده بودند که نپذیرفته بود. ■

توزیع کردم و مقدار زیادی هم اضافه آمد. در آن موقع خانه مسکونی ام پشت کلانتری نزدیک دانشگاه بود، در آن شامگاه که با یکی از دوستان همکار در خانه نشسته بودم، صدای انفجار مهیب بمب مرا از جا تکان داد. بیدرنگ بیرون آمدم و از نقاط بمباران شده آگاهی یافتم. ابتدا به منطقه بمباران شده ضلع شرقی بیمارستان و حد فاصل دانشگاه رفتم. در آن‌جا یک درب ورودی قرار داشت که همیشه بسته بود و یک نگهبان در کیوسک داخل بیمارستان نشسته بود و به هیچ کسی اجازه ورود به بیمارستان نمی‌داد. به او گفتم بابا من کارمند دانشگاه هستم و اجازه دهید داخل شوم. هنگامی که به نگهبان گفتم من کارمند دانشگاه هستم، او ناخود آگاه گفت: نگران نباشید به آقای خلوتی آسیبی نرسیده است. از او پرسیدم مگر آقای خلوتی کجا بوده که به او آسیب نرسیده است؟ او در جواب گفت: دشمن کارگاه فنی را زده و مطمئن باش که به آقای خلوتی آسیبی نرسیده است. در آن لحظه مشکوک شدم که چرا نگهبان فقط از میان آن تعداد شهید فقط از شهید خلوتی یاد کرد. در همان لحظه حس کردم که نگهبان فکر کرده من پسر عمومی شهید خلوتی هستم. در آن تاریکی شب که برق شهر قطع شده بود به دانشگاه رفتم تا ببینم در کارگاه فنی چه گذشته است. در آن‌جا آتش نشانی‌ها و امدادگران به داخل کارگاه نور افکن انداخته بودند و پی در پی پیکر شهید و جانباز بیرون می‌آوردند. در آن لحظه مطلبی به یاد آمد که ما چهار نفر از کارکنان دانشگاه (بنده، دکتر نوری، شهید خلوتی و شهید حسین زاده) برای هر کدام یک کاپشن یک

## روایت علی سقایی عضو اسبق جهاد دانشگاهی

در سال ۱۳۶۵ برای خدمت به رزمندگان اسلام و نظام جمهوری اسلامی در جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز مشغول خدمت شدم. وظیفه‌ام پوست‌زدن و تبلیغات بود. از شهادهای ۲۷ دی ماه خاطرات زیادی دارم و آن‌ها را هرگز فراموش نمی‌کنم. آن ۲۲ شهید فاجعه بمباران کارگاه دانشکده فنی مردانی شجاع و با ایمان بودند. با تعدادی شان از جمله شهید ایرج خلوتی دوست صمیمی بودم. آن بزرگواران هر شب در کارگاه فنی مشغول خدمت و کار برای رزمندگان اسلام بودند. با اشتیاق به کارگاه می‌آمدند و کار می‌کردند. آقای حسین زاده مسئول کارگاه بود. هر شب یکی از کادراهی جهاد دانشگاهی برای تهیه غذا و چای دانشجویان به کارگاه می‌رفت و در جمع آنان می‌ماند. شب قبل از فاجعه که نوبت من بود شام آنان را از بیمارستان امام خمینی (ره) حاضر کردم.

بعد از صرف شام به شهید حسین شیرین سرند گفتم انگار بچه‌ها خیلی خسته هستند و خوب است که هر چه سریعتر بروم برای آنان چای تهیه کنم. شیرین سرند گفت خیلی خوب بفرمایید از آبدارخانه بیمارستان چای تهیه کنید. بعد از صرف چای به سراغ دانشجوی شهید محسن امین جواهری اهل اصفهان رفتم. ایشان در حال کار با دستگاه ماشین تراشکاری بود. چون احساس کردم خسته است، تقاضا کردم کمی به ایشان کمک کنم که این تقاضا را رد نکرد.

حدود ساعت ۲۳ آژیر خطر اعلام وضعیت قرمز به صدا درآمد و همه بچه‌ها بیدرنگ از کارگاه بیرون آمدند. در بین راه کارگاه فنی تا پناهگاه شهید ارشدی پور گفتم: انگار منافقین خیر فعالیت کارگاه را به بعثیان داده‌اند و به زودی اینجا را بر سرمان خراب خواهند کرد. به او گفتم اگر چنین شنیده‌اید بهتر است که امشب را تعطیل کنیم.

ارشدی پور گفت: اگر ما کار نکنیم رزمندگانی که در جبهه می‌جنگند بدون تجهیزات می‌مانند. به هر حال در ساعت ۲۴ همان شب سرویس نقلیه آمد و بچه‌ها را به خوابگاه یا منازل مسکونی شان برگرداند.

ظهر روز بعد شهید ایرج خلوتی به بنده گفت که از جهاد دانشگاهی به سپاه پاسداران انتقالی گرفته و از من خواست سه پرس غذا تهیه کنم تا آخرین ناهار را با هم بخوریم. به ایشان گفتم اگر قرار است از این‌جا بروید خوب است امشب را استراحت کنید و بنده و بچه‌ها در دانشگاه می‌مانیم. چون نوبت نظارت بر کارگاه فنی در آن شب با ایشان بود. شهید ایرج خلوتی در جواب گفت: اگر شما بمانید باز یک نفر کم می‌آورد. چون همه دوستان هنگام شب این‌جا می‌مانند، من هم باید بمانم تا کارها خوب پیش برود. به هر حال در آن شب شهید خلوتی در دانشگاه

ماند و من به خانه رفتم.

در آن شب بمباران‌های هوایی رژیم حزب بعث به شهر تبریز به شدت شروع شد و به علت فاصله زیاد خانه‌ام با دانشگاه به موقع ندانستم که موشک به کارگاه دانشکده فنی اصابت کرده است. صبح زود که به دانشگاه رسیدم از دحام بیسابقه‌ای رادر جلوی درب ورودی دیدم. آنگاه متوجه شدم که بعضی ها قلب دانشگاه را آتش باران کرده‌اند. از همکاران پرسیدم چه شده است؟ گفتند هواپیماهای دشمن دیشب کارگاه فنی را بمباران کرده‌اند و ۲۲ دانشجوی شاغل در کارگاه به شهادت رسیده‌اند. بیدرنگ به سراغ آقای غروی رفتم و پرسیدم که شهدا و مجروحان فاجعه را کجا می‌توان پیدا کرد؟ ایشان گفت به بیمارستان امام خمینی (ره) بروید.

به همراه آقای سلطانی به بیمارستان امام رفتیم و از آقای نوایی مسئول سردخانه پرسیدم پیکرهای شهدا کجا نگهداری می‌شوند؟ ایشان پرسید مگر شما آن‌ها را می‌شناسید؟ به او گفتم مگر می‌شود دوستانی را که سال‌ها در کنار هم بودیم نشناسم؟ بنده پیکرهای همه شهدا را شناسایی کردم. مسئول سردخانه پیکر درشت و تنومند یکی از شهدا را که روی زمین قرار داشت به نشان داد. پیکر شهید خلوتی بود که سرش از بدن جدا شده بود. تا آن لحظه هیچ کس نتوانسته بود او را شناسایی کند. ولی من بانگاهی به دو انگشت عقیق و فیروزه‌ای که در انگشت داشت پیکر او را تشخیص دادم. ایشان در حال وضو برای اقامه نماز به شهادت رسید. ■

## روایت مهندس مهدی حدائقی مدیر عامل اسبق واحد اتوبوسرانی تبریز

سرانجام آن شب پلید فرارسید...  
به همراه تعدادی از بچه‌های غیر  
بومی به هتل ایران در خیابان راه  
آهن برگشته بودیم که ناگهان از زیر  
خطر به صدا درآمد و همه از هتل  
بیرون آمدیم. دیری نپایید که صدای  
انفجاری مهیب شنیده شد و دونفر  
از بچه‌ها فریاد الله اکبر سر دادند.  
یکی دیگر از بچه‌های خوابگاه به  
فاصله چند دقیقه بعد از انفجار آمد  
و به من گفت که راکت به کارگاه فنی  
داخل دانشگاه اصابت کرده است.

و بیرون آوردن پیکرهای بچه‌ها بودند. اکثر بچه‌ها شهید شده بودند و پیکرشان به سختی قابل شناسایی بود. به یاد دارم که قطعات بدن شهدا با توجه به شرایط کارگاه به دیوارها و ماشین‌ها پخش شده بود. به اتفاق یکی از برادران وارد کارگاه شدیم و به جستجو پرداختیم. به گمان زیاد دست شهید جوهری از بدنش قطع شده بود. از این صحنه‌ها زیاد دیده شد. در پایان انتقال پیکرهای شهدا و مجروحان، به سردخانه بیمارستان امام خمینی (ره) رفتیم، و با جنازه دوستان شهیدمان مواجه شدیم که به سختی قابل شناسایی بودند. پیکر شهید جوهری را که هم در دانشکده فنی و هم در جبهه با هم بودیم از روی فرم بینی‌اش شناختم. وقتی که پیکرها را به معراج الشهداء منتقل کردند، هویت جنازه‌ها را از شهدا در آن جا به اشتباهی نامگذاری شده بود. ولی یکی از آن پیکرها در نتیجه دقت و تفحص یکی از برادران آگاه روز بعد شناسایی شد. وقتی به خانواده‌اش اطلاع دادند مادر شهید گفت: شهدا همه فرزندان ما هستند. اما آن شهید بوی پسر مرا نمی‌داد. از این قبیل مسائل زیاد بود، اما به هر حال دانشگاه تبریز همواره از خون شهدا عطر آگین است. امیدوارم توفیق ادامه راه شهدا را داشته باشیم. ■

مراجعه و ثبت نام می‌کردند. مانند شهیدان سید محسن جوهری و علیرضا رضوانجو. سپس برای هر کدام از شاغلان در کارگاه فنی پرونده‌ای تشکیل شد و قطعات خام در اختیارشان گذاشته شد و تا نیمه شب با جدیت و شور و شوق تلاش می‌کردند و قطعات را آماده می‌نمودند. شهید جوهری، کسی بود که بارها در جبهه حضور یافت و حتی یکبار نیز طبق روایات دوستان به عنوان شهید به سردخانه حمل شد که پس از گذشت زمان کوتاهی امدادگران فهمیدند که ایشان هنوز تنفس می‌کند. شهید جوهری با بدله‌گری و نشاط هنگام کار شبانه به بچه‌ها روحیه می‌داد. شهید رضوانجو تنها فرزند پسر خانواده از اعزام به جبهه محروم بود. وقتی از دانشگاه اعزام به جبهه داشتیم، رضوانجو جهت اعزام حاضر می‌شد ولی ما با توجه به وضعیت ایشان مانع عزیمت این جوان متین، محبوب و خوش سیما می‌شدیم. روزها می‌گذشت و بعضی از شب‌ها به دیدار بچه‌ها در کارگاه می‌رفتیم. فراموش نشود که در آن زمان نیروهای دانشجو در تشکیلات آماده و در مسئولیت‌های تولید مهمات مانند مدیریت تولید، کنترل کیفیت و غیره مشغول بکار شده بودند و اساساً راه اندازی مهمات در تبریز بر اساس توان دانشجویان مسلمان شکل گرفت.

سرانجام آن شب پلید فرارسید... به همراه تعدادی از بچه‌های غیر بومی به هتل ایران در خیابان راه آهن برگشته بودیم که ناگهان از زیر خطر به صدا درآمد و همه از هتل بیرون آمدیم. و با توجه به نبودن پناهگاه همه بچه‌ها در کنار جدول و باغچه پناه گرفتند. دیری نپایید که صدای انفجاری مهیب شنیده شد و دونفر از بچه‌ها فریاد الله اکبر سر دادند. یکی دیگر از بچه‌های خوابگاه به فاصله چند دقیقه بعد از انفجار آمد و به من گفت که راکت به کارگاه فنی داخل دانشگاه اصابت کرده است. به سرعت به همراه چند نفر به طرف دانشگاه حرکت کردیم. صحنه غمگینی در فضای دانشگاه اطراف دانشکده فنی حاکم شده بود. گروه‌های امداد مشغول آوار برداری

بسم الله الرحمن الرحیم: بنده ورودی بهمن سال ۱۳۶۲ به دانشگاه تبریز بودم و در رشته کاردانی تأسیسات حرارتی و نیروگاه سرگرم تحصیل شدم. در دو سال اول تحصیل، دو نوبت به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام شدم که در نوبت دوم مسئولیت اکیب اعزامی دانشگاه را به عهده داشتم. همچنین دودوره عضو کمیسیون امور دانشجویی شورای انجمن اسلامی دانشکده فنی و نماینده جهاد دانشگاهی دانشگاه تبریز بودم. در سال ۱۳۶۵ در آستانه فارغ التحصیلی با شهید فریدون درویش زاده آشنا شدم. ایشان از طرف وزارت سپاه اموریست داشت زمینه ساخت قطعات مهمات نظامی در دانشگاه تبریز را فراهم کند. با صحبت‌هایی که با دکتر حسین سیف‌لورنیس دانشگاه و انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی و جهاد دانشگاهی انجام شد، اتافی را در دانشکده کشاورزی در اختیارمان گذاشتند و کار از آن جا آغاز گردید. دانشجویان علاقه‌مند به همکاری هم به تدریج مراجعه می‌کردند. ابتدا نام دفتر به نام «دفتر ارتباط هسته با دانشگاه» نامگذاری شد. وقتی کار به تدریج جدی‌تر شد، دفتر به محل اجاره‌ای در چهار راه ابوریحان انتقال گردید. آنگاه بنده به عنوان مسئول پرسنلی و گزینش، مسئولیت سازماندهی نیروهای مورد نیاز جهت این کار مهم را به عهده گرفتم. برادران دانشجو به این دفتر مراجعه و برای همکاری ابراز علاقه می‌کردند. سرانجام جهاد دانشگاهی با توجه به این که دفاع مقدس، یک جنگ مردمی است و نظر به این که برخی از قطعات مورد نیاز جبهه‌ها در آن زمان در کارگاه‌های مستقل مردمی ساخته می‌شود، پیشنهاد کرد تعدادی از قطعات خام خمپاره ۸۱ و ۶۰ میلی‌متری در اختیار تعدادی از دانشجویان کارگاه دانشکده فنی قرار گیرد، تا شبانه و پس از ساعات درسی از آن قطعات تولید نمایند.

کار شروع شد و برادر شهید عباس ارشدی پور از بچه‌های اصفهان به عنوان رابط معرفی شد، و با توجه به فنی بودن کار تولید قطعات، اکثر دانشجویان دانشکده فنی با شور و شوق خاصی به دفتر

## روایت جانباز مهندس جمال الدین شکوری گنجوی

از این بنده حقیر خواسته شد درباره فداکاری‌ها و جانفشانی‌های عزیزان شهید کارگاه فنی دانشگاه تبریز سخن بگویم. قبل از هر سخنی لازم می‌دانم خالصانه‌ترین درودها و سلام خود را نثار روح پر فتوح آنان و روح عظیم امام‌شان کنم. اگر چه حقیر از سال ۱۳۶۰ در سمت معاونت کارگاه آموزشی دانشکده فنی مشغول کار بودم. لیکن در مدت زمان کوتاهی که با پرستوهای عاشق پرکشیده و به سوی معبود شتافته همکار بودم بیشتر از هر زمانی برایم ارزشمند بوده است. در سال ۱۳۶۵ در دوران جنگ تحمیلی، که فشار تحریم اقتصادی و تسلیحاتی دشمن بر انقلاب اسلامی افزایش یافته بود، مسئولین فداکار صنایع خودکفایی سپاه پاسداران در استان آذربایجان شرقی تصمیم به تأمین سلاح‌های جنگی یا حداقل تأمین بخشی از آن در مکان‌های موجود استانی گرفتند که پس از بررسی‌های لازم دانشکده فنی مد نظر قرار گرفته شد. همچنین قرار شد که کارگاه آموزشی دانشکده فنی به مکانی جهت ساخت «نافی» های خمپاره تبدیل شود که مشوق این امر خیر و مهم مسئول وقت صنایع خودکفایی سپاه برادر ارجمند جناب آقای درویش زاده بود. سرانجام کار شروع شد و تعدادی از دانشجویان علاقه‌مند و عاشق اسلام، ایثارگرانه شروع به فعالیت کردند. گذشته از همه بر خوردهای صادقانه‌ای که داشتند و ایامی که به آن‌ها سپری کردم، شب بمباران و پرواز ملکوتی آنان ماجرای دیگر است. عصر روز ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ همراه عزیزان شروع به کار کردم. ساعت ۲۰/۳۰ شب برق سراسر شهر بنا به دلایلی قطع گردید. در فاصله ۷/۵ ساعتی که تا ساعت ۲۲ فرصت بود، عزیزان به خواندن نماز و دعا مشغول بودند. در ساعت ۲۲ با وصل مجدد جریان برق همه بچه‌ها دست به کار شدند. ساعت ۲۲/۳۰ ناگهان با غرش صدایی مهیب سالن کارگاه فنی در تاریکی فرو رفت و دیگر چیزی ندیدم و در خالت بیهوشی به زمین افتادم. چند لحظه بعد که به هوش آمدم صدای زمزمه دلنشین «یا ابا عبدالله الحسین» و یا الله بچه‌ها از میان آوارها به گوشم می‌رسید. دوباره بیهوش شدم و زمانی که به هوش آمدم خود را روی تخت بیمارستان یافتیم. اولین خبری که شنیدم شهادت ۲۲ گل پرپر شده بوستان علم و ایمان بود. ■





## روایت جانباز مهندس یحیی خلیلی

استمداد و یاری بطلبند. مسئولان باید از برگزاری چنین مراسمی اهدافی را دنبال کنند، و مهمترین هدف ایجاد انگیزه و روحیه خودباوری در جوانان نسل حاضر و آینده است. متأسفانه برگزاری اینگونه مراسم گاهی به نوعی به رفع تکلیف از دوش مسئولان تبدیل شده است. به طور تأکید برگزاری چنین مراسم و یادواره‌هایی در درجه اول به تشکیل اتاق‌های فکر و تبلیغات سازنده و برنامه ریزی‌های اصولی نیازمند است، تا بتوان نسل جوان را به سمت اهداف والا جذب کرده و تأثیر مثبت برجای بگذارد. وقتی قرار است مراسمی به یاد شهدای ۲۷ دی ماه دانشگاه تبریز برگزار شود، شایسته است از چند هفته قبل پیش زمینه ذهنی برای دانشجویان کنونی ایجاد شود، تا آنان با علاقه قلبی در این مراسم شرکت نمایند، و از راهکار دانشجویان شهید شناخت پیدا کنند. ■

**دانشجویان آن دوره هویت خود را یافته بودند و توانستند همزمان با درس و فراگیری علم، امکانات موجود را به بهتر تبدیل نمایند. جنگ سخت دیروز با بمباران هوایی و پرتاب موشک و توپ همراه بود. ولی جنگ نرم امروز با تحریم اقتصادی و تهاجم فرهنگی همراه شده است**

رنگی به چشم خورد که ناخودآگاه خود را در یک لحظه روی زمین یافتم. صدا مربوط به بمب اولی بود که جلوی دانشکده کشاورزی اصابت کرد و نور مربوط به بمب دومی بود که درست به سقف کارگاه اصابت کرد. وقتی به هوش آمدم دیدم شعله‌های آتش و دود همه جا را فرا گرفته، و بوی سوختگی فضا را پر کرده است. یکی از پاهایم قطع شده و تنها صدایی که می‌شنیدم، ندای ملکوتی یاحسین بچه‌های شاغل در کارگاه بود.

انگیزه و سرچشمه دانشجویان جوان آن دوران از معنویت درونی، دین‌مداری و گوش جان سپردن به امر ولی فقیه زمان خویش ناشی بوده است. اعتقاد به این اصول و واجبات دینی، چاشنی زندگی جوانان آن دوره را تشکیل می‌داده که این باورها را به سایر بخش‌های زندگی تعمیم می‌دادند. حتی گاهی برخی از هموطنان که اعتقاداتشان ضعیف بود، ولی انسانیت داشتند و در بحران‌هایی که مردم با آن مواجه بودند. در صحنه حضور پیدا می‌کردند. چون مردم و اغلب قشر جوان آن دوره پای منبر و عطف علمای دین و فقهای گرانقدر اسلام رشد و پرورش یافته بودند. جام وجودشان از شهد گوارای مکتب عاشورا و درس‌های قیام امام حسین (ع) لبریز شده بود. چنانکه به روشنی ملاحظه کردیم دفاع از دین و ناموس کشور برای آنان اولویت اصلی بود، و نه ثروت، درس و خانواده.

شهدای ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ دانشگاه تبریز نیازی به برگزاری یادواره ندارند، بلکه این نسل جوان هستند که باید با درس آموزی از آنان برای داشتن زندگی خداگونه

مهندس یحیی خلیلی یکی از جانبازان ۵۵ درصدی بازمانده فاجعه ۲۷ دی ماه کارگاه دانشکده فنی دانشگاه تبریز است. ایشان با اشاره به حال و هوای معنوی حاکم در بین دانشجویان آن دوره اظهار داشت: من جزء کسانی بودم که قبل از ورود به دانشگاه سابقه حضور در جبهه‌های دفاع مقدس را داشتم. بعد از ورود به دانشگاه نیز به واسطه جو دانشگاه که با آهنگ و تبلیغات خاص مسئولین دانشگاه و جهاد دانشگاهی به دانشجویان منتقل می‌شد، داوطلب اعزام به جبهه‌های جنگ حق علیه باطل بودم. با توجه به این که رشته تحصیلی‌ام ساخت و تولید بود، تصمیم گرفتم در کارگاه فنی دانشگاه مشغول به جهاد شوم تا بر اساس طرح‌هایی که توسط صنایع خودکفایی به جهاد دانشگاهی ارائه می‌شد، با همکاری سایر برداران به ساخت مهمات اقدام کنیم. حدود یک هفته قبل از بمباران در کارگاه فنی مشغول کار بودیم که آژیر خطر به صدا درآمد و ما به علت وجود گاز و کیسول در کارگاه، به سمت بیرون دویدیم که یکی از دوستان به من گفت شنیده است که رادیو عراق اعلام کرده «پایگاه‌های جاسوسی از پشتیبانی و حمایت همه جانبه دانشجویان دانشگاه تبریز از جبهه‌های جنگ خبر داده‌اند، و قصد داریم آن‌جا را بمباران کنیم». من با پوزخندی گفتم: ما بیدی نیستیم که با این بادها بلرزیم، و همچنان به کارمان ادامه خواهیم داد.

در شامگاه فاجعه همگی بعد از قرائت دعای توسل، به کارگاه رفتیم، دستگاه‌ها را تازه روشن کرده بودیم که ناگهان صدای مهیبی به گوش رسید و نور شدید بنفش

## در وصف سرو قامتان دانشگاه تبریز

کارزار و مشتاق رفتن با رضایت، شهید رضاپور بود... شیرین سرنندی رفت اما شیرین تر از شهید گل‌ها، عاشق تر از عشق عاشقان... آن‌که وفا را آموخت و آموزاند شهید وفایی بود. او رسم وفا را در درگاه معبود شنید و رفت. یکی دیگر از دوستان و پیروان مکتب مهدی، هدایت شده الهی، و پیشرو کاروان مهدی شهید امیر کاظمی بود... زاده مکتب اسماعیل، پیرو ابراهیم و یعقوب تاریخ، اسماعیل زاده شهید بود... شریف تر از شریف، شیرتر از شیر و زاده نجات شیرزاد شهید بود... و بالاخره آن‌که پروازش ملکوتی، روحش عارفانه و یادش همیشه زنده و خواهد بود شهید ملکوتی خواه خواهد بود...

و اینک نه این‌که همه بودند، بلکه هستند و برای همیشه خواهند بود. سرو قامتان سرافراز دانشگاه تبریز برای همیشه و به بلندای تاریخ سمبل فداکاری و ایمان خواهند بود. دیگر دانشگاه ما، دانشگاه نیست شهادت گاه است. اسلام است و ایمان. اکنون بیایید تا استوارتر از پیش و راسخ‌تر از کوه. خروشان‌تر از طوفان. و کبوتر نواز در امن صدف فریاد برآوریم، نه سازش، نه تسلیم، نبرد تا پیروزی. یاد تلاش‌گران شب شهید ۲۷ دی ماه سال ۱۳۶۵ دانشگاه تبریز گرامی باد... ■

به خون غلتیده جلوه‌گر شهید جواهری بود... آن‌که امیر یاران، پیام دوستان نوید صبحگاهان بود شهید امیرخانی بود... آن‌که زمان را در یک گام و زمین را در یک لحظه وداع گفت شهید زمانپور بود... او مردی بود از تبار حقیقت پرستان. آن‌که فرزند ارشد زمان، یاور یاران رشید ملت بود شهید ارشادی پور بود... صدبار که بود؟ او یار یاران دل باخته نسیم سرخ سحرگاهان بود... آن مرد که چه گویم شیر خدا، اسدی یگانه، مردی با هدف و اسوه‌ای با ایمان بود شهید اسدی فرد بود... کی قفل‌ها را گشود؟ کلیدی شد برای بازگشایی هر قفلی و گلی سرخ برای دوستان، آری، او شهید قفل‌گری بود... آن‌که جبرها را شکست و با معصومیتش به عرش برین گام نهاد جابری شهید بود... آن‌که پاک و خمیده بر سجده معبود سر نهاد و آرام در نگاه پاکش پرواز نمود و قلب کویر را به طپش واداشت و در میان گرمای کویر چشمه‌ای گورا شد، شهید محمودی بود... آن‌که نا کجا را به کجا بدل کرد و در آن گام نهاد کجابدی شهید بود... او به جای آباد و آزاد رفت، جوینده حق و پوینده کمال، خواهان کمال پیشرفت شهید رضوان جو بود... و عادل چه عادلانه رفت، چه زیبا پرگشود و همراه با نام نیکش به فضای خوشبختی گام گذاشت، پیرو امامان، فرد میدان

در سحرگاه ۲۷ دی ماه اگر شفق سرخی را بر ملا می‌سازد، تا سرخ بودن را جلوه‌گر سازد... اگر خورشید نور می‌افشاند، تا زمین و زمان را روشن نماید... اگر ماه در آسمان تیره شب ظاهر می‌گردد، تا خویشستن نمایی کند... و اگر اشک‌ها در میان خرده شیشه‌ها محو گردیدند. من آن روز خوب گریستن را آموختم. آموختم شفق دیگر نباید سرخی خود را نشان دهد. چرا که سرخی را در خون سرخ یاران دیدم. اگر خورشید درخشید، من درخشش را در چشمان به خون نشسته آن شهید دیدم و بر ملا شدن زیبایی ماه را در دست‌های پر تلاش شهیدان دانشگاه‌مان یافتیم. آری، آن روز، و نه بهتر بگویم آن همیشه زنده روز، روزی دیگر بود. اصلاً روز نبود خون بود. آتش و عشق و ایثار و تلاش بود. تلاش، تلاش‌گران شب بود. دیگر باور نمودم اشک زبان دارد و مکان. من معبد پاک شهیدان‌مان. تلاش بیدریغ خدمتگزاران و شک و تردید را در نگاه غوطه ور شده در حیرت دوستان. ناله به آسمان رسیده مادر، فریاد لعنت آفرین بر صدام را دیدم. و اکنون دی‌ماه ماه ایثارگری بود. ماه رسیدن به اوج معنویت یک انسان بود. اکنون، آن‌که خلوت معشوق را عاشقانه دوست می‌داشت و به سویش پرگشود، شهید خلوتی بود... آن‌که دژی گران‌بها در میان هزاران جواهر



مسجد جامع دانشگاه تبریز



شهدای ۲۷ دیماه  
دانشگاه تبریز  
به روایت اسناد







تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۲۹  
شماره ۳۳۳۳۳۳۳۳  
پیوست

جمهوری اسلامی ایران

جهاد دانشگاهی  
استان آذربایجان شرقی

مسئول محترم دفتر استانداری خوزستان  
سلام\* علیکم

ضمن آرزوی طوبی و عمر حضرت امام و پیروزی نهایی رزمندگان  
اسلام بر کفر جهانی؛ بدین وسیله برادران محمود نظریور  
دفتر پشتیبانی جبهه های جنگ و ایبح خامنه زاده (مسئول  
طرحها و تحقیقات) این نهاد جهت بررسی طرحهای تحقیقاتی و  
نظامی در جنوب مصرین . امید است جهت مسانرت برادران مذکور  
به منطقه همکاری لازم را مبذول فرمائید .

دبیر شورای راهبردی دانشگاه تبریز  
۱۳۸۸/۱۱/۲۹  
استاد دانشگاه تبریز

تاریخ ۱۳۸۸/۱۱/۲۹  
شماره ۱۱/۳۲  
پیوست

جمهوری اسلامی ایران

حکم ماموریت  
برادر محمود نظریور

بموجب این حکم بشما ماموریت داده میشود که در جلسه  
مورخه ۶۶/۱۰/۲ ستاد پشتیبانی جنگ دانشگاهها شرکت نموده و  
نتیجه جلسه را به این ستاد گزارش نمائید

باششمه  
ستاد پشتیبانی جنگ دانشگاه تبریز  
استاد دانشگاه تبریز

شماره ۱۱۴/۲۰۰۷  
تاریخ ۱۳۸۳/۰۵/۲۵  
پیوست

جمهوری اسلامی ایران

دبیر مرکزی

بسمه تعالی

مهم گزارش انجام کار ۳ ماهه پرسنل ما مورخه منتهی در دفتر پشتیبانی  
جهت تسهیل ماموریت

اینجانب محترم نظریور از تاریخ ۱۳۸۳/۰۵/۲۵ تا ۳۰ مه ۱۳۸۳  
جها ددا دانشگاه تبریز مشغول فعالیت بوده ام . مدت مرخصی ۶ روز مرخصی استغابی  
رئوس فعالیت اینجانب در طول این مدت به قرا و ذیل است :

- ۱- در رابطه با آرزوی علمی و تخصصی اساتید با اهدای جیب برای برنامه ریزی جهت ستاد با
- ۲- ستاد پشتیبانی جنگ جها ددا علمی در سپاه پاسداران انجام داشته ام در بدین منظور با آقای مندل
- ۳- واحد طرح و تحقیقات کی مسانرت ۳ سند و اسناد به شفقت جلب داشته در ملاقاتی شفقتی با
- ۴- اسفین تواریکاه خاتم دست و مدیریت و ستاد و کربلا ... داشته در ستاد تحقیقات دانشگاه جها ددا
- ۵- توضیح در بیان گزارشته . در به عدت شرایط منطقه بعد از عملیات این بازید قدرت نیز هست
- ۶- در جهت مسانرت که با جمع مستغنین انجام در تربیت دانشگاه و انجمن اسلامی دانشجویان و کانون  
در رابطه با نامه برگزاری اردوی سیم رهنقظای داشته کی جب عمری تجربه ای برای کانون دانشگاهیان برگزار کرده  
روست دانشگاه و مسانرت ان را به اهدای ایدوی قفای با تمهین داده اند و ... این اردو با حضور بیش  
از ۱۵۵ نفر کوشش رئیس دانشگاه و مسانرت دانشگاه و روسای دانشگاهها و حرا ان کن ... دانشجویان برگزار گردید  
که ۳۲ نفر از آنان را استیاد دانشگاه تشکیل داده بودند که جب استامیه آن با ستاد انی نامه ام راهم هم تبریز  
شروع شده و ...
- ۳- پس از نتایج گتم دهی که به همکاری انجمن و روسای دانشجویان در سطح دانشگاه انجام پذیرفته بود در استندما  
۶۴ پیش از آن که نتایج گتم دهی که به همکاری انجمن و روسای دانشجویان در سطح دانشگاه انجام پذیرفته بود در استندما

مشتول قسمت مربوطه  
موا تیب فوق موردنا بیداست  
نام و نام خانوادگی  
تاریخ

مشتول برونما مریزی و تشکیلات جها ددا دانشگاهی  
موا تیب فوق موردنا بیداست  
تاریخ  
مهر و امضا

آدرس - خیابان انقلاب و وری دانشگاه تهران صندوق پستی ۲۵۲۶ - تهران ۶۶۲۷۵۱ - ۶۶۲۷۵۰ - ۶۶۲۷۵۱

# جدول موضوعی انتشار مجله شاهد یاران

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱۱۶	خرداد ۱۳۹۴	سردار شهید محمدرضا دستواره
۱۱۷	تیر ۱۳۹۴	سردار شهید مهدی باکری
۱۱۸	مرداد ۱۳۹۴	سردار شهید حاج ناصر کاظمی
۱۱۹	شهریور ۱۳۹۴	سردار شهید حاج عباس کریمی
۱۲۰	مهر ۱۳۹۴	آیت الله محمدرضا مهدوی کنی
۱۲۱	آبان ۱۳۹۴	سرلشگر خلبان شهید سیدعلی اقبالی
۱۲۲	آذر ۱۳۹۴	سرلشگر شهید منصور ستاری
۱۲۳	دی ۱۳۹۴	سردار حاج حسین بصیر
۱۲۴	بهمن ۱۳۹۴	خلبان شهید سرتیپ جواد فکوری
۱۲۵ - ۱۲۶	اسفند ۱۳۹۴ و فروردین ۱۳۹۵	سردار شهید حاج حسین همدانی
۱۲۷	اردیبهشت ۱۳۹۵	سردار شهید حاج یدالله کلهر
۱۲۸	خرداد ۱۳۹۵	شهید سمیر قنطار
۱۲۹	تیر ۱۳۹۵	شهید شریف واقفی
۱۳۰	مرداد ۱۳۹۵	شهید حاج داوود کریمی
۱۳۱	شهریور ۱۳۹۵	شهید رجایی
۱۳۲	مهر ۱۳۹۵	آیت الله خزعلی
۱۳۳	آبان ۱۳۹۵	شهید حسن طهرانی مقدم
۱۳۴	آذر ۱۳۹۵	شهید محمد منتظر قائم
۱۳۵	دی ۱۳۹۵	شهید محسن وزوایی
۱۳۶	بهمن ۱۳۹۵	شهید عباسعلی ناطق نوری
۱۳۷ - ۱۳۸	اسفند ۱۳۹۵ و فروردین ۱۳۹۶	آیت الله عباس واعظ طبسی
۱۳۹	اردیبهشت ۱۳۹۶	شهید علی تجلایی
۱۴۰	خرداد ۱۳۹۶	شهید مهدی خوش سیرت
۱۴۱	تیر ۱۳۹۶	شهید قاسم میر حسینی
۱۴۲	مرداد ۱۳۹۶	ویژهنامه حادثه تروریستی مجلس شورای اسلامی
۱۴۳	شهریور ۱۳۹۶	ویژهنامه شهدای جنگ جهانی دوم
۱۴۴	مهر ۱۳۹۶	ویژهنامه شهدای فاجعه منا و مسجدالحرام
۱۴۵	آبان ۱۳۹۶	شهید موسی کلانتری
۱۴۶	آذر ۱۳۹۶	مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی
۱۴۷	دی ۱۳۹۶	مرحوم آیت الله هاشمی رفسنجانی
۱۴۸	بهمن ۱۳۹۶	شهید علی اکبر وهاب
۱۴۹	اسفند ۱۳۹۶	شهید حسین املاکی
۱۵۰ - ۱۵۱	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷	شهید غفور جدی اردبیلی
۱۵۲	خرداد ۱۳۹۷	شهید کاظم نجفی رستگار
۱۵۳	تیر ۱۳۹۷	شهید محمود فندی

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۵۲	اسفند ۱۳۸۸	شهید رئیسعلی دلواری
۵۳ - ۵۴	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۹	شهید آیت الله عبدالحمین دستغیب
۵۵	خرداد ۱۳۸۹	شهید شیخ عزالدین قسام
۵۶	تیر ۱۳۸۹	شهید آیت الله فضل الله محلاتی
۵۷	مرداد ۱۳۸۹	شهید آیت الله سیداسدالله مدنی
۵۸	شهریور ۱۳۸۹	شهادت اصحاب رسانه
۵۹	مهر ۱۳۸۹	شهید عبدالعلی مزاری
۶۰ - ۶۱	آبان و آذر ۱۳۸۹	مرحوم علامه شیخ محمدتقی بهلول کنایادی
۶۲	دی ۱۳۸۹	شهید حجت الاسلام والمسلمین شاه آبادی
۶۳	بهمن ۱۳۸۹	شهید صادق کنجی
۶۴	اسفند ۱۳۸۹	شهید علامه سیدمحمداسماعیل حسینی بلخی
۶۵ - ۶۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰	شهید احمدشاه مسعود
۶۷	خرداد ۱۳۹۰	سرلشگر شهید محمد بروجردی
۶۸	تیر ۱۳۹۰	شهید طبیب حاج رضایی
۶۹	مرداد ۱۳۹۰	شهید حاج شیخ بهاءالدین محمدی عراقی
۷۰ - ۷۱	شهریور و مهر ۱۳۹۰	شهید سیدمحمدصادق صالح حسینی
۷۲ - ۷۳	آبان و آذر ۱۳۹۰	سرلشگر شهید محمدعلی جهان آرا
۷۴	دی ۱۳۹۰	شهادت عرفه (سرلشگر شهید احمد کاظمی)
۷۵ - ۷۶	بهمن ۱۳۹۰	شهید دکتر سیدحسن آیت
۷۸ - ۷۹	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۱	سردار شهید نورعلی شوشتری
۸۰	خرداد ۱۳۹۱	خلبان شهید علی اکبر شیروی
۸۱	تیر ۱۳۹۱	سرلشگر جاویدالانر حاج احمد متوسلیان
۸۲	مرداد ۱۳۹۱	شهید سید سیدمحمدولی قرنی
۸۳	شهریور ۱۳۹۱	سرلشگر شهیدحسن آبناسان
۸۴	مهر ۱۳۹۱	شهید محمدسعید جعفری
۸۵	آبان ۱۳۹۱	سرلشگر خلبان حسین لشگری
۸۶	آذر ۱۳۹۱	سردار شهید عباس ورامینی
۸۷	دی ۱۳۹۱	سردار شهید اسماعیل دقایقی
۸۸ - ۸۹	بهمن و اسفند ۱۳۹۱	یادمان شهدای امری معروف و نهی از منکر
۹۰ - ۹۱	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲	سرلشگر شهید حسن باقری
۹۲ - ۹۳	خرداد و تیر ۱۳۹۲	سرلشگر شهید حسن اقارب پرست
۹۴ - ۹۵	مرداد و شهریور ۱۳۹۲	سردار شهید عبدالحمین برونسی
۹۶ - ۹۷	مهر و آبان ۱۳۹۲	سرلشگر خلبان عباس دوران
۹۸	آذر ۱۳۹۲	شهید آیت الله حاج شیخ حسین غفاری
۹۹	دیماه ۱۳۹۲	شهید سیدحسین علم الهدی
۱۰۰	بهمن ۱۳۹۲	سردار شهید مهدی زین الدین
۱۰۱	اسفند ۱۳۹۲	یادمان یکصدمین شماره مجله شاهد یاران
۱۰۲ - ۱۰۳	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۳	شهید شیخ فضل الله نوری
۱۰۴	خرداد ۹۳	سردار شهید حاج محمدابراهیم همت
۱۰۵	تیر ۹۳	سردار شهید محمود کاوه
۱۰۶	مرداد ۹۳	سردار شهید حاج حسین خرازی
۱۰۷ - ۱۰۸	شهریور و مهر ۱۳۹۳	سرلشگر شهید ولی الله فلاخی
۱۰۹	آبان ۹۳	سردار شهید حسن شفیع زاده
۱۱۰	آذر ۹۳	مرحوم حبیب الله عسکراولادی
۱۱۱	دی ۹۳	شهید دکتر محمدجواد باهنر
۱۱۲	بهمن ۹۳	شهید دکتر عبدالحمید دیالمه
۱۱۳	اسفند ۹۳	شهید حجت الاسلام مجتبی مینمی
۱۱۴ - ۱۱۵	فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴	سرلشگر شهید خلبان احمد کشوری

شماره مجله	زمان انتشار	موضوع
۱	آذر ۱۳۸۴	سالروز شهادت میرزا کوچک خان
۲	دی ۱۳۸۴	شهید نواب صفوی
۳	بهمن ۱۳۸۴	زندانیان سیاسی رژیم ستم شاهی
۴	اسفند ۱۳۸۴	سالروز تاسیس بنیاد شهید
۵ - ۶	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵	آیت الله شهید مرتضی مطهری
۷	خرداد ۱۳۸۵	حضرت امام خمینی (ره)
۸	تیر ۱۳۸۵	شهادت هفتم تیر (شهید بهشتی)
۹	مرداد ۱۳۸۵	سالروز ورود آزادگان
۱۰	شهریور ۱۳۸۵	شهادت دولت
۱۱	مهر ۱۳۸۵	علامه سیدحسن نصرالله
۱۲	آبان ۱۳۸۵	شهید آیت الله سیدمصطفی خمینی
۱۳	آذر ۱۳۸۵	شهید میرزا کوچک خان جنگلی
۱۴	دی ۱۳۸۵	شهید آیت الله دکتر محمدفتح
۱۵	بهمن ۱۳۸۵	عکاسان انقلاب
۱۶	اسفند ۱۳۸۵	مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی
۱۷	فروردین ۱۳۸۶	مرحوم حاج سید احمد خمینی
۱۸	اردیبهشت ۱۳۸۶	آیت الله محمدباقر صدر
۱۹	خرداد ۱۳۸۶	بزرگداشت روز ملی مقاومت، ایستار و بیروزی
۲۰	تیر ۱۳۸۶	یادمان فاجعه بمباران شیمیایی سردشت
۲۱	مرداد ۱۳۸۶	یادمان شهدای جهاد سازندگی
۲۲	شهریور ۱۳۸۶	مرحوم آیت الله طالقانی
۲۳	مهر ۱۳۸۶	مرحوم حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی
۲۴	آبان ۱۳۸۶	شهید حجت الاسلام سیدعلی اندرزگو
۲۵	آذر ۱۳۸۶	شهید آیت الله سیدحسن مدرس
۲۶	دی ۱۳۸۶	شهید فتحی شقایق
۲۷	بهمن ۱۳۸۶	یادمان شهدای زن
۲۸	اسفند ۱۳۸۶	شهید سیداسدالله لاجوردی
۲۹ - ۳۰	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷	شهید علی صیاد شیرازی
۳۱	خرداد ۱۳۸۷	شهید سیدمرتضی آوینی
۳۲	تیر ۱۳۸۷	شهید آیت الله سیدمحمد رضا سعیدی
۳۳	مرداد ۱۳۸۷	سرلشگر شهید عباس بابایی
۳۴	شهریور ۱۳۸۷	شهید آیت الله محمد صدوقی
۳۵	مهر ۱۳۸۷	شهید حجت الاسلام والمسلمین سید عبدالکریم هاشمی نژاد
۳۶	آبان ۱۳۸۷	شهید مهدی عراقی
۳۷	آذر ۱۳۸۷	شهید دکتر مصطفی چمران
۳۸	دی ۱۳۸۷	شهید آیت الله علی قدوسی
۳۹	بهمن ۱۳۸۷	زندانیان سیاسی قبل از انقلاب
۴۰	اسفند ۱۳۸۷	شهید سیدعباس موسوی
۴۱ - ۴۲	فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸	شهید آیت الله سیدمحمدباقر حکیم
۴۳	خرداد ۱۳۸۸	شهید سیدمجتبی هاشمی
۴۴	تیر ۱۳۸۸	شهید معراب آیت الله اشرفی اصفهانی
۴۵	مرداد ۱۳۸۸	شهید رابع حرب
۴۶	شهریور ۱۳۸۸	شهید سیدرضا پاک نژاد
۴۷	مهر ۱۳۸۸	شهید محمدجواد تندگویان
۴۸	آبان ۱۳۸۸	شهید حجت الاسلام محمد منتظری
۴۹	آذر ۱۳۸۸	شهید عماد مغنیه
۵۰	دی ۱۳۸۸	شهید عارف حسینی
۵۱	بهمن ۱۳۸۸	شهید آیت الله محمدعلی قاضی طباطبایی

# نشرشاهد منتشر کرد

۰۲۱-۸۸۳۰۹۲۴۹

